راحت القلوب

راحت القلوب
است
ملفوظات بابا فرید گنج شکر
و جناب بندگی میان صاحب ط

[illegible] درگاه [illegible]
[illegible] انقلاب
از کتب خانه حیدر علی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
والصلوة على رسوله محمد واله اجمعين

این جواهر گنج الهام ربانی واین زواهر فضل علوم سبحانی است
از زبان دربار ولفظ گوهر نثار سلطان المشایخ شیخ شیوخ
العالم قطب علامة الدنیا بدر الطریقت برهان الحقیقة
سید العابدین بدر العارفین عمدت الابرار قدوة الاخیار
تاج الاصفیا سراج الاولیا ملک السالکین برهان العاشقین
فرید الحق والشرع والدین متع الله المسلمین بطول بقایه
آمین جمع کرده شد آنچه از ان تاج الصالحین از عین لفظ
مبارک ایشان بسمع میر سید درین مجموعه که نام اوست
راحت القلوب نوشته آمد بتوفیق الله تعالی بتاریخ
چهارشنبه پانزدهم ماه رجب رجب قدره سنه خمس و

والاولیا

حسین و ستمایه دعاگوی مسلمانان که یکی از سلک بندگان
درگاه سلطان الطریقه که مجموعهٔ این معانی است سعادت
پابوس سید العابدین حاصل کرد همان لحظه کلاه دین
و دنیا بر فرق مبارک داشت بدست مبارک خود فرود آورده
و بر سر دعاگو نهاد و خرقهٔ خاص و نعلین چوبین عطا
کردند الحمد لله علی ذلک و این نیز فرمودند که میخواستم
که ولایت هندوستان بدیگری بدهم اما شما در راه
بودید که در ستر ماندا کردند که نظام احمد بداونی میرسد
این ولایت اوست بدو بدهی انگاه دعاگو خواست
از اشتیاق پای بوس که از حد غالب بوده است
در خدمت عرض داشت کند و هشت حضور شیخ الاسلام در
دعاگو اثر کرد نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن
شیخ الاسلام آگاهی داشت علی الفور بر زبان
مبارک راندند اشتیاق شما ازین بیشتر است که در خاطر
آرید این سخن هم بگفت که بکل دخل دهشته

حضرت

ودر کشش بسنده نمود
آری بی

بعد ازان چون دعاگو این شنید در خاطر گذرانیدم که بعد
ازین هرچه بر زبان مبارک حضرت شیخ الاسلام بشنوم بنویسم
هنوز این سخن به نیکو در خاطر نگذشته بود که فرمود دیگر
سعادت آن مرید که هرچه از زبان پیر خود بشنود بهوش
و گوش او بدان متعلق بود و آنرا بنویسد زیراچه در اسرار الاولیا
آمده است چون مرید هرچه از پیر بشنود آنرا بنویسد
بعد و هر حرفی که در قلم آید ثواب و طاعت هزار ساله
بدو دهند و در نامه او ثبت فرمایند و بعد از مردن جای او
در علیین باشد انگاه این مثنوی نیز بمناسب حال
دعاگو بر زبان دربار راند این مثنوی بود
ای آتش فراقت دلها کباب کرده   سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده
انگاه بعد ازین محل این سخن هم فرمود که مردم را همه وقت
همچنین باید زیراچه هیچ لحظه و لمحه نیست که در دل این کس
نمیکند که زنده آن دلیست که درد محبت و اشتیاق
بیشتر است انگاه سخن درویشی افتاده بود بر زبان مبارک

کو بعد
بنویسم

راند که درویشی پرده پوشی است و خرقه پوشیدن
حق اوست که عیب برادر مسلمانان و غیر ذلک بشنود
و پیش کسی مکاشفه نکند و هرچه از مال دنیا و جز آن برسد
در راه خدای تعالی صرف کند و آنرا بمصرف رساند
و ذره از آن نگاه ندارد بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فواید خویش می نویسند
که زکوة بر سه نوعست زکوة شریعت است و زکوة
طریقت و زکوة حقیقت پس زکوة شریعت
آنست که چون دویست درم موجود شود از آن
درم پنج درم در راه خدای تعالی سبیل کند و زکواة
طریقت آنست که از دویست درم پنج درم نگاه دارد
باقی تمام در راه خدای تعالی بدهد زیرا که درویشی خود
فروشی است آنگاه ملایم این معنی فرموده که شیخ
المشایخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره
العزیز را دعاگوی [illegible] است و سعادت پابوسی

حاصل کرده وچند روز بخدمت ایشان هم بودم الغرض
هیچ روزی نبودی که قیاس ده هزار درم یا کم و یا بیش
والله اعلم فتوح در خانقاه ایشان نرسیدی همه در
راه خدای تعالی بدادی وفلوسی تا شب بر خود نگاه نداشتی
بعد ازان فرمود تا تمام در راه خدای تعالی بدهند و فلو
تا شب نگاه ندارند واین سخن گفتی که اگر ازین چیزی
نگاه دارم مرا درویش نگویند چه گویند که مال دارست
انگاه همدرین میان فرمود که درویشی قناعت است
تا هر چه بدو بدهند نگوید چرا چنین برسید زیرا که در سلوک
اولیا دیده ام که وقتی مالک دینار رحمة الله علیه بدیدن
درویشی رفته بود و بیکدیگر در حکایت سلوک بودند
همدرین میان دو نان جوین بدان درویش موجود بود پیش
آورد اما بی نمک بود مالک دینار فرمود اگر قدری نمک
بودی بهتر باشد چون دختر آن درویش این سخن بشنید
بر فور کوزه داشت بدوکان بقال گرو کرده نمک اورد

زنی ملک

پیش مالک دینار رداشت مالک دینار و آن درویش
آنرا تناول میکردند مالک گفت اینک قناعت
بر فوت دختر آن درویش روی بر زمین آورد و گفت
ای شیخ اگر در شما قناعت بودی کوزه برای نمک بدوکان
بقال بکرو نرفتی امروز هفده سالست که ما نقش نمک
نمیدانم که چه رنگست تو خود حکایت قناعت میگوهی
پس ای مالک درویشی دیگر است تو خبر نداری که بر سر
درویشان چه تیغ میرود بعد از آن حکایت خرقه اقتد
بر زبان مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم از معراج
باز گشت اصحاب را طلبید و گفت که من خرقه یافته ام
فرمانست که این خرقه بکسی بدهم و من سخنی از شما خواهم
پرسید مرا گفته اند هر که این جواب بدهد خرقه بدو بدهم و آن
جواب نمیدانم تا که خواهد داد بعد از آن روی بسوی امیر
المومنین ابی بکر کرد و صدیق اکبر خرقه بتو بدهم چه کنی گفت
همه گفت صدق و رزم و طاعت خدای تعالی کنم و آنچه بر من

از مال دنیا باشد و بیدا شود آنرا عطا کنم بعد از آن
از امیر المومنین عمر رضی الله عنه پرسید که این خرقه بتو
بدهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی من در
همه عالم عدل کنم و در میان بندگان خدای تعالی انصاف
ورزم و مظلومان را بانصاف رسانم بعد از آن از امیر
المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسید که اگر این
خرقه را بتو بدهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا
بدهی باتفاق یکدیگر کار کنم و آنچه حق خرقه است بجای آرم
و نیز سخاوت ورزم بعد از آن از امیر المومنین علی کرم الله
وجهه پرسید که اگر این خرقه بتو بدهم چه کنی گفت یا رسول
الله اگر این خرقه مرا دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان
خدای تعالی بپوشم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که بستان این خرقه بتو دادم فرمان بود مرا که این
جواب دهد این خرقه بدو دهی انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و ہای ہای بگریست و بیهوش شد چون از

بیهوشی باز آمد بر لفظ مبارک راند معلوم شد که درویشی
همین پرده پوشی است پس درویش را باید که این
چهار چیز در وی بوده باشد تا او را درویش توان گفت اول آنکه چشم
را کور سازد تا عیب مردمان نه بیند دوم آنکه گوش را
کر سازد تا هیچ ناشنیدنی نشنود سیوم آنکه زبان را گنگ
سازد تا هیچ ناگفتنی نگوید چهارم آنکه پای را لنگ سازد
زیرا چه چون نفس تقاضا کند که بفلان مقام باید رفت
او نرود پس چون این چهار چیز درویش بداند او درویش است
و اگر نه حاشا و کلا او مدعی دروغ زن است و هیچ خبر از درویشی
ندارد خود را دروغ درویش میگویاند آنگاه همدرین
محل فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله
سره العزیز چهل سال چشم را بربست سوال کردند
از کجاست که حضرت شیخ چشم را بربست فرمود آن
سبب آنکه عیب مردمان نه بینم و اگر ناگاه گناهی دیده
شود آنرا بپوشم و باکسی نگویم بعد از آن شیخ الاسلام

جون برین حرف رسید سر در مراقبه کرد تا دیری بود جون
سر برآورد روی سوی دعاگوی کرد که جون درویش جنین شود
بعد از ان هر جه بگوید و بخواهد همان شود که او گوید بعد از ان هم
درین محل شیخ الاسلام را وقت بید اشد محمد شاه نام
یاری بود روی بر زمین آورد فرمان شد که بنشین و او از
حد خاطر خراب بود که برادر او در حالت نزع بود و از سبب این متغیر
بود جون این معنی روشن ضمیر شیخ الاسلام بگذشت
پرسیدند جرا متغیری از حال برادر خود عرض داشت کرد
بر فور شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که برو برادرت
نیکو شد جون محمد شاه مذکور روی بر زمین آورد در خانه آمد دید
که برادر او را صحت شده است و طعام میخورد گویا که هرگز
زحمت نداشت انگاه هم درین محل این حکایت فرمود
که درویشی همان بود که رسول صلی الله علیه وسلم داشت
زیرا جه امیر المومنین علی کرم الله وجهه بارها در خطبه گفتی که من
هرگز ندیدم که حضرت رسول علیه السلام تا شب جیزی

برخود نگاه داشتی سرجه بودی از ابتدا تا وقت قیلوله
بداوی و بعد از قیلوله تا شب سرجه بود بداوی درین میان
مولانا بدرالدین اسحاق پرسید که اسراف کدام است
و حد اسراف کدام است و حد اسراف چیست فرمود که هرچه
بی نیت دهند و برای رضای خدای تعالی ندهند اسراف است
و اگر همه عالم دهند چون برای رضای خدای تعالی دهند
اسراف نیست شیخ الاسلام درین حرف رسیده بود
بانگ نماز برآمد چون نماز پیشین ادا کرد مشغول شد خلق و
دعا گو باز گشت الحمد لله علی ذلک

بتاریخ روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور سنه
خمس و خمسین و ستمایه دولت پای بوس میسر گشت حضرت
شیخ الاسلام شیخ بدرالدین غزنوی علیه الرحمة و شیخ
جمال الدین هانسوی و مولانا شرف الدین بنبه قاضی حمید الدین
ناکوری حاضر بودند اصحاب دیگر بر لفظ مبارک راند هر که از
آینده کان بدین کس برسند خواه مسکین خواه توانگر باید که

اورا محروم نکذارند هر چه باشد اورا بدهند تا انکس درویش
صفت باشد انکاه همدرین محل فرمود هر که بر من می آید
چیزی می آرد و اکر مسکین بیاید و چیزی می نهاید مرا اینه
مرا واجب میشود که اورا چیزی می باید داد انکاه چشم پر آب
کرد و این حکایت فرمود که اصحاب رضی الله عنهم بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم می آمدند بطلب علم و احکام
شرع چون ازان باز کشتند اول میفرمودند یعنی دیکرانرا آنچه
نمودی بران فواید میکرفتند و چون تفرقه شدندی تا نان
نخوردندی باز نکشتندی بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام
عمدة الابرار تاج الاتقیا قطب الدین بختیار قدس الله سره
العزیز را رسم بود آن روز که در جماعت خانه ایشان چیزی نبود
شیخ بدرالدین غزنوی را که خادم خانقاه بود فرمودی که آب
موجود داری بکردانید تا امروز نیز از بخشش و عطا خالی نرود
بعد ازان همدرین محل حکایت فرمود که وقتی جانب بغداد
مسافر بودم شیخ تبریزی را دریافتم پیری بزرک و با عظمت

بود جون سر در جماعت خانه او کردم و سلام کفتم دست بمن
داد و نیز در من نکریست و این سخن هم بکفت بیا ای لنکر
عالم که نیک آمدی جون بنشستم بسیار لطف ارزانی داشت
الغرض جند روز بخدمت ایشان بودم هرکز ندیدم که از
خانقاه ایشان کسی جنانچه اکر هیچ نبودی خسته خرمای
که موجود داشتی بر دست آنکس دادی و این دعا بکردی
که خدای تعالی در رزق تو برکت کناد از خلق آن دیار شنیدم
هرکرا شیخ این نفس دادی تا او در حیات بودی و آل او هرکز
محتاج دیکری نشدی بعد از ان ممدرین فرمود که جون از
انجا بیرون آمدم درویشی دیکر را بیرون بغداد در غاری دریافتم
در درون آن غار رفتم و سلام کردم جواب سلام داد و کفت
بنشین بنشستم دیدم که زار و نزار کشته است و استخوان و پوست
در وجود مبارک او مانده در خاطر من کذشت که این
بزرک درین بادیه می باشد حال خورش او جیست روی
سوی من کرد و کفت ای فرید امروز جهل سال است

که ما درین غار مسکن دارم وظیفهٔ من جز کاه و خاشاک
دیگر نیست چون او این مکاشفه کرد من روی بر زمین
آوردم و گفتم که همچنانست چند روز دیگر بصحبت ایشان بودم
بعده ازانجا بیرون آمدم طرف بخارا شدم شیخ سیف
الدین باخرزی را دریافتم پیری با عظمت و هیبت بود
چون سر در جماعت خانهٔ ایشان کردم روی بر زمین آوردم
فرمان شد که بنشین بنشستم هر بار که نظر مبارک بجانب
من میکردند و میفرمودند که این کودک روزی مشایخ
روزگار گردد و همه عالم مریدان و فرزندان او گردند آنگاه
گلیم سیاه که بر دوش او بود سوی من انداخت و فرمود
که بپوش بپوشیدم چند روز در ملازمت صحبت ایشان بودم
هیچ روزی نبودی که هزار مرد کم یا بیش در مایدهٔ ایشان
طعام نمیخوردندی و آن زمان که طعام بماندی هر آینده که بیامدی
محروم نرفتی البته با چیزی برفتی بعد ازان ازانجا بیرون آمدم
مسجدی بود شب آنجا کردم چون روز شد ازانجا رفتم بصومعه

شنیده بودم که آنجا بزرگی ساکن است چون سر درون
آن صومعه کردم پیری را دیدم با هیبت وقتی آنجنان کسی
را ندیده بودم و او در عالم تفکر ایستاده و دو چشم در
هوا ایستاده شد چهار شبانروز ایستاده بودم بطعام
و آب حاجت نشده بعد از چهارم روز چنانچه شبانروز
آن بزرگ در عالم صحو افتاد من سلام کردم جواب سلام
باز داد که شما را از سبب ما رنج رسیده گفت بنشین
بنشستم آن بزرگوار آغاز کرد که از نبسه کان شمس العارفین
ام امروز سی سال است که درین صومعه معتکف هستم
اما درین سی سال جز هیبت و حیرت نصیب نشده است
و این میدانی که از کجاست دعا گوی روی بر زمین آورد
که فرمان شود فرمود که راه راست آنست هر که درین
راه براستی قدم زد او برست و اگر ذره قدم بی رضا دوستی
دوست برآرد او سوخته شود بعد ازان آن بزرگوار از
احوال خود حکایت کرد آن روز که مادر خود بار داد و زند و منعقد

هزار حجاب در میان بود فرمان شد در آی چون درآمدم
در اول حجاب در رفتم مقربان درگاه را دیدم ایستاده
و چشم در هوا داشته هر یکی را بصفت دیگر و شمار ایشان
کسی نداند مگر خدای تعالی همه بزبان حال میگویند که مشتاقیم
بدیدار تو پس برتر از هر حجابی که میگذشتم صفتی دیگر و
محبان دیگر میدیدم که یکی بیکی نمی ماند چون برسیدم
در حجاب خاص از آنجا شنیدم که ای فلان درین حجاب
کسی در آید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیاست
بلکه از خود هم بیگانه شود گفتم از همه بیگانه شدم آواز آمد
که چون از همه بیگانه شدی با ما یگانه شدی چشم پیش باز
کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرزند درین راه از
همه بیگانه باید بود تا یگانه شوی بعد از آن شیخ الاسلام
فرمود چون شب در آمد نماز شام برابر گزاردم چون از
نماز فارغ شدم دیدم دو کاسه آن شام و چهارگان
نان تنک بالای آن نهاده آن تنک پیش آن بزرگ نهادند

اشارت کرد که در آی در آمدم وان طعام را بخوردم اما
آن لذتی که در آن طعام دیدم در هیچ طعام ندیدم و
نخوردم یک شب همانجا کردم چون روز شد برخاستم
آن بزرگوار ناپدید شده بود انگاه باز گشتم در ملتان آمدم
برادرم مولانا بهاء الدین زکریا را دیدم مصافحه شد
پرسید که کار خود تا کجا رسانیدی گفتم اگر بگویم برین کرسی
که تو نشسته در هوا شود هنوز این سخن از زبان من نیکو
برون نیامده بود که آن کرسی در هوا شد برادرم بهاء
الدین زکریا دست بدعا بر دو دست بر کرسی زد بر زمین نشست
فرمود که مولانا فرید کار نیکو رسانیده انگاه از انجا باز
گشتم در دهلی آمدم سکونت کردم در خدمت شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی قدس سره العزیز دریافتم و دیدم
نعمتی که از ایشان دیدم آن نعمت در حد وصف نیاید خود را
در پله ایشان بستم بشرف بیعت مشرف شدم سه روز
پیر من نعمت بمن روان کرد و این سخن بهم میگفت که

مولانا فرید کار خود تمام کرده بود انگاه بما آمد چون شیخ
الاسلام این تمام نعمت بیان کرد نعره بزد و بیهوش
شده بیفتاد چنانچه یک شبا روز افتاده بود چون بهوش
آمد روی سوی بدعاگوی کرد و گفت فرزند خدای چنین
کرده اند انگاه بمقامی رسیده اند ولیکن این سعادت
در همه مرکب است و فیض نازل است اما مرد باید که جد
و جهد خود بکند تا بمقامی رسد بعد ازان فرمودند که ای برادر
درین راه تا سفر بدل نروی و قدم بصدق نزنی و چشم
نروی حاشا و کلا هرگز بمقام قرب نرسی انگاه این بیت
بر لفظ مبارک راند تو راه نرفته‌ای ازان ننمودند
در می‌زنی که زد این در که برو نگشودند جان در ره آن دوست بدادند
اگر میخواهی تو نیز چنان شوی که ایشان بودند انگاه
شیخ الاسلام این بیت را تا دیری بزبان مبارک راندند
و سر بسجده می‌نهاد و باز ایستاده میشد چنانچه وقت نماز
در آمد ادا کرد و در عالم خود مشغول شد تا خلق و دعاگو

بازگشت بتاریخ روز دوشنبه

بیستم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وستمایه دولت پای

بوس میسر شد مولانا ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین

ناگوری از ناگور آمده بود مولانا شمس الدین برهان

بخدمت حاضر بود سخن از دنیا میرفت بر لفظ مبارک

راند که در حدیث آمده است از رسول صلی الله علیه وسلم

حب الدنیا راس کل خطیة یعنی دوستی دنیا سر همه

خطاهاست انگاه فرمود که قال اهل المعرفة من

ترک الدنیا ملکه ومن اخذها هلک شیخ سهیل

عبد الله تستری می گفت که هیچ حجابی بزرگ تر میان بنده

و مولا از دنیا نیست زیرا چه همان قدر که مردم از دنیا

مشغول شود همبران از حق تعالی باز ماند انگاه هم درین

محل فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود ببیند بگرد همان

اندازه که روی سوی پشت کند بجانب روی خود حجاب شود

پس مردم را باید که بهمه حال در دنیا مشغول نشود پس هرچند

بدنیا این کس بدنیا مغرور شود و از حق تعالی باز ماند
آنگاه فرمود که شنیدم از زبان مبارک شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز و ایشان
از استاد خود روایت کرده‌اند که آن زمان که بنده بصیقل
محبت زنگار دنیا از آینه دل پاک کند و با فکر خدای
تعالی موانست گیرد بهشتی و غیر آن از میان برخیزد
آنگاه با خدای تعالی یگانه گردد و اگر اینچنین نکند حاشا
و کلا که با خدای تعالی رسید بعد از آن فرمود که در تحفة العاشقین شواند
خواجه شبلی نوشته است که اصل صلاحیت در آدمی زاد
آنست که دل او شیفته بصلاحیت شود آنگاه بعد ازین
محل فرمود که دل را هم حیاتست و هم مماتست بجز این
موت و حیات زیرا که دل آدمی خود حیات و ممات جداگانه
دارد چنانچه در کلام الله مسطور است اَوَ مَن کان میتاً
فاَحیَیناه یعنی بذکر المولی بس فرمود هرگاه که دل بلذات
و شهوات و ماکولات و مشروبات مشغول شود غفلت

دروی اثر کند و هوا او را مستولی شود و در سر جنسی اندیشه
پیش آمدن گیرد و بجز اندیشه حق دل را سیاه کند چون
دل سیاه شد حکم موت پذیرد چنانچه هر زمین که در و
خاشاک بسیار برآید تخم قبول نکند پس گویند که این زمین
مرده است همچنان هر دلی که ذکر حق از وی برود نشستگاه
دیو و پری شود پس بمیرد زیرا که مراد حقیقت ذکر حق است
نپذیرد و آنچه مراد حقیقت است کلام الله است نشنود
زیرا که محل سماع زندگان است نه مرده گان را هرگاه که
دنیا از دل زایل شود و هوای نفس از وی منتفی گردد
و بنده هر وقت خود پیوسته ذاکر باشد آن دل بنور ذکر
زنده شود بعد از آن فرمود که در عمده خواجه جنید بغدادی
نوشته است که اصل درین صلاحیت دل است
و صلاحیت دل کی حاصل شود آن زمان که درون دل
را از کل مذمومات دنیا یعنی غل و غش و حسد پاک کند
و دل را طهارت دهد از آنها که گفته شده اعمال کار درویش

همین است بس جو مرد درویش اینجا بیدا آید بعد ازان
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود هر درویشی را
که ببینید که در دنیا شروع کرد و رفعت و جاه طلبید
و در اسیر لطف مردمان کردانید پس بدانید بلکه
بدانید که او درویش نیست مرتد طریقت است زیرا چه
فقرا اعراض از دنیاست بعد ازان هم درین محل فرمود
که وقتی در بغداد بودم پیش خواجه اجل سنجری رحمة الله علیه
حکایت درویشان میرفت خدمت خواجه فرمود که در
عمدهٔ خواجه جنید می نویسد که درویش را حرام است در
جمله مذاهب که با اهل دنیا بیامیزد و بر ملوک و سلاطین
آمد و شد کند بعد ازان هم درین محل حکایت فرمود که در
خلایق خدای تعالی افتاده است که وقتی پادشاه عراق
صاحب تستر سه سال زحمت داشت خواجه سهیل عبد الله
تستری را طلب کرد جهت استعانت یعنی چون او بیاید
برکت دعای صالحهٔ او باشد که شفا شود الغرض چون

خواجه عبدالله تستری بیاید وست بر روی فرود آورد حق
تعالی او را شفا داد خواجه باز گفت کفارهٔ آن یکساعت
که برو رفته بود هفت سال از خلق عزلت گرفت و این
سخن هم میگفت که مشایخ طریقت درین باب فرموده
اند صحبة الاغنیاء للفقراء سمٌّ قاتلٌ پس حاصل
این سخن آنست که تا بتواند خود را از مردان دور دارد
زیرا که چون محبت دنیا در دل ایشان استوار شده است
هر آئینه صحبت ایشان دیگران را زیان دارد زیرا که در مذهب
طریقت فقر و تصرف آنست که ذره دوستی دنیا در دل
درویش نباشد تا قبول و ردّ خلق در دل درویش برابر
شود بعد ازان سخن در ذکر افتاد و بزبان مبارک راند که
درویش را باید در ذکر چنان فرود شود که هر تار موی
که در تن او باشد همه زبان شود چنانکه در کتاب اسرار
العارفین نوشته دیده ام که وقتی خواجه ابو سعید ابو
الخیر قدس الله سره العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانکه

از جملهٔ اعضای او طریق آب جو روان شد تا می آزند
که یکی از اهل بیت او کاسهٔ چوبین در زیر بازوهای
شیخ نهاده بود پر شد و آنرا بیاشامید و بعضی را در سر
مقفد می قطرات میچکید بعد از آن فرمود روی سوی
دعاگوی کرد که اصل درین راه حضور است و حضور
وقتی حاصل شود که از لقمهٔ حرام پرهیزد و از مجلس ملوک
و اهل دنیا اجتناب کند زیرا که مشایخ گفته اند کسی که
از لقمهٔ حرام احتراز نکند و از مجلس ملوک و اهل دنیا
دور نباشد او را گلیم و صوف پوشیدن رخصت نیست
زیرا که این لباس از آن انبیا و اولیاست و این
لباس از آن جملهٔ ابدالان و اوتاد است قدر گلیم
و صوف کسی نداند مگر موسی کلیم الله و یا آدم صفی الله
و یا ابراهیم خلیل الله و یا محمد حبیب الله صلوات الله
علیهم اجمعین بعد از آن هم درین محل فرمود از زبان
مبارک شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله

سره العزیز

سره العزیز شنیدم که روزی بخدمت مودود
چشتی قدس الله سره العزیز در چشت حاضر بودم
ده سال بخدمت ملازم ایشان بودم وقتی ندیدم
که پای مبارک ایشان بر در هیچ پادشاه و ملوک
رفته باشد جز در نماز جمعه انگاه هم از ایشان شنیدم
که چون درویش بر در پادشاه ویا ملوک برود از وی کلیم
باید ستد و هرچه از لباس درویشی بر وی بود بستانند
و او را اجازت ندهند و اگر نشنود آن کلیم و جامه
او در آتش اندازند تا بسوزد زیرا که چون درویش
میان اهل دنیا برود و با ایشان امیزش کند بدانید
که او درویش نیست مدعی کذابست و دروغ زن
زیرا که بعضی اهل صفه مشایخ طبقات را دیدم که
چون ایشان را مهمی ویا حاجتی پیش آمدی کلیم
وصوف را بپوشیدی و زنجیر در گردن کردندی
و در مناجات شفیع آوردندی حق سبحانه تعالی

آن مهم ایشان باجابت رسانیدی بعد ازان شیخ
الاسلام روی بسوی دعاگو کرد و گفت هرکه جامه
پشمینه بپوشد او را نشاید که لقمه چرب و شیرین خورد
و اگر اینچنین بکند و زلباس انبیا و اولیا و اهل
سلوک خیانت کرده باشد و حق آن نگذارد و بعد ازان
هم درین محل بر لفظ مبارک راند که در اسرار العارفین
نوشته دیده ام که یکی از مریدان خود خواجه ذوالنون
مصری رحمة الله علیه شنید که بدرگاه خلیفه آمد
و شد بسیار میکند و مقدار رسد رجوع و ستر عورت
وجه دارد فرمود تا آن مرید را بیاوردند و لباس گلیم
ازوی بستدند و بسوختند و بخشم سرخ و عتاب بسوی
او دید و گفت لباس انبیا را و جامه عارفان را هر روز
در میان مردم خبیث میگردانی و می نمایی و میخواهی
که برین جامه پیش حضرت الهی بیایی آنگاه هم درین
محل فرمود که از امام مالک رحمة الله علیه می آرند

بسم اهین

سه پیراهن پوشیدی چون نماز شروع کردی پیراهن
ظاهر را برکشیدی و با پیراهن میانه نماز گزاردی
ازین سوال کردند فرمود که در پیراهن باطن بوی علّ
وغش و حرص است و پیراهن میانگی ازین اهر ود
فارغ است پس بدین اولیتر که نماز بگزارم آنگاه شیخ
الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود که معتقدایان چنین
کرده اند آنگاه بجایی رسیده اند همچنان وقت استوا
درآمد خدمت شیخ الاسلام بنماز پیوست خلق و
دعاگو باز گشتند

بتاریخ روز دوشنبه بیست و هفتم سنه المذکور سعادت
پای بوس میسر شد شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ وهیر
و شیخ نجیب الدین متوکل و عزیزان دیگر بخدمت حاضر
بودند در شب معراج و فضیلت آن شب افتاده
بود بر لفظ مبارک راند که بزرگ شبی است بیست
و هفتم ماه رجب المرجب زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم

راوران شب معراج بود پس هر که آن شب را زنده
دارد دلیل آن بود که البته او را نیز معراج بود و
ثواب آن در نامهٔ اعمال او بنویسند انگاه بمعدن
الحل فرمود که وقتی دعاگو مسافر بود در بغداد رسید
جون آنجا رسیدم از هر کسی حکایت بزرگان و
مقام ایشان می پرسیدم تا سعادت زیارت
ایشان دریافته شود الغرض درویشی بود او را
نشان یافتم که کنارهٔ دجله غاریست آنجا می باشد
و از حد بزرگست جون بخدمت آن بزرگ
رسیدم او را در نماز یافتم جندانی صبر کردم که آن
بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین آوردم اشارت کرد
که بنشین بنشستم اما بدان هیبت و عظمت کسی را
ندیده بودم روی او جون ماه شب جهاردهم تابان
بود الغرض آن بزرگ روی سوی من کرد و فرمود
از کجا می آیی گفتم از اجوده من می آیم فرمود بر درویشان

آمده مرد بزرگ خواهی شد چون او این فرمود روی
بر زمین آوردم بعد از آن حکایت فرمود که مولانا فرید
امروز پنجاه سالست کم یا بیش که درین غار مسکن دارم از
بندگان خواجه جنید بغدادی ام قدس الله سره العزیز
خورش من ازین که و خاشاکست الغرض آن روز بیست
و هفتم از ماه رجب بود فرمود ای فرید امشب که گذشت
ما بیدار بوده‌ایم نعمت این شب را حکایت بگویم اگر
بگویی من روی بر زمین آوردم که فرمان شود امروز
قریب سی سالست ندانم که پهلوی من بر زمین آمده است
الا این شبی که گذشت هم بر سر مصلا قدری در خواب
شدم دیدم که از آسمان اول فرشتگان با هفت هزار
ملک مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون
در آسمان اول رسیدم فرشتگان را دیدم که ایستاده
اند و چشم در هوا نهاده و تسبیح میگفتند سبحان ذی
الملک والملکوت پرسیدم ایشان از کی باز

ایستاده اند آواز آمد از آن باز که ایشان را آفریده اند
عبادت ایشان همچنین است وایستاده خدای را
تسبیح میکویند بعد از آن در آسمان دوم بودند همچنین
در سرا آسمانی بروند و عجایب قدرة خدایرا تماشا کرمی
کردم که در وصف نیاید که جها از قدرة خود آفریده است
چنانچه برسیدم بزیر عرش آواز بر آمد که بایست
بایستادم جمله انبیا و اولیا آنجا حاضر بودند و جد خود
را نیز دیدم خواجه جنید بغدادی را ایستاده اما سر
فرو و افکنده و هیچ نمیکوید پس آواز شنیدم که ای
فلان کفتم لبیک ای بار خدایا کفت نیکو آمدی
و آنچه حق عبادت بود کردی اکنون نخستین مکافات
عبادت تو همچنین است که جای تو در علیین دایم
من از حد شاد شدم سر بسجده نهادم فرمان شد که سر بر
کش سر بر کردم کفتم از این بالاتر روم آواز بر آمد که ای
فلان از این مقام بالاتر نتوانی رفت معراج تو تا همین

جاست

جاست چون کار خود از ین بیشتر بری مقام تو از ین
بیشتر بود اما انکسانکه از تو کامل تراند با حجاب عظمت
معراج است چون این آواز شنیدم نزدیک جدّ
خود شدم سر در قدم او در آوردم و پرسیدم که شما چرا سر
فرود افکنده بودید فرمود این زمان که اینجا ترا حاضر
آورده اند من درین حیرت بودم نباید که تو بر خلاف ما
بوده باشی و یا در بندگی از تو تقصیری آمده باشد
که من شرمنده گردم گوینده نسبهٔ جنید بر خلاف بوده
همچنان بیدار شدم خود را همدرین مقام یافتم پس
ای فرزند هر که در کار خدا ایست خدای تعالی نیز در کار
اوست مرد باید که در کار باشد بعده مرتبه خود
بیشتر بر وانکاه فرمود که آن شب را زنده دارد
البته امید آنست که او را سعادت آن شب روزی
گرداند بعد از ان دعا گوی ملازم صحبت ایشان بودم
ایشانرا بعد ادای نماز خفتن نماز معکوس بودی بر گشته

پای می بستند و خود را آویزان میکردند همچنان
تمام شب نماز گزاردندی تا صبح بعد ازان شیخ
الاسلام بر لفظ مبارک راند که درین شب صد
رکعت نماز آمده است و در رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص
پنج بار چون از نماز فارغ شود صد بار صلوات گوید و
صد بار سبحان الله بگوید بعد ازان فرمود که حضرت
خواجه معین الدین سجزی قدس الله سره العزیز فرمود
که امشب شب رحمتست هر که این شب نماز زنده دارد
امید است که از رحمت بی نصیب نماند انگاه فرمود
که در خبرست از رسول صلی الله علیه و سلم که امشب
از آسمان هفتاد هزار فرشته مقرب با طبقهای نور
فرود می آیند و دران خانه در روند کسانی که امشب را زنده
داشته اند و از معاصی دور بوده فرمان شود که بر سرهای
ایشان این طبقهای نور نثار کنند شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و فرمود که چرا باشد که مردم خود را ازان

رحمت

رحمت محروم کنند و درگاه خدای تعالی غفلت نماید شیخ الاسلام
درین فواید بود که شیخ جمال الدین غزنوی با شش نفر
درویش در آمده آمد و روی بر زمین آورد و نزدیک
شیخ الاسلام بنشست و سخن در سماع افتاده بود هر یکی
چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود
که سماع راحت دلهاست و جنبش اهل محبت است
که در بحر آشنایی آشنا میکنند هم درین محل شیخ الاسلام
فرمود که آری اسم آشنایی آشنایانست چون نام
آشنا شنوند اشتیاق نمایند بعد ازان شیخ بدر الدین
غزنوی عرض داشت کرد که بیهوشی اهل سماع را از
کجاست شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند آن روز
باز که ایشان که در نداء الست بربکم شنیده اند بیهوش
شدند ازان روز باز این بیهوشی در ایشان مرکب
گشته است پس چون آن زمان که ایشان سماع می شنوند
آن بیهوشی در ایشان اثر میکند و بیهوش میکردند

انگاه شمس و پیر روی بر زمین آورد و عرض داشت
کرد که آن روز نداء الست بربکم برآمد ارواح جمله یکجا
بودند فرمود که آری گفت چون همه یکی گفتند هنود
و جهود و ترسا چگونه شدند شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که امام محمد غزالی می نویسد که چون حق تعالی ندا
الست بربکم در داد و جمله ارواح چهار صف شدند
اول صف بدل و زبان گفتند قالوا بلی هستی تو پروردگار
ما در زمان سجده کردند این صف انبیا و اولیا و صدیقان
و صالحان بودند اما صف دوم بدل گفتند قالوا بلی
و بزبان نگفتند در سجده شدند آن طایفه هندوانند
اول هندو می باشند آخر خدای تعالی ایشانرا ایمان
روزی میکند اما صف سیوم بزبان گفتند قالوا بلی
و از دل نگفتند سجده کردند و آن طایفه اند که اول مسلمان
می باشند و آخر از جهان کافر میروند اما صف چهارم
ایشان بودند که نداء الست بربکم شنیدند و قالوا بلی نگفتند

دو نمره

ونه سجده کردند آن طایفه اول و آخر هیچکا نه ماندند بعد
ازان شیخ الاسلام جون بدین حرف رسید
فرمود که اهل سماع در سماع بیهوش میکردند که ایشان
همه ازانند که ندای الست بربکم شنیده بودند که بیهوش
شده بودند بس این بیهوشی تا غایت در ایشان نشست
همچنین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و ذوق
و بیهوشی در جهار جیز در ایشان بیدا میشود و انهم از معرفت است
یعنی تا زمانی که شناخت در میان نباشد اگر یکی هزار
سال عبادت کند ذوق طاعت نیابد زیرا که جون ندانند
که آن طاعت برای که میکند و مقصود ازین طاعت
همین است و این سخن اهل عشق و مشایخ طبقات
گفته اند زیرا که در کلام الله میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ ای لیعرفون در تفسیر این آیة
امام زاهد می نویسد معنی آنست که نیافریدم بری و آدم
را مگر از برای بندگی اما اهل سلوک می نویسند لیعرفون

مقصود ازین شناختن حق دوست است تا اول
او را شناسی ذوق طاعت نیابی زیرا که هم در عشق
مجازی چون بر یکی محبت شود تا با آشنایان او آشنایی
نکنی آشنایی نمی کردی پس در حقیقت و طریقت همین حکم
تا آن زمان که خدای تعالی را نشناسی و با اولیاء او ورز
نداری یعنی در بلا ایشان خود را نه بندی حاشا که و کلا
که در طاعت ذوق نیابی بعد از آن شیخ الاسلام
ذکره الله بالخیر فرمود که نزدیک اهل معرفت از ندای
الست بربکم همین شناختن حقیقت یعنی تا خدای
تعالی را نشناسی ذوق پرستش او نیابی بعد از آن
جمله حاضران مجلس روی بر زمین آوردند و گفتند که
همچنین است که بعد از آن محمد بیرم گوینده بود که او پیش
خواجه اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه سرود گفته بود
آن روز با یاران خود آمده بود و روی بر زمین آورد و فرمان
شد بنشین بنشست شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدرالدین

غزنی

غزنوی رحمة الله علیهما حاضر بودند فرمان شد نشستن
که سماع ورو دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ
الاسلام و شیخ جمال الدین و شیخ بدر الدین از جای
برجستند و در رقص شدند هفت شبا روز در رقص
بودند چون وقت نماز ادا میکردند باز در عالم سماع
میشدند بعد ازان فرو داشت کردند و غزل فرود آنست
این بود ملامت کردن اندر عاشقی لاست ملامت
کی کند آنکس که بیناست خبر تر دامنی را عشق زیبد
نشان عاشقی از دور پیداست نظامی تا توانی پارسا باش
که نور پارسایی شمع دلهاست بعد ازان سخن در سلوک میرفت
فرمودند که اهل سلوک طایفه اند چون ایشان در عالم
تحیر مستغرق میگردند اگر صد هزار تیغ بر سر ایشان زنند
ذره از ایشان بریده نشود و ایشانرا خبر نباشد آنگاه
فرمود آنرا که مردم در عالم تحیر در هوای دوست می باشند
اندم از هیچ آفریده خبر نباشد پس صد هزار ملک در آن

ساعت در گوش او در روند و از گوش دیگر بیرون آیند
جز شان نباشد انگاه درویشان بخدمت شیخ
الاسلام آمدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد
که بنشینند بنشستند بخدمت شیخ الاسلام آمدند عرض
داشت کردند که مسافریم و میخواهیم که جایی روان شویم
خرج نداریم بر فور شیخ الاسلام چند خسته خرما پیش
داشت ایشان را داد که بروید چون در مشت کردند و بیرون
آمدند همه پیش یکدیگر را گفتند که ما خسته خرما را چه کنیم
که این درویش داده خواستند بیرون اندازند چون
نظر بر خسته افتاد دیدند که سر همه زر گشته بودند بفرمان خدای
اقرار کردند و بازگشتند والله اعلم بالصواب
بتاریخ روز پنجشنبه ماه شعبان
سنه خمس و خمسین و ستمایه دولت پای بوس حاصل شد
شیخ جمال الدین هانسوی بخدمت حاضر بود و سخن در باب
مقراض افتاده بر لفظ مبارک راند که در اسرار العارفین

۱

بوزننه

نوشته دیده ام که چون مسلمانی خواهد که در ارادت
پیری در آید اول غسل کند اگر تواند شب زنده دارد
در خیریت خود و در خیریت پیر خود از حضرت الوهیت
در خواست کند اگر کند قوت زنده داشتن ندارد
در روز پنجشنبه یا دوشنبه وقت چاشت غسل کند
و عزیزان و صالحان را جمع کند سجاده بیندازد و مستقبل
قبله بنشیند بعد از آن رکعتین استخاره گزارد پس
انگاه مرید را پیش خود بنشاند و آیات قوارع
خواند بر روی او دمد پیش از آن بگوید تا غسل کند
و اگر زمستان باشد باب گرم غسل کند بعد از انکه
آیات قوارع خوانده باشد بر روی دمد و او را بنشاند
پیش خود چنانکه او نیز مستقبل قبله باشد پس انگاه
مقراض بر دست گیرد و تکبیر بر آرد باواز بلند سه بار
تکبیر بر آرد و در گفتن تکبیر و در وقت راندن مقراض
میان اهل سلوک مختلف است بعضی گفته اند که

این کلمه بگوید لاحول ولاقوة الا بالله العظیم
حکمت آنست که تکبیر گفتن نفس اماره ومتمردان
را بگوید بیرون می آریم تا غزا کنم وسنت غازیان
آنست که در محاربه تکبیر بلند گویند تا فرشتگان بمدد
ایشان در آیند وآنانکه این کلمه لاحول گویند یعنی
شیطان رجیم را میرانیم تا بار دیگر وسوسه نکند چون
از تکبیر گفتن سه بار فارغ شود وبیست ویکبار کلمه توحید
بر زبان راند وبیست ویکبار صلوات بر انبیا بهر ستد
وبیست ویکبار استغفار گوید بعد ازان مقراض بر
سر مرید راند ویک موی ناصیه او ببرد وبگوید
ملکا بادشاها بنده گریخته از حضرت تو امان میطلبد
تا در خدمت وبندگی تو در آید وچون بندگان بندگی
تو در آید وچون بندگان بندگی نماید ومی خواهم که
از زبان او غیر تو باشد از همه باز آید بعد ازان یکبار
موی از جانب ناصیه راست ببراند ویکبار موی

ازناحیه

از ناصیه چپ او بستانند زیاده نستانند و این
هر سه تار موی او یکجا کنند و گره هی و هد و دفن کنند و
بعضی مشایخ میگویند که یکتار موی از ناصیه او
بستانند زیاده نستانند اما قول صحیح آنست که خواجه
حسن بصری روایت کرده است که امیر المومنین علی
رضی الله عنه رعایت کردن بهتر از دیگران باشد
زیرا که خلیفه اصل اهل صفه اوست و این حدیث
در باب اوست انا مدینة العلم و علی بابها
بعد از ان دعاگوی عرض داشت کرد که مقراض رانند
از که آمده است فرمود از ابراهیم خلیل الله علیه السلام
بعد از ان محمد بن محل فرمود که روزی حبیب عجمی و
حسن بصری رضی الله عنهما نشسته بودند مردی
بیامد گفت من مرید فلانم گفتند که باز گوی ترا چه
فرموده است گفتا بر من مقراض راند و هیچ نگفت
هر دو بزرگوار فریاد برآوردند و گفتند و هو مضل

وضال پس ازان بشارت چنین روشن میشود که
شیخ را می باید که احوال مرید را عارف باشد بعد ازان شیخ
الاسلام روی سوی حاضران کرد که شیخ را آن مقدار
قوت می باید که چون آینده به نیت ارادت بخدمت
او در آید باید که بنظر نور معرفت و قوت ذات خود
زنگار سینه او را صیقل کند تا هیچ کدورتی در سینه
او نماند چنان روشن شود که آینه و اگر مرد چنین نباشد
او را نشاید که مرید گیرد زیرا که چون خود هیچ نیست این
بیچاره را چه گمراه میکند آنگاه بر لفظ مبارک راند که چون
مردم خواهند که خود را در ارادت شیخی و یا عالمی و یا صاحب
ولی و یا صاحب نعمتی در آیند می باید که شیخ در حرکات
و سکنات و قلوب ثلثه ایشان نظر کند و نفوس
ثلثه اول در مرید نظر کند این بجهة مبتلاست به نفس
اماره است قال الله تعالی وَمَا اُبَرِّیُٔ نَفْسِیْ اِنَّ
النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ بعد ازان نظر به نفس لوامه کند

قال الله

قال الله تعالی فلا اقسم بالنفس اللوامه بعد ازان نظر
به نفس مطمینه کند قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمینة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بعد ازان در
اوصاف قلوب ثلثه او نظر کند که قلب سلیم وارد یا نه
جون این جمله را که کفتم بصیقل نظر ضمیر او روشن
کرداند و اگر کسی بدین طریق سنت اهل مشایخ و
سلوک مقراض راندن و گرفتن نداند هم خود گمراه شود
و هم این بیچاره را که در ارادت او در آید بعد ازان همدر
محل شیخ الاسلام جشم پر آب کرد و این حکایت
فرمود که آن روز که خواجه بشر حافی تایب شد و از کردار
خود پشیمان کشت روی بدرکاه خواجه جنید بغدادی
آورد و بر دست ایشان تایب شد جنانجه رسم مقراض
خرقه خواجه او را داده بیاموخت خواجه بشر حافی باز
کشت تا بزیست وقتی نعلین در پای نکرد سوال کردند
که ای خواجه جرا نعلین نمی پوشی فرمود مرا جه مجال باشد که بر بسط

بادشاهان نعلین بپوشم یکی از سبب این معنی بجا شیم
دوم انکه دران روز که من با خدای تعالی اشتی کردم
بای برهنه بودم اکنون شرم می آید که جکونه نعلین بوشیم
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک فرموده اند
که مراد شیخ بر قانون مذهب اهل سنت وجماعت نباشد
وحکایت او موافق کتاب الله تعالی وسنت رسول
الله نباشد او مور معنی یکی از راه زنانست زیراکه دود از
آتش خیزد و سر مریدان سیر خود خبر ده و لهذا بیشتر
مریدان که در ضلالت می باشند از اینجاست اما کار
صحبت ارادت بمقراض راندن است زیراکه مقراض یکی
سریست از اسرار الهی هیچکس بدین سر اطلاع نیافته
اکر بعضی کفته اند که مقراض قطع علایقست میان بنده و
مولی پس جون مقراض اینجنین کاری وارد اندازه هر کسی
نباشد تا دست کیر وپس معلوم شد که درین راه بی
مجاهده و مشقت اثر قبولیت نیست بعد ازان فرموده دل

مومن

مومن عظمتی و کرامتی وارد و در حضرت عزلت اما
خلق از صلاح دل غافل اند لاجرم در ضلالت می
افتند کما قال اهل السلوک فی الطریق بقوله علیه السلام
قلب المومن عرش الله تعالی بعد ازان فرمود هر درویشی
که هنوز در هفتاد حجاب بود ذره روشنایی
دران راه نیافت واو خواهد که مرید گیرد و خبر از راندن
مقراض و خرقه و کلاه نباشد پس همچنان این بود
چنانچه خود گمراه و راه زشت همچنان این بیچاره را نیز گمراه
کند و در ضلالت اندازد پس درویش در اصل عالم باید
و صاحب قوت تا در راندن مقراض و دادن خرقه
هیچ خلافی میان سنت و جماعت نرود و آنگاه بداند
که پیر و مرید گمراه گشته اند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که
خواجه شقیق بلخی قدس الله روحه در دلیل انسانی می
نویسد هر کرا عزلت از خلق نداوند بنداد که او را از حق
عزلت دادند زیرا که اختلاط با اهل دنیا خالی است

مرد وشده راه وجوینده مولی را چنانکه در سلوک گوشته
دیده ام از خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره
العزیز که روندهٔ راه را باید که بی حاجت از خانه بیرون
نیاید و بر مردمان عاشق ننشیند مگر در مجلس علم و ذکر
و سخن بی حاجت نگوید آنگاه تاثیر بندگی خود ببیند
که چه روشنائی در ضمیر او پیدا آید بعد ازان بر لفظ
مبارک راند که چون متقاضی بر سر مرید آید بگوید
تا در حال غسل کند و چیزی شیرینی بدست خود در
دهن مرید کند او شیرینی بدین نیت در دهن او
کند و سه بار خود بگوید بحضرت الوهیت که الهی شد
خود را در راه خود طلب و راه خویش بروی تسرین
گردان و او را بر متابعت انبیا ثابت گردان بعد
ازان اگر شایان عزلتست بعزلت اشارت
فرماید و اگر شایان خلوتست خلوت فرماید و اگر
محل سکوتست تلقین کند بعد ازان فرمود که در اسرار

العارفین

العارفین نوشته دیده ام که خلوت چهل روز و شب است
بعضی گفته اند که هفتاد دو روز و شب است و بعضی گفته اند
که پانزده روز است اما معتبر قول این است که شیخ
سهیل عبد الله تستری همین گفته اند اما در طبقه جنید
دوازده سال است و نزد یک طبقه بصریه هشت
سال است و بر قول مذهب اهل سلوک تعین نیست
مقصود آنکه ریاضت کردن نفس اماره است و در
رفتن خلوت و عزلت عزم و عزیمت که سک نفس را حبس
میکنم تا هیچ مسلمانی را نکزد اما سکوت در مذهب مشایخ
طبقات مراقبه است در خلوت بجز مراقبه دیگر اختیار
نکند و چون خواهد که عزلت و خلوت نشیند جامه پیر بپوشد
تا برکت آن در دل او روشنایی حاصل آید اهل خرقه
داون همین است که بعضی مشایخ گفته اند چنانچه خواجه
حسن بصری و خواجه فضیل و خواجه ذو النون مصری و
خواجه سهیل عبد الله تستری قدس الله سره العزیز که

عزم و عزیمت

طاقیه سر خود بر سر مرید نهد بعد از آن تلقین ذکر کند شیخ
طبقات گفته اند که ذکر سه نوع است یکی لا اله الا الله
محمد رسول الله دوم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر سیوم یا حی یا قیوم لیس کمثله
شیء وهو السمیع البصیر و اگر ذکر لا اله اختیار کند ده بار
بگوید ده هم بار محمد رسول الله بگوید و اگر سبحان الله
اختیار کند بیست و یکبار بگوید و اگر یا حی یا قیوم اختیار
کند سی بار بگوید اما باید که بآواز بلند گوید چنانچه اهل
همسایه گان او نیز حظی گیرند و اگر باواز بلند نگوید چنان
بگوید که نزدیکان بشنوند بعد از این شیخ الاسلام
فرمود که چندان ذکر بگوید که هر تار موی که بر تن اوست
زبان گردد و هم درین محل فرمود که چون یحیی پیغامبر علیه
السلام ذکر گفتن در وقت سخن گفتن چنانچه
هر بار که ذکر گفتی بیهوش شدی و بیفتادی چون بهوش
باز آمدی روی سوی صحرا نهادی از سر غلبات شوق باواز

گفتی

بلند گفتی ای منزه از مکان چون چه بیت چون که دلم پر شد
از اندیشهٔ ذکر تو و اگر خود ذکر تو مونس نباشد و زمان
بمیرم بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام خواجه یوسف
چشتی قدس الله سره فرموده است که در شرح الا
نوشته است که ذو النون مصری رحمة الله علیه فرموده
است که مراد شیخ و مرید همچون دایه است که هر ساعت
بچه بدخویی کند او بچیز دیگر بدل کند تا کودکی خوش شود
و انس گیرد و بس گاهی مرید را ذکر فرماید و گاهی نماز
فرماید و گاهی قرآن خواندن فرماید تا بیک چیز وا نگیرد
بعد ازان فرمود که این قدر هم بگوید تا با اهل دنیا نیامیزد
و با ایشان صحبت نکند که صحبت ایشان زیان دارد و
زیان کار بست و درین محل فرمود که صحبت درویش را
زیان کارتر از صحبت اغنیاست که هیچ چیزی درویش را
عزلت نیکو نیست که عزلت گیرد تا کار دین و دنیا ساخته
کرده و بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند

که بهمه حال پیری و مریدی همچنین می باید که بالا ذکر افتاد و آمدیم
که اگر کسی را شیخی نباشد کتاب مشایخ را و اهل سلوک را
پیش خود و بران متابعت کند تا بمشابه مقراض مشایخ و ارادت
ایشان باشد انگاه فرمود که شیخ را واجب است که مرید را
وصیت کند تا از صحبت ملوک و اهل دنیا اجتناب کند
و در طلب شهرة و ثروة نباشد و بی نیت سخن نگوید
و قدم خود براهی بی حاجت ننهد که درین راه اصل
از دنیا باز بودن است که حُبُّ الدُّنیا رأسُ کلِّ
خطیئةٍ ای فتنة و بلیة و ترک الدنیا راس کل عبادة
بعد ازان همدرین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر
بقدر حاجت زیرا که اصحاب طریقت گفته اند چون
دانشمندان سر روز طلب دنیا گردند بیان علم حلال
و حرام که کنند و اگر صوفی در بازار و کوچه گردد اقامت
سلوک و سجاده که کند بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که خواجه ابو شبلی رحمة الله علیه میگوید که علامت

قبول

قبول روندگان راه بهشت بهر طریق که باشد شب
جمعه را اقامت کنند یا در ذکر یا در تلاوة قرآن و یا در
نماز اما فاضلتر آنست که نماز بگزارد که صفت معراج
وارد الصلوات معراج المومنین بعد از ان همه بن
محل فرمود که اهل سلوک گفته اند اصل اهل اقامت
سلوک آنست که ریاضت کشد و ثمرهٔ ریاضت
ارادت آن بود که بندهٔ خود را از اهل دنیا و صحبت
اغنیا و ملوک و هوای نفس دور دارد و صحبت
صالحان اختیار کند بر حکم این حدیث قال علیه السلام
صحبة الصالحین نور و رحمة للعالمین والله اعلم
بالصواب

بتاریخ روز شنبه یازدهم از ماه مذکور سنه خمس و
خمسین و ستمایه دولت پای بوس میسر گشت سخن
در جماعت افتاده بود که اگر بنماز شوند البته طاعت
معهود او خود نمیگذارد بر لفظ مبارک راند که وقتی در

طرف غزنین مسافر به مسجدی رسیدم درویشی چند شدم
حاضر بودند برابر ایشان شب آنجا کردم چون روز
شد حوضی بود نزدیک غزنین آنجا رفتم تا تجدید وضو
کنم چون بر سر آن حوض رسیدم درویشی را یافتم از حد
مشغول نزدیک او شدم و سلام کردم جواب سلام
بداد و گفت بنشین نشستم از حد ضعیف بود از حال او
پرسیدم فرمود که امروز مرا مدتی است که زحمت عارضه
دارم و از آن ضعیف شدم الغرض آن روز نزدیک
آن درویش بودم چون شب درآمد زحمت او قوی
تر شد و با شد که آن درویش را هر شبی صد و بیست
رکعت نماز وظیفه بود هر بار که قضا حاجت شدی
بعد از قضا حاجت در آب رفتی و غسل کردی و
دوگانه نماز گذاردی تا زحمت او قوی تر شدی
و در آن شب شصت کرت او را حاجت شد هر بار
در آب رفت و غسل بکرد و دوگانه بگذارد و آن

وظیفه خود تمام کرد اخرین بار در آب بود که جان بحق تسلیم
کرد بعد ازان شیخ الاسلام چشم پرآب کرد و هایهای
بگریست و گفت زهی راسخ که در کار دینی و بندگی
خود تا آخر نفس ازان قاعده خود نگشت تا آخر آنرا
تمام کرد جان بدوست انگاه فرمود انکس را که
زحمتی و یا دردی شود بس بدانید که دلیل خیرست که
او را پاک میکرداند از گناه بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که روزی با شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله
سره العزیز در بخارا بودم مردی بخدمت ایشان بیامد
و گفت یا امام من مالی کام کاره داشتم امروز مدتی است
که در مال من نقصان بسیار اشاره است و وقت از
وقتی تا تشم رانجم رحلتی می باشد شیخ سیف الدین فرمود
ای برادر چون مومن را در مال تقصیری پیدا شود و یا در
نفس مریض و تن دلیل صحت ایمان او باشد انگاه هم در
محل فرمود که اصحاب تابعین مالوی یعنی در آثار خود

نوشته اند که فردا قیامت امثال وصد هزار فقرا را
چندان درجه دهند که جمیع خلایق آرزو برند کاشکی که
ما در دنیا فقیر حال بودمی و طایفه مریض را نیز چندان
درجه دهند که همه خلق گویند کاشکی ما در دنیا فقیر و رنجور
بودمی بعد از ان فرمود که مردم را می باید که در کرد خود بر
آید که این رنجی و مشقتی و محنتی و دردی که میرسد از کجاست
زیرا چه طبیب نفس خود هم باید بود آنگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و های های بگریست و این مثنوی بر لفظ
مبارک راند   ای بسا درد کان ترا راحت است   وای بسا شیر
کان ترا آهو ست   سخن درین افتاد که می باید که بهمه حال
عقیده در باب درویشان نیک بود تا از برکت ایشان
این کس بحمایت حق بود بعد از آن هم همدرین حال
و بر لفظ مبارک راند که شیر خان والی ملتان بود در حق ما
کو چندان عقیده نداشت تا بارها دعا گو در معنی او این
نگفتی   افسوس که از حال منت نیست خبر   آنکه خبرت

نشود

شود که افسوس خوری . بعد ازان چندگاهی برآمد همان
سال کافران دران دیار رسیدند و تمام آن دیار را نهیب
کردند و ببردند همدرین محل فرمودند که روزی در سیوستان
مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را دریافتم او مرا
در کنار گرفت و فرمود که مشایخ روزگار کدام سعادت است
که بر ما رسیده الغرض در جماعت خانه او نشسته بودم
همچنان ده نفر درویش صاحب نعمت بیامدند کله بزرمین
آوردند فرمان شد که بنشینید نشستند بیکدیگر سخن در
اظهار کردن کرامت میگفتند بعد ازان سخن درین کشید
که اگر هر یکی صاحب ولایت است کرامتی بمیان خود
اظهار کند بعد روی سوی شیخ اوحد کرمانی کردند که
اول شما بنمایید که قوم درویشان بیند شیخ اوحد روی سوی
درویشان کرد و گفت ملک شهر بر ما عقیده ندارد و ما را وقتی
از وقتی کوفتی می رساند عجب بود که امروز از میان
سلامت آید همچنان که خواجه اوحد این سخن بزبان

رانند آینده بیامد و خبر گفت این زمان والی این شهر در
میدان گوی می باخت از اسب خطا کرد مهره گردن
او بشکست برجا بمرد آنگاه روی سوی دعاگو کردند که شما
نیز بنمایید دعاگو سر در مراقبه کردند زمانی بود که سر برآوردم
گفتم چشم پیش کنید درویشان چشم پیش کردند خود را
و مرا در پیش کعبه ایستاده دیدند زمانی همدران مقام
که بودیم باز آمدیم درویشان اقرار کردند که این درویشی
بعد از آن دعاگو و شیخ اوحد کرمانی روی بدرویشان آوردیم
که ما کار خود تمام کردیم شما نیز قدمی بنمایید تا تماشا کنیم همین
که این سخن بگفتیم درویشان سر درون خرقه کردند ناپیدا
شدند خرقه خالی افتاده بود و درویشان [illegible] ناگاه
شیخ الاسلام روی بدعاگو کرد و فرمود که مر
الدین که در کار خدای تعالی باشند یعنی در خدمت تقصیر ننمایند
و آنچه رضای دوست باشد آن بکنند و بر نفس کلی زدار
چون غازیان کنند پس حقیقت بدان که هرچه رضای اوست

باشد حق تعالی پیش او موجود دارد بعد ازان فرمود که وقتی
جانب بدخشان بودم دران شهر بزرگان و اولیا بودند
خلیفه شیخ عبد الواحد نسبه خواجه ذوالنون مصری قدس
الله سره العزیز بیرون از شهر غاری بود آنجا مسکن داشت
دعاگو چون بشنید نزدیک آن غار رسیدم آن بزرگ
را دیدم نزار گشته و یک پای او درون غار و پای دوم
بیرون غار بود آنرا بریده و بیرون انداخته و خود بر یک پای
ایستاده در عالم تحیر مبتلا شده و دو چشم در هوا
داشت نزدیک او شدم و سلام کردم او بجانب من
نظر کرد و گفت بایست بایستادم سه شبانروز ایستاده
بودم او بمن التفات نکرد بعد ازان سیوم روز در عالم
[illegible] او گفت ای عزیز نزدیک میا که سوخته گردی
و دور مرو که مهجور شوی اما بشنو حال و ماجرا امروز شصت
من مرا هفتاد سال است که من درین غار مسکن دارم
و خورش من از عالم غیب است اما وقتی درون این

غار ایستاده بودم عورتی را دیدم که میگذشت خاطر
من بر وی میل کرد که بیرون آیم و این را بگیرم این پای
که بریده می بینی بیرون غار کردم و خواستم که بیرون
شوم هاتف غیب آواز داد که ای مدعی عهد این بود
که بغیر ما او بیرون نکنی کار و موجود داشتم این پای را
بریدم و بیرون انداختم زیرا که پایی که بهوای نفس بیرون
آمده بود بریده به اکنون امروز قریب سی سال است
در عالم تحیر که فردا قیامت چه روی خواهم نمود ازین
شرمندگی حیران مانده ام آنگاه شیخ الاسلام فرمود
که شب همانجا کردم بوقت افطار شیر و قدری خرما
در طبقی کرده پیش آن بزرگ بنهاد شمار کردم ده
خرما بود گفت ای مولانا فرزند مرد پنج دانه خرما
من بود امروز ده خرما آمده است پنج از آن
بستان و افطار کن چون از نده روی بر زمین برد
باز گشت دعا گو از آن تناول کرد چون روز شد آن

درویش در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدخشان
باکوکبه دولت بیامد بخدمت آن بزرگ آمد و روی
بزمین آورد و بایستاد آن بزرگ فرمود که چه
حاجت آمده خلیفه گفت که در سیوستان والی
مفسد او مال نمیدهد اجازت شود که بروم و تدارک
آن بزرگ تبسم کرد چوبی پیش داشت بر فور آن برداشت
گرفت و بجانب سیوستان بینداخت گفت بزدم
والی سیوستان را آن خلیفه چون اینچنین حال دید
بازگشت چند روز نگذشته بود که کسان والی سیوستان
مالها آوردند فراوان و حکایت کردند که والی سیوستان
بار عام داده بود و بر تخت نشسته حکم میکرد در این
میان ناگاه دستی چوب گرفته از دیوار بیرون آمد و بر
گردن او زد و سر از تن جدا کرد بر زمین افتاد و این
آواز برآمد که شیخ عبدالواحد با در بدخشانست این
دست او بود که این را خراب ساخت بعد از آن شیخ

الاسلام فرمود که چند روز ملازم صحبت او بودم
نعمتی بدعاگو ارزانی داشت آنگاه باز گشتم بر حکم
اجازت ایشان شیخ الاسلام محمد بن حکایت
بود که بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام در نماز مشغول شد
دعاگو و خلق باز گشت والله اعلم بالصواب

بتاریخ سیزدهم ماه سنه المذکور دولت
پای بوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ ابو الغیث یمنی
افتاده بود شیخ سعد الدین حمویه بر لفظ مبارک راند که
شیخ ابو الغیث از حد بزرگ بود و شیخ یوسف چشتی
و شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ فرید الدین
عطار و شیخ عثمان هارونی را قدس الله سرهم در یافته بود
و بزرگان دیگر را نیز بعد از آن شمه زین محل
شیخ ابو الغیث رحمة الله علیه حکایت کرد که یمنی در
یمن بلاء مغول نازل شده و یمن را گرد گرفتند خواجه
ابو الغیث در صومعه بود بزرگان و خلیفه روی در کار

شیخ

شیخ نهاوندی عرض داشت کردند از حال آمدن مغول
بر فور خواجه چوبکی پیش داشت بر دست او داد و گفت
بر وچون شب درآید بگو این چوب را در لشکر ایشان
پرتاب کنند چون شب درآمد باشارت شیخ همچنان
کردند هزا هز در لشکر کافران افتاد چنانچه یکدیگر خود را
هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر سبز پوشان بود
که ایشان را هلاک کرد چون روز شد یک نفر از لشکر زنده
باز نگشت بعد از ان همدرین محل حکایت کرد که شیخ قطب
الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فرمود که
وقتی من و شیخ جلال الدین و شیخ بهاء الدین ذکریا قدس
الله سره العزیز در ملتان بودیم دران ایام قباچه والی بود
آمده عرض داشت کرد که مغل نزدیک شهر رسیده است
چه میفرمایند شیخ قطب الدین تیری پیش داشت بدست
او داد و فرمود که برو جانب لشکر ایشان بینداز
بر حکم اشارت شیخ همچنان کرد یک نفر مغولی نمانده بود

همه برفتند انگاه سمرقند درین محل فرمود که در یمن ایام که
باران نشده خلق بسیار هلاک میشدند کشتها
خشک میشدند و بارانها نماند خلیفه یمن با جمله خلق
رجوع بشیخ ابو الغیث یمنی کردند که دعا باران بخوان
فرمود که فردا جمله بر سر نمازگاه یمن حاضر شوند تا بیایم
و دعا باران بخوانیم چون روز شد بحکم اشارت شیخ
در نمازگاه حاضر شدند شیخ ابو الغیث درآمد و بالای
منبر رفت حمد و ثنای و درود مصطفی صلی الله علیه
وسلم بگفت بعد ازان روی سوی آسمان کرد و گفت
الهی اگر طاعت من در حضرت تو قبول است باران
رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان شیخ بیرون
نیامده بود که باران رسیده و چندان ببارید که شبا
روز ازان شهر آب کم نشد و خلق آن دیار سوگند
خوردند تا عمر ما بود اینچنین باران نباریده بعد ازان
حکایت نقل شیخ فرمود که آرزوی شیخ ابو الغیث

ازآسمان

نقل

نقل خواست کرد نماز بامداد گزارده بود بر سر مصلا بر حکم
قانون بقرآن خواندن مشغول شد چنانکه اشراق بگزارده
بود نیت وباری بود او را طلبید و گفت غسال را
طلب کن و جامه کفن بیار و سبوچه و آب و چوب خوشبوی
موجود کن و پیش من بیار این شخص نیز بر حکم اشارت
شیخ جمله موجود کرد و پیش شیخ آورد و گفت این مقام
خالی کنید برای رسولان خدای را یک زمانی برآمد که
شیخ نخواند بر سوره یس آغاز کرد همین که اینجا رسید
والیه ترجعون روی بالا کرد و فف زد و جان بدو سپرد و
تسلیم کرد و از گوشه خانه آواز برآمد که دوست بدوست
رسید ملک الموت در میان چه کار دارد آنگاه شیخ
الاسلام قدس الله سره های های بگریست و نعره
برکشید بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد این بیت
بر لفظ مبارک راند — در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز — آنگاه همه درین مجالس غلبات

شوق دیکر فرمود که وعده موت حضرت مهتر موسی صلوات
الله علیه بسر آمد روزی در راه میرفت در ذکر فرو شده بود
جون مشتاق منتظر امید ملک الموت در راه او با او ملاقات
شد سلام کرد جواب سلام باز یافت پرسید که تو کیستی
کفت منم ملک الموت مهتر موسی در عالم شوق و اشتیاق
بود دست برآورد طبانچه بر روی او زد جنانچه یک جشم ملک
الموت بیرون آمد ملک الموت تخلف نمود و کفت همین
که بار دیکر بیایم جون ملک الموت بمقام خویش آمد سر بسجده
نهاد و کفت الهی بر کسی فرستادی که اکر از پیش او نمی کریختم
مرا هلاک کردی انکاه خطاب آمد که ای ملک الموت محبان
ما با غیری کار ندارند ما دانیم و آن بعد از ان روز دوم مهتر
موسی صلوات الله علیه نماز کزارده بود مستقبل در بیت
المقدس نشسته بود شخصی آمد و سلام کرد و بعد از سلام
صلوات فرستاد و سیبی از بهشت آورده بود بر دست
مهتر موسی داد همین که مهتر موسی آن سیب را بوی کرد جان

علیه السلام

نسیم دوست

نسیم دوست از سیب در دماغ رسید مهتر موسی نعره
بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
کرد و گریست چنانچه در جمله اثر کرد نعرها از مجلس بخاست
شیخ الاسلام بیهوش شد چون از بیهوشی بهوش باز آمد
این بیت بر زبان راند   در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز   آنگاه هم درین محل فرمود که
بزرگی از اهل مشایخ کبار بود وقتی با جمیع اصحاب خویش
بر سر روضهٔ مهتر موسی صلوات الله علیه رسید از خاک
مهتر موسی آواز برآمد یا رب ارنی انظر الیک فی المشتاق
آن بزرگ گفت اینک عشق اگر زنده بودی همچنان بود
و اگر مرد همچنان خواست آنگاه فرمود که چون فردا
قیامت شود مهتر موسی درآید دوست در کنگرهٔ عرش
زند و فریاد کند که یا رب ارنی انظر فی المشتاق و اگر
او را فرشتگان نگیرند جملهٔ اهل قیامت را از
بسیاری اشتیاق بر هم زند بعد از آن شیخ الاسلام

روی بدعاگو کرد که مولانا نظام الدین اگر مردم بکاری
درآید باید که هر روز و هر ساعت و هر لحظه و هر لمحه محبت در
عشق او زیاده شود تا ازان طایفه گردد که پیش ازان
بوده اند آنگاه در غلبات شوق این بیت بر زبان مبارک
راند   در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند   کانجا
ملک الموت نگنجد هرگز   بعد ازان هم درین محل فرمود
که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق بود
چون عمر او سپری شد ملک الموت از مشرق تا بمغرب
گشت هیچ جای آن جوان را نیافت باز در مقام خود آمد
و سر بسجده نهاد و مناجات کرد الهی آن جوان را نمی یابم
که نام او از تختهٔ هستی پاک شده است فرمان شد
که در فلان خرابه است چون ملک الموت باز تمام
آن ویرانه بگشت نیافت بازگشت و در مقام خود آمد فرمان
شد که ای ملک الموت جان دوستان مرا نتوانی
که قبض کنی و ایشان را نه بینی اما آنجا که دوستان هستند

برنام

بر نام ما و هوای ما چنان جان عمید بنهاد که خبر نداری بعد
از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و هایهای بگریست
و این مثنوی بر زبان مبارک راند   در کوی تو عاشقان
چنان جان بدهند   کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
بعد از آن همدرین محل این حکایت فرمود و آنکه برادرم
بها والدین ذکریا قدس الله سره نقل خواهند کرد روزی
پسر بزرگوار ایشان شیخ صدرالدین پیش در ایستاده بود
مردی بیامد و مکتوبی بر دست شیخ صدرالدین داد و گفت
این مکتوب را باز نکنی فرمانست که بر دست شیخ بهاء
الدین بدهی تا او بخواند شیخ صدرالدین عنوان نامه
بخواند و هایهای بگریست و گفت دانم که بطلب دوست
آمده مگر تو ملک الموتی که بدین صورت آمده گفت
آری گفت شما چرا نمیدهید گفت مرا فرمانست که بر دست
شما بدهم خدمت شیخ را ندهی همین که خدمت شیخ
این نامه بیاورد شیخ الاسلام شیخ بها الدین

مشغول بود جندانی بماند که فارغ شد روی بر زمین آورد
و این مکتوب بدست ایشان بداد جون شیخ بهاء الدین
این مکتوب را بستد و بخواند فرمود که در پیش شوید سر بسجده
نهاده و جان بدوست کرد از درون خانه نعره بر آمد که
شیخ بهاء الدین بدوست بپیوست انگاه شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز نعره بزد و بیهوش گشت دران
حال این سخن بر زبان مبارک راند که روزی باشد که ما نیز
جنین شویم و بدوست رسیم انگاه این بیت بر زبان مبارک
راند   در کوی تو عاشقان جنان جان بدهند   کانجا ملک
الموت نگنجد هرگز   انگاه هم درین محل فرمود که شیخ سعد
الدین حمویه نیکو یاری بود روزی از حج رسیده بود
سر و روان بغداد کرد شوری در بغداد افتاد و کرّ شیخ سعد
الدین رسید از حد بزرگ کسی بود مسجدی بود انجا جند
روز قرار گرفت دران وقت مسلمانان بزحمت مبتلا
بودند این ماجرا از شیخ سعد الدین بشنید فرمان داد

که هر که بیمارست و زحمتی است پیش من بیارید مسلمانان
بر حکم اشارت شیخ بیماران را پیش آوردند دست مبارک
خویش برایشان فرود می آورد حق تعالی از برکت دست
او چندین هزار در هزار بیماران را خدای تعالی صحت داد انگاه
از آنجا بازگشت و درم چنین آمد چند نفر معیوب بودند
آنجا دست برایشان فرود آورد بفضل خدای تعالی
و برکت دست مبارک او نیز صحت یافت بعد از آن شیخ
سعد الدین حمویه در جه رسید چون نقل ایشان نزدیک
رسید ان روزی که نقل خواهد کرد با جملگی یاران خود
بیرون آمد ملمدران روزی در زمین صحرا بود آنجا بنشست
مستقبل قبله سورة البقرة آغاز کرد و سوره البقره تمام کرده بود
در سجده افتاد و جان بداد آواز برآمد چنانچه همه حاضران
مجلس شنیدند که نیکبخت بنده بود که بخدای تعالی پیوست
بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست
این بیت بر زبان مبارک راندند   در کوی تو عاشقان چنان جان

کانجا ملک الموت نجهد مرکز بعد ازان همدرین محل حکایت
شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله سره العزیز
فرمود که ایشانرا رسم بودی نماز شام گزاردی همانجا
در خواب میشدندی تا ثلثی از شب بگذشتی برخاستی
امام و موذن حاضر بودی نماز خفتن میگذارد و بیدار
می بود تا صبح عمر ایشان همچنین بگذشت بعد ازان
همدرین محل حکایت از نقل ایشان کرد که مردی بود
در بخارا شبی خواب دید که مشعله سوزان از دروازهای
بخارا بیرون میرفت چون بیدار شد بخدمت [illegible]
آمد و این خواب بگفت آن بزرگ تعبیر خواب
بگفت که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد [illegible]
محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی پیر خود را شبی
در خواب دید میگوید که اشتیاق تو بسیار است
بیا چون شیخ سیف الدین بیدار شد دران یک
هفته تذکیر خوبتر گفت و دران تذکیر همه ذکر فراق

و وداع

وداع بود انگاه تسمیه میخواند چون تسمیه تمام کرد
روی بجمله مسلمانان آورد و گفت ای مسلمانان
بدانید که تیر من در خواب مرا میخواند و من میروم
خیر باد این بگفت و فرود آمد و در خانه رفت همان
شب نقل خواهد کرد و جمله اصحاب نشسته بودند
و مشغول بودند ثلثی از شب گذشته بود چهار ختم
قرآن بکرد پنجم آغاز کرده بود که بزرگی صوف پوشیده
و سیب بر دست گرفته بیامد روی بر زمین آورد
و آن سیب را بدست شیخ داد همین که شیخ سیف
الدین باخرزی بوی کرد همان بود که جان بحق داد
بعد از ان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست
و بگفت بیت   در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز   بعد از ان شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا
[illegible] الدین اسحق را فرمان داد شما این مثنوی بگوئید

تا ما رقص کنیم خدمت شیخ را وقتی پیدا شد که آن وقت
همه ایشان را باشد سه شبانه روز شیخ الاسلام
در رقص بود بعد از ان سه شبانه روز شیخ الاسلام
در عالم صحو افتاد والله اعلم بالصواب
بتاریخ روز دوشنبه بیست
و پنجم ماه شعبان دولت پای بوس میسر شد چند نفر
درویش از ملتان رسیده بودند حکایت در سلوک
معرفت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که راه طریقت
همه تحملی است یعنی اگر بر این کس جفا کند با این حد که
تیغ بر گردن نهد ترا می باید که بران راضی باشی و دم
نزنی شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز در این
سخن بود که زالی تراشیده و حالی سراسیمه و چشم
گریان و دل بریان بیامد و روی بر زمین آورد فرمان
شد که نزدیک تر بیا چون آن زال نزدیک شیخ
الاسلام آمد آنگه پیشتر او را بپرسید کیف حالک

بدین

این زال گفت ای بزرگوار امروز مدت بیست سالست
که فرزندی بود از من جدا شده بود نمیدانم که در حیاتست
و یا در ممات خدمت شیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز سر در مراقبه کرد تا دیری بود آنگاه سر از
مراقبه بر آورد و روی سوی آن زال کرد که برو پسرت
بیامد چون زال شنید روی بر زمین آورد و باز گشت
در خانه رفت ساعتی بر نیامد که پسر آن زال در آمد
و دست تنگ بزد زال برسید بر در ضعیفه کیست گفت
منم فلان پسر تو زال دوان بیامد جگر گوشه خود را
در کنار گرفت درون خانه برد پرسید که تو کجا بودی در
زمان گفت جایی که از این جا هزار و پانصد کروه زمین
در میان بود گفت چگونه آمدی گفت امروز کنار دریا
ایستاده بودم خاطر بتو کشان بود ایستاده میگریستم
ناگاه بدیدم مردی سپید موی خرقه پوشیده از نزدیک
من پیدا شد و فرمود که چرا میگریی گفتم که از مادر خود

جدا مانده ام بسبب آن می‌گریم گفت اگر من ترا
بپیرم این سخن او مرا بغایت دشوار آمد آن درویش
گفت دست بسته و چشم پیش کن همچنان کردم
خود را بدیدم بر در خانه خود ایستاده زال دریافت که
آن خدمت شیخ الاسلام بود بر فور آن زال بیامد
سر در قدم شیخ آورد و بازگشت بعد از آن بلفظ مبارک
راند و سخن درین بود که اگر وقتی زهدی و یا طاعتی از متعبدی
فوت شود گویی که آن برابر مرگ است بعد از آن همین
محل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی رحمه الله
حاضر بودم یک نفر صوفی بیامد و روی بر زمین آورد
و گفت امشب من در خواب دیده ام که مرا میگوید لقای
تو نزدیک است شیخ الاسلام یوسف چشتی رحمه الله
روی سوی آن مرد کرد و گفت که مردی را گر نماز بامداد
شما قضا شده باشد چون اندیشه کرد همچنان بود
که خدمت شیخ فرمود گفت آری همچنین است [illegible]

که ضرورت

که ضرورت باشد که این خواب بتو نماید که بقای تو نزدیک
رسیده است زیرا چه هرچه از صاحب ورد فوت
شود محل مرگست چنانکه در تغییر می آرند که وقتی شیخ
رضی الدین علیه الرحمه را سوره یس وظیفه بود آن
فوت شده بود با شب سوار میرفت اسپ خطا
کرد پای مبارک ایشان بشکست آخر چون کرد خود
برآمد آنروز سوره یس فوت شده بود بعد ازان
شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر زبان مبارک
راندند که صاحب ورد را باید که آنچه وظیفه خود کرده باشد
اگر روز نتواند در شب خواند و اگر شب نتواند در روز
خواند بهمه حال وظیفه خود را ترک ندهد از شومی ترک
او بهمه ساکنان شهر اثر کند و آن شهر خرابی پذیرد
بعد ازان همدرین محل حکایت فرمود که وقتی سیاحی
بر دعاگو آمده بود از دمشق او حکایت کرد که در ناحیه
دمشق شهریست آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم

تا الکت بیست خانه آباد ان باشد واز خرابی این
شهر تفحص کردم از بزرکی برسیدم او حکایت کرد که در
شهر ملتان همه سنی وصاحب ورع بودند چند مسلمانان
وردی که داشتند وظیفه ترک داوند وبسی بر نیامده که
مغل در آمد وجمله شهر را خراب کردند ومسلمانان اسیر شدند
از شومیت ترک ورد ایشان این شهر خراب شده است
بعد از ان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود
که وقتی بخدمت شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
سره العزیز فرمود که وقتی بخدمت نشسته بودم ایشان
حکایت فرمودند که حضرت خواجه معین الدین سنجری
را رسم بود چون کسی از همسایکان نقل کردی ایشان بر جنازه
او برفتی بعد از ان باز کشتن خلق ایشان بر سر کور
او می نشسته او رادی که بر سر کور ایشان آمده بود تمام
کردی انکاه باز کشتی چنانچه روزی همسایه خواجه که
در اجمیر بود نقل کرد خواجه بر حکم قانون دینا از جنازه

برفت.

برفت جون اورا دفن کردند وخلق بازکشت خواجه
بر سر کور او بماند یک زمانی بود برنخاست شیخ الاسلام
شیخ قطب الدین میکوید که من برابر ایستاده بودم که کونه
مبارک ایشان متغیر شد همان زمان برقرار خود امد بر
خاست ایستاده کشت واین سخن کفت الحمد لله که
بیعت نیکو چیزیست شیخ قطب الدین او شی ازان حال
سوال کردند حضرت خواجه فرمود آن زمان که این مرده
را در کور نهادند وخلق بازکشت دعا کو نشسته بودم
ودیدم که فرشتکان عذاب بیامدند وخواستند که اورا
عذاب کنند همچنان پیر من شیخ عثمان هارونی قدس
الله سره عصا برایشان برداشت چنانکه بخشم در
امد وبانک بر فرشتکان زد وکفت که زنهار اورا
عذاب مکنید که او از مریدان منست خواجه عثمان این
فرشتکانرا کفت فرمان شد بکویید که او برخلاف تو
بود خواجه کفت الهی اکرچه برخلاف ما بود اما جون خود را

وریلهٔ این درویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنید
فرمان آمد که ای فرشتگان دست از مریدان شیخ عثمان
بدارید که ما او را بخشیدیم بعد ازان شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و فرمود که نیکو چیزیست خود را در پلهٔ کسی
بستن آنگاه مثنوی که از زبان شیخ قطب الدین شنیده
بودند بر زبان مبارک راند گر نیک آیم مرا از ایشان
گیرند ور بد باشم مرا بدیشان بخشند بعد ازان شیخ
الاسلام را وقت پیدا شد دران وقت روی سوی
حاضران کرد و بر لفظ مبارک راند اگر گویندگان باشند
سماع بشنویم قضا را آنروز گویندگان حاضر نبودند بدر الدین
اسحاق را فرمود که قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله مکتوبی
که فرستاده بود آن را بیار بدر الدین اسحاق تمام مکتوبات
و مرقعات و جز آن در خریطه داشته بود دست دران
انداخت همان مکتوب آمد آنرا بخدمت شیخ آورده
داد شیخ فرمود بایست و بخوان خواجه بدر الدین اسحق استاد

و بخواندند در آن مکتوب چنین نوشته بودند که فقیر حقیر ضعیف
نحیف محمد عطا که بنده درویشانست از سر و از دیده خاک
قدم ایشان چون این قدر بخواندند شیخ الاسلام بشنید
یکی از حالی و ذوقی پیدا شد که در وهم و فهم این نگنجد و این
رباعی که در مکتوب یاد کرده بودند بخواندند

آن عقل کجا که در کمال تو رسد   وان روح کجا که در جمال تو رسد
گیرم که تو پرده بر گرفتی ز جمال   آن دیده کجا که در جمال تو رسد

آنگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز درین یک
شبانروز در ذوق سماع گرفت و بیهوش بود بعد از آن حکایتی
شیخ الاسلام شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی
قدس الله سرهما العزیز همان روز هر دو بزرگوار یکدیگر را ملاقات
کردند بعد از آن حکایت سیاحی خویش میکردند و دعاگو در
خدمت ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین حکایت آغاز
کرد که وقتی جانب قرشی مسافر بودم بسیار بزرگان را
زیارت کردم العرض بزرگی را نزدیک شهر دریافتم و سعادت

پای بوس حاصل شد غاری بود که آن بزرگ آنجا مسکن
داشت رسیدم او را در نماز دیدم چون از نماز فارغ
شد سلام گفتم جواب سلام باز داد که علیکم السلام
شیخ جلال الدین گفت من حیران ماندم که نام من چه داند
آغاز کرد تا نی العلم آنکس که ترا بر من آورد همو خبر کرد که
جلال الدین درویش می آید بر فور روی بر زمین آوردم
فرمان شد که بنشین نشستم او حکایت کرد که وقتی من در
شهر اصفهان بودم درویشی را دیدم الحد پیر با عظمت
صد و پنجاه سال عمر او صاحب علم از بندگان حضرت خواجه
حسن بصری بود رحمة الله علیه هر که از مسلمانان وغیر ذلک
بهر مهمی که آمدی هنوز نیکو آن بزرگ را در نیافتندی که
مهم ایشان با تمام میرسید بعد از آن گفت که من هم سیصد
پیر را خدمت کردم هر یکی پندی و نصیحتی گفته اند اما از
جمله پندها آخر کسی که پند داد شمس العارفین بود گفت
ای درویش اگر خواهی که بخدای تعالی برسی بوند فرو یکی

توشی

شنوی از دنیا بیزار شوی و با اهل دنیا میامیز که دو رماندن
درویش هم از سبب علایق دنیاست هر که از دنیا
و اهل دنیا برید او بخدای تعالی پیوست پس ای
جلال مردان خدای از همه بریده اند انگاه بخدا رسیده
شیخ جلال میگوید که شب تنها بجا کردم وقت افطار
دیدم که دو قرص جوین از عالم غیب پیدا شد آن
بزرگ یکی پیش من نهاد که افطار کن چون افطار کردم
مرا فرمان داد که برو در گوشه مشغول باش چون برفتم
مشغول شدم ثلثی از شب گذشته بود دیدم که
مردی جامهٔ صوف سبز پوشیده و هفت شیر
همراه او آمده و سلام کرده مقابل آن بزرگ بنشست
و آن شیران گرد بر گرد ایشان نشستند مرا لرزه
در وجود افتاد که یا رب این بندگانند که شیران با ایشان
انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند و تا آخر
ابر با ده بار ختم قرآن تمام کردند بعد از ان برخاستند

و تجدید وضو کردند باز در تلاوت قرآن مشغول شدند
جون صبح دمید من برابر ایشان نماز کزاردم این
بزرک مارا با آن بزرک ملاقات دهانید بعد از سعادت
پای بوس آن بزرک فرمود که این برادرم حضرت خضر
آرزوی دیدن داشتم جون آن بزرک این سخن بگفت
من باز دوم مصافحه کردم بسیار شفقت اوزانی
داشتند آن بزرک و آن شیران روی بر زمین آوردند
و باز کشتند انکاه من خواستم که وداع آن بزرک
کنم کفت ای جلال الدین جون میروی بر وا مانزرکان
خدمت کنی و خود را در پله ایشان بندی و در درکاه
خدای تعالی اهمال نکنی تا بر سر مقامی برسی او طریق راه
که خواهی رفت لب بیابانی است که نزدیک آن لب بیابان
دو شیر اند راه زدن جون آنجا برسی اکر ضرر تو خواهند
نام من بستانی سلامت خواهی کذشت بعد
ازان شیخ جلال الدین فرمود که من روی بر زمین آوردم

وباز گشتم چون دران مقام رسیدم آن سه شیران
را دیدم که نعره زنان رخ بر من آوردند بدین که مرا
پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند من بانگ
برایشان زدم وگفتم که من از فلان پیر می آیم وزیارت
او کرده ام وبخانه خود میروم همین که نام آن بزرگ
گرفتم برفور آن شیران سه دیده خود را بر پای من مالیدند
وبازگشتند من سلامت ماندم وبمقام خود رسیدم
انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ
مبارک راند که چون شیخ قطب الدین بختیار اوشی
قدس الله سره العزیز حکایت مسافرت خود آغاز
کرده بود که در مبدا احوال وقتی در شهری رسیدم ودران
شهر درویشی بود برکرانهٔ شهر مسجدی خراب بوده است
ودران مسجد مناره بود که آنرا هفت مناره گفتندی
اما یک دعا بوده وده وکانه هم آمده بود هر که آن دوگانه
دران مسجد بگزارد واین دعا بخواند بالای آن مناره

با مهتر خضر ملاقی شو و شیخ الاسلام شیخ قطب الدین میکوید
شبی از شبهای ماه رمضان المبارک دران مسجد رفتم
و آن دوکانه بکزاردم و این دعا بالای آن مناره بخواندم
و فرود آمدم ساعتی توقف کردم هیچکس پیدا
نشد نومید کونه بازکشتم چون پای از مسجد بیرون نهادم مردی را
ایستاده دیدم بانک بر من زد و کفت درین وقت
بیگه درینجا چه میکنی کفتم اینجا آمده بودم تا ملاقات خضر
خضر حاصل کنم دوکانه کزاردم و دعایی که آمده است بخواندم
این دولت میسر نشد باز درخانه میروم آن مرد کفت
خضر را چه خواهی کرد که یکی از سرکردانان است همچو تو یی را از دیدن
او چه سود مکر تو دنیا میطلبی کفتم خیر کفت پس خضر را چه
خواهی کرد آنگاه آن مرد کفت که درین شهر مردیست که
خضر دوازده بار بر در او رفت و بار نیافت من و آن
بزرک درین مقال بودیم که مردی نورانی جامهای پاکیزه
پوشیده پیدا شد آن مرد بتعظیم تمام پیش او رفت و در

دست

دست وپای او افتاد بعد ازان آن مرد چون نزدیک
من رسید روی سوی آن مرد پشینه کرد وگفت این
درویش دین دیا ونیا میطلبد گفت نه دنیا ونه دین
میطلبد ونه واجی واو نی دارد اما آرزوی ملاقات تو
دارد وهم درین محل آواز بانگ نماز بر آمد از هر طرفی درویشان
وصوفیان پیدا شدند وتکبیر گفتند یکی پیش رفت
ودر نماز تراویح دوازده سیپاره بخواند در دل من گذشت
که پیشتر خواندن بهتر باشد الغرض نماز تمام شد هر کسی
بیک طرفی رفت شیخ میگوید من بجای خود آمدم چون
شب دیگر شد بیگاه وضو کردم ودر مسجد رفتم تا صبح
آنجا بودم هیچ آفریده پیدا نشد حضرت شیخ الاسلام
در نماز مشغول شد خلق دعا گو باز گشت

بتاریخ روز دوشنبه پنجم ماه
مبارک رمضان عمت میامنه سنه خمس خمسین
وستمایه دولت پای بوس میسر گشت عزیزان واهل صفه

حاضر بودند سخن در ماه مبارک رمضان افتاد بر لفظ
مبارک راند که ماه رمضان بزرگ ماهی است که درین
ماه ابلیس لعین را بند میکنند تا از شر او مسلمانان ایمن
بوند و جمله درهای رحمت درین ماه کشاده میگردد
و درین ماه هر شبی پیش هر آدمی یک فرشته طبق رحمت
بر دست گرفته از آسمان فرود می آید و فرمان میشود
چون بندگان ما روزه افطار کنند آن طبق پر رحمت
بر سر ایشان نثار کنید بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که روزه سریست میان بنده و میان مولی هر عبادتی
که مردم میکنند آنرا مکافات معین و برای خود راست
اما ثواب روزه کسی ندانند مگر خدای تعالی زیرا چه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که روزه سریست من دانم که ثواب روزه
چه دهم انگاه فرمود که آن ماه را حق سبحانه و تعالی سه
قسم کرده است اول قسم را که رحمت نام کرده شد دویم
قسم را که مغفرت نام کرده شد سیوم قسم را که آزاد

نام

نام کرده شد در اول دهه همه رحمتست و ببرکت آن
هیچ روزی نیست که دوم و در دوم رحمت و برکت از آسمان
بر بندگان فرود نمی آید و در دهه مغفرت همه آمرزیدند بهشت
و بخشیدن پس هر ساعتی و هر لحظه نیست که لک لک در
مسلمانان آمرزیده نمیکردند و ایشانرا حق تعالی آمرزید
نمیگرداند و در دهه آزاد هیچ لحظه و لمحه نیست که جمله
مسلمانان از دوزخ آزاد نمیشوند حق سبحانه و تعالی قلم
رانده است که درین دهه جمله مسلمانان و دارندگان
روزه آن ماه را از دوزخ خلاص و آزاد کردانند بعد ازان
بر لفظ مبارک راند هر که بآمدن ماه مبارک رمضان شاد
شود خدای تعالی او را هیچ وقتی غمناک نگرداند و برکت
کسب خیر روزی او کرداند و هر که از رفتن ماه مبارک
رمضان دل تنگ شود او را شادیهای دو جهانی دهند
و هیچگاهی غمناک نگردد و بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که در داشتن روزه ماه مبارک رمضان ثواب روزه

هزار سال در نامهٔ اعمال او بنویسند و همان مقدار
بدی پاک کنند آنگاه فرمود که شب قدر مردم در دنیا بایکم
در دهه آخرین که آن ده شب شب قدر است مردم را
باید که دران شب غافل نباشند تا از سعادت آن
شب محروم نمانند بعد ازان همدرین محل فرمود که مرد
آنند که درین راه ایشان امر شبی در تمام سال شب قدر است
و نعمت آن شب قدر در ایشان مرکبست بس مقام بلا
راحتست و شب قدر چون این کس بدان دولت برسد
بعد ازان فرمود که بزرگان و خواجگان ما درین شبهای
ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن میکردهاند
آنگاه همدرین محل فرمود که شیخ عثمان هارونی
هر شبی در تراویح دو ختم قرآن بکردی چنانچه در تمام
رمضان شصت ختم قرآن افتادی آنگاه فرمود که دعاگوی
جانب غزنین مسافر بودم در مسجد امام حدادی رحمة الله علیه
ماه رمضان بود آنجا فرود آمدم بزرگی را دیدم که از حد با عظمت

بود او را شیخ عبدالله محمد باخرزی کفتندی رحمة الله
علیه او در آن مسجد امامت داشت هر شبی ختم قرآن
در نماز تراویح بکردی و چهار سیپاره دیکر زیاده
چنانکه دعا کو در آن ماه رمضان همانجا بود و نبال
آنرا این سعادت بردم انکاه شیخ الاسلام قدس
الله سره العزیز چشم پر آب کرد و فرمود تا درین کار
همچنین نکنی و مجاهده نه بینی هرکز بمقامی نتوانی رسید
زیرا چه درین راه همه مجاهده است انکاه بر لفظ مبارک
راند که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز هفتاد
سال خدای تعالی را عبادت کرد یکان سال دو کان سال
نفس را آب ندادی و هیچ آرزوی بنفس نرسانیدی
انکاه بار یافت بعد از آن خاطر بار داشت هاتف
آواز داد که هنوز آلایشی از دنیا برابر داری آنرا
بیرون نیفکنی پیشتر نتوانی آمد کفت الهی هیچ ندارم
آواز برآمد که وادی برکرد خود برآی چون نظر بر خود

گرد پوستین وکوزه وید بیرون انداخت انگاه بمقام
رسید چون شیخ الاسلام برین حرف رسید چشم
پر آب کرد وهای های بگریست که بایزید با پوستینی
وکوزه جای بازمی یافت مردم با چندین علایق
دنیا حاشا وکلا که باز یابد بعد ازان فرمود که روی سوی
حاضران مجلس گردانید که معظم ماه مبارک رمضان است
کسی باشد که در نماز با ما موافقت کند تا هر شبی تراویح ختم
قرآن کنیم همه روی بر زمین آورند و درین سخن متکفل
شدند که زهی سعادت انگاه شیخ الاسلام هر
شبی در تراویح ختم قرآن و دو سیپاره زیادت میخواند
هنوز یکپاس شب باقی می بود دوران ماه رمضان
المبارک دعاگو برای ایشان این نماز یافته بودم
بعد ازان سخن در کشف وکرامات افتاد و بر لفظ مبارک
راندند که وقتی شیخ جمال الدین اچی و دعاگو یکجا نشسته
بودیم درویشی صاحب نعمت بود و باقوت چند نفر

درویش

درویش از طایفهٔ قلندران با سنجهای آهنین در
کمر زده بیامدند و سلام با هیبت گفتند و در آستانهٔ
شیخ نشستند هر کسی ازین قلندران سخن بر مزاج
درشت میگفتند چنانچه دران وقت در جماعت خانهٔ
شیخ الاسلام خربزات نبود ایشان بر عکس خربزات
میطلبیدند شیخ جمال الدین اچی روی بمن کرد که حکم
کفتم لبیان که در ته جماعت خانهٔ شما میرود ایشانرا
حواله کنید بروند درون لبیان خربزات بخورند شیخ
روی بدرویشان کرد و گفت درون لبیان روید
اگر خربزات حاجتست درویشانرا این سخن از حد
دشوار می نمود الغرض با آنکه دشوار نمود برخاستند
چون نزدیک لبیان رسیدند چون بینند همه
لبیان خربزات گشته بود آن قدر که توانستند ازان
خوردند بعد ازان همدرین محل فرمود از بزرگی شنیدم
که او حکایت میکرد که وقتی دیگر مردی بیامد از حج

وروی بر زمین آورد گفت من درج بودم شما را در
طواف دیدم که طواف میکنید شیخ جمال الدین بانک
بروی زد که ای نامرد حکایت فاش مکن چنانچه
تو میدانی دم درکش مردان خدای در زیر کلیم الله این چخود
چه چیزست کعبه پیش ور ماست اگر مردان خدای تعالی
اگر مردان خواهند یکزمانی بود تو چشم پیش کنی از مشرق
تا مغرب بگردانند و باز در مقام خود آیند که ساعتی بگذشته
باشد همدرین میان دست آن مرد بگرفت گفت چشم
پیش کن چون چشم پیش کرد خود را و شیخ را در زیر کوه قاف
دید آن فرشته که موکل است همان زمان باز هم در مقام بران
خود شیخ را و خود را بدید اقرار کرد و باز گشت و این سخن
هم بگفت که آری راست گفته اند که مردان خدای را کسی
نداند مگر خدای تعالی انگاه شیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز بر زبان مبارک راند که شیخ جمال الدین احمد
را وقتی کسی در نماز ندیدا اما چون وقت نماز در آمدی او

نابیدا

ناپیدا شدی آخر معلوم شد که او در کعبه بود برابر مکیان نماز
میکرده است پس او سر پنج وقت نماز در کعبه گزاردی و
نماز لحظه بیامدی شیخ الاسلام همدرین حکایت بود
که جوکی شده سر کشیده و مجاهده دیده بخدمت شیخ الاسلام
بیامد و روی بر زمین آورد و از هیبت حضور شیخ الاسلام
نتوانست که سر بر کند همچنین سر بر زمین نهاده بماند تا دیر
چون نظر شیخ الاسلام بر وافتاد با هیبت سخن گفت که سر بر
کن بر فور سر بر کرد و دست پیش کرده بایستاد شیخ الاسلام
روی بدو کرد و گفت ای جوکی از کجایی و چگونه جوکی هیچ نگفت
چون دو سه کرت شیخ الاسلام پرسید آنگاه آغاز کرد که
دهشت حضور شیخ در من اثر کرده است سخن از منطق بیرون
نمی آید بعد از آن شیخ الاسلام روی بدعاگو کرد که این جوکی
بدعوی بر ما آمده چون روی بر زمین آورد در خاطر من گذشت
که روی او بر زمین سخت باد و در زمان سخت شد هر چند میخواست
که سر بر کند نمی توانست اگر این جوکی از آن مستغرق نمیشد تا قیامت

همچنان افتاده بودی بعد ازان شیخ الاسلام روی بدان
جوکی کرد که جوک خود را تا کجا رسانیدی کفت کمالیت جوکی
همین است که جون جوک او در حد کمالیت رسد در هوا ثهنود
کفت بشتاب تا تماشا کنیم جوکی بر فور در هوا شد شیخ الاسلام
جون این بدید نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان
خدای تعالی نعلین بر سر جوکی برفت سر طرفی که آن جوکی میشد
بران جوکی میزد و جوکی بر فور فرود آمد اقرار کرد نعلین کسی را که
این مرتبه است او چکونه مرد خواهد بود در حال آن جوکی مسلمان
شد و یکی از واصلان حق کشت بعد ازان آن جوکی همدرین
محل حکایت زور و کیفیت باه بیان میکرد که فرزندان نیک
در عالم پیدا نمیشوند از سبب آنکه مباشرت کردن نمیدانند
و در مباشرة روز تعین است جون دران روز مباشرت کنند
با حلال خود فرزند نیک آید الغرض تمام کیفیت بکفت دعا
کو یاد کرد زمانی را آن بتمامی در بندکی شیخ الاسلام کفتم
تبسم فرمود که مولانا نظام الدین تو خود را آموخته اما مرا کار

مولانا

نخواهد آمد چه کار می آید برو بگذار بعد ازان هم درین محل فرمود
که درویشی با چند نفر درویش جامه صوف پوشیده از بیت
المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ الاسلام بیامدند
و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید بنشستند
مع یاران آن بزرگ تیز نظر بر روی مبارک شیخ الاسلام
میکرد و شیخ الاسلام سر فرود همچنانکه آن درویش را
طاقت نماند برخاست و سر در قدم آورد و گفت ای
مخدوم من شما را در بیت المقدس وقت جاروب وامون دیده بودم
پرسیدم که شما کیانید فرمودید که من فرید اجودهنی ام شیخ
الاسلام قدس الله سره العزیز گفت آری همچنین است
اما ترا عهد چه بوده است که گفته بودی بکسی نگویم مگر آن عهد
را فراموش کردی که میگویی آن مرد شرمنده شد که من
چه کردم الغرض چون آن این بگفت شیخ الاسلام
بر فور بر لفظ مبارک راند ای عزیز مردان خدای هر جا که
نشسته اند همانجا بیت المقدس و همانجا عرش و همانجا

میکرد

کرسی است و هرچه در آفرینش خدای تعالی است همه
در پیش او موجود است بانگ بران درویش زد که چشم
پیش کن چشم پیش کرد فرمان شد که باز کن چون باز
کرد هرچه از زبان شیخ الاسلام بیرون آمده بود آن
جمله پیش شیخ الاسلام موجود بود آن درویش
نعره بزد و بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد اقرار
کرد و هم بخدمت شیخ الاسلام بیعت آورد و کلاه
یافت او را خلافت سیوستان داد او آنجا رفت
بعد از آن از مسافران خبر روشن شد که شیخ الاسلام
هر روز یکبار در بیت المقدس برفتی و جاروب
دادی و همان زمان باز آمدی بعد از آن هم از احوال
خود حکایت کردند که دعاگو بیست سال در فکر ایستاده
بود چنانچه چوبهای طریق جوی از پای من روان میشد
و درین بیست سال یاد ندارم که وقتی آب نفس را
سیر کرده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت

بود.

بود درویشی که او را شیخ شهاب الدین گفتندی و از مریدان
شیخ الاسلام بود بیامد و روی بر زمین آورد و فرمان
شد که بنشین بنشست باشد که درویش را و ای قصور
صد و چند دینار کم و یا بیش برای خدمت شیخ الاسلام
داده بود از آن نیمی بر خود داشته بود نصف دینار
بخدمت شیخ الاسلام آورده بود خدمت شیخ الاسلام
ساعتی تبسم کردند و فرمودند که شهاب الدین نیکو قسمت
برادر داری کرد درویشانرا این نوع نیکو نباشد از حد او
شرمنده شد بر فور صد دینار را بخدمت شیخ الاسلام
آورد خدمت شیخ فرمود اگر ترا تو غیب نمیکردم بو درین
کار خیره میشدی بس هرگز بمقصود مردان نمیرسیدی
آن صد دینار باز همو را داد و گفت باز از سر بیعت کن
که دران بیعت خلل بود اکنون برو هر کرا و ای کلاه ده
که کار از سر شد بتاریخ روز پنجشنبه
ششم ماه شوال سنة المذکور سعادت پای بوس میسر

گشت شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی
و مولانا بدر الدین اسحق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر
بوده‌اند جوگی بخدمت شیخ الاسلام آمده بود آنروز دعا
گو ازو پرسید که شما اصل کدام راه میروید و اصل
کار در میان شما چیست او گفت در علم ما چنین
آمده است که نفس آدمی دو عالم است یکی عالم علویست
و دویم عالم سفلیست پس از تارک تا ناف عالم علویست
و از ناف تا قدم عالم سفلیست بعد ازان شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که آری
همچنین است که این جوگی میگوید اما در عالم علوی همه
صدقست و صفا و اخلاص خوب و حسن معاملاتست
و در عالم سفلی همه نگاه داشت یکی پارسایی و زهد است
آنگاه همدرین محل شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
چشم پر آب کرد و فرمود که مرا این سخن وی بغایت از حد
خوش آمده است پس هر که درین راه دوستی خدای تعالی کند

دست

ومحبت دنیا در دل او باشد او دران دعوی کذاب باشد
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که تواریخ قاضی حمید الدین
ناکوری قدس الله سره العزیز می نویسد که نزول رحمت
در سه وقت است یکی در حالهٔ سماع و دوم در وقت طعام
خوردن که به نیت طاعت باشد سیوم در وقت
ماجرا و صفا کردن درویشان بعد ازان بدین محل
فرمود که بر شیخ الاسلام درویش شش و هفت
نفر در رسیدند جوان و خورد سال و صاحب جمال کمر
پیوند داشتند بخانواده چشت ایشان بخدمت شیخ
الاسلام قدس الله سره العزیز عرض داشت کردند که
مرا هر یکی را ماجرایی است خداوندیاری را فرماید تا
ماجرای بشنود بندگی شیخ الاسلام مرا و مولانا
بدر الدین اسحق را فرمود که بروید و ماجرای ایشان
بشنوید القصه یکی با دیگری ماجری کردن گرفت
در غایت نرمی که امروز شما چنین سخن گفتید و من فهم

ایچنین عرضه داشت کردم باز شما ایچنین فرمودید و
من فهم نکردم یا غلط جواب دادم این بار جوابی
همچنین و مانند این یکدیگر تقریر کردند که من و مولانا
بدرالدین اسحاق هر دو از لطف تقریر ایشان در گریه
شدیم من با خود گفتیم که این ها فرشتگان حق اند که
برای تعلیم ما فرستاده اند که ما جرا این چنین باید
کرد بعد ازان چون حکایت بمبلغ شیخ الاسلام
رسید چشم پر آب کرد و فرمود که سخن در حالهٔ ماجرا
ایچنین باید که رگ گردن بر نیاید یعنی اثر غضب پیدا
نباشد بعد ازان هم درین محل فرمود که چون مردم
طعام تناول کند این نیز یکی از طاعتست باید که
بهوای نفس نخورد آنگاه هم درین میان فرمودند که در
راحت الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله
علیه نوشته اند که وقتی درویشی بود در کرانهٔ دجله
صومعه داشت چند سال آنجا مسکن داشت الغرض

درویشی

درویشی دیگر بیامد در کرانه و در آن سکونت کرد آن
درویش طعام راست کنانید و گفت که ما این درویش
را بر رسیده ایم عیال خود را طلب کرد که این طعام
آن درویش را ببر و بده و باز آی آن عورت گفت
که در آن گذر که اوست کشتی نیست من چگونه خواهم
گذشت آن درویش گفت چون نزدیک آب برسی
بدان آب بگویی که بحرمت آن درویش که درین سی سال
بر من هیچ صحبت نکرده است مرا راه دهی ترا راه خواهد
داد برو آن عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام
این چرا دروغ میگوید الغرض آن عورت طعام بستد
و روان شد چون نزدیک آن آب رسید گفت ای
آب بحرمت این شوهر من که با من درین سی سال صحبت
نکرده است مرا راهی ده در حال آن آب دو شق شد
آن عورت را عجب آمد بران درویش رفت و سلام
کرد و آن طعام پیش او نهاد درویش آن طعام را بخورد و گفت

برو آن عورت درین تحیر که باز چگونه خواهم رفت آن
درویش آغاز کرد این زمان که تو آمدی چگونه آمدی
و چه گفتی آن عورت این کیفیت بگفت درویش گفت
چون بر آن آب برسی بگوئی ای آب بحرمت این درویش
که در مدت سی سال طعام نخورده است مرا راه دهی آن
عورت را عجبی دیگر پیدا شد گفت این عجب تر که
پیش من طعام خورد و میگوید که سی سال طعام نخورده ام
ما هو المقصود آن عورت باز گشت و نزدیک آب آمد
و این سخن بگفت بر فور آن آب دو شق شد و آن عورت
بگذشت و بدین درویش آمده عرض داشت کرد و گفت
که شما هر دو دروغ میگوئید فرمود که من و آن درویش
راست گفته ایم زیرا که درین سی سال که من با تو صحبت
کرده ام بهوای نفس وقتی نکرده ام مگر برای گزاردن
حق ترا بس اینچنین صحبت نباشد و آن درویش که گفت
امروز سی سال است که او تناول طعام نخورده است راست گفته

زیراکه

زیرا که درین سی سال که او تناول کرده است وقتی بهوای
نفس نخورده است مگر برای قوت را که طاعت کنیم پس
چدین صورت او طعام نخورده است عورت اقرار کرد که
همچنین است بعد ازان سخن درین افتاده که عبد الله مسعود
رضی الله عنه کوتاه بالا بود بر لفظ مبارک راند که آن حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده است کنیفة
العلم یعنی خریطه علم ازان جهة معلوم میشود که او کوتاه
بالا بود بعد ازان بر لفظ مبارک راند که وقتی من بخدمت
شیخ الاسلام حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی
قدس سره الله العزیز حاضر بودم اینس نام یاری بود هم
خرقه دعاگو بود او بیامد بخدمت شیخ الاسلام خواجه قطب
الدین و روی بر زمین آورد و بنشست و حکایت کرد که من
امشب در خواب دیده ام قبه و خلقی انبوه در حوالی آن
قبه و مردی کوتاه بالا بود هر بار درون میرود و بیرون
می آید جواب خلقان و پیغامها میدهد من پرسیدم

که درون قبه کیست گفت درون قبه رسول خدایست
عز وجل و آن مرد عبد الله مسعود است رضی الله عنه
که بیرون می آید و پیغام خلق باز می برد و جواب میگوید
من نزدیک عبد الله مسعود رفتم و گفتم که بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عرضه داشت کن من مسکین
میخواهم که ترا ببینم عبد الله مسعود درون رفت و باز
آمد و مرا گفت که رسول خدا میگوید ترا اهلیت
آن نشده است که مرا ببینی اما برو و سلام من به
بختیار کاکی برسان و بگو هر شب تحفه که بر ما فرستادی
میرسید اما امشب سیوم شب است که نرسیده است
مانع بخیر باد انگاه شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند
که شیخ قطب الدین هر شب سه هزار بار درود بر رسول
گفتی انگاه بخفتی بعد ازان صحبت از مجاهده شیخ قطب
الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فرمود که بیست
سال این بود که خدمت شیخ الاسلام قطب الدین قدس الله

سره العزیز

۵۳ سره العزیز در شب خواب نکرد و پهلوی مبارک
ایشان بر زمین نیامده آنگاه هم در آن محل فرمود
که درویش را خواب حرام است زیرا چون درویشی
آمد خواب و قرار برو حرام گشت شیخ الاسلام درین
حکایت بود که شمس دبیر آمد و روی بر زمین آورد
و بایستاده باشد که شعری در مدح شیخ الاسلام
آورده بود مطول اجازت طلبید تا بخواند فرمان شد
که بنشین و بخوان شمس دبیر بنشست و آن شعر را
ایستاده بخواند شیخ الاسلام هر بیتی را آنچه در و
معانی بود بیان میکرد و در بعضی جای اصلاح میداد
و استحسان میکرد چنانچه دل شمس دبیر خوش میشد
و درین میان شیخ الاسلام فرمود که مطلوب چه
داری گفت مادر دارم زال در پرورش او باشم حضرت
شیخ فرمود برو شکرانه بیار الغرض شمس دبیر رفت
و چند جیتل بکانی آورد و در آن زمان جیتلهای بکانی

بوده است بمقدار پنجاه جیتل کم و یا بیش آورد حضرت
شیخ الاسلام فرمود تا آنرا قسمت کنند هر یکی چیزی
برسد خصوصا جهل و جیتل و یا کم و یا بیش بر دوست جوجی
کود و الغرض شیخ الاسلام فاتحه بخواند پس او را
وسعتی پیدا شد در کار او و میان چند روز بر سلطان
غیاث و پیر شد او کار بساخت والله اعلم بالصواب
بتاریخ یازدهم روز دوشنبه
ماه شوال سنه المذکور بابی بتوهن میسر گشت و الی اجو
بر دوست کارکنان خود مثال دو دیه و دویست تنکه
نقد خدمت شیخ الاسلام را آورده بودند شیخ
الاسلام نشسته بود ایشان آن خدمتی پیش
آوردند شیخ الاسلام فرمان داد که بنشینید
بنشستند این مثال و آن نقد انه بخدمت شیخ
الاسلام پیش نهادند حضرت شیخ الاسلام تبسم
کرد و فرمود که ما را از آغاز تا غایت هیچ روزی از ...

کسی

کسی چیزی قبول نکرده ام این سنت خواجگان ماست
این را شما باز کردانید که طالب این چیز ما بسیار کسان اند
ستند
بیفزاید بهیند بعد از آن شیخ الاسلام عمد رین محل
حکایت فرمود که وقتی سلطان نصیر الدین علیه
الرحمة نزدیکی ملتان آمده بود بزیارت دعاگو آمد
چهار مثال از آن چهار رویه و چیزی نقدانه با سم خدمتی
دعاگو آورده فرمود که این چهار رویه امثال برای
خدمت شیخ آورده ام و نقدانه برای درویشان دعاگو تبسم
کرد و گفت این را بشتر برید که طالبان این بسیار اند
بدرویشان مده که خواجگان ما قبول نکرده اند و مشایخ ما
هیچکس ازین بابت قبول نکرده اند شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز چشم پر آب کرد و فرمود اگر
ما دیها قبول کنیم و مال های شما بستانیم پس درویش
الکویند چه کویند که درویش دنیا دارست و این شیخ
ملک دارست پس اگر خلق این چیز بگوید روی چگونه

بدرویشان نمایم و میان ایشان ایستاده شوم حاشا
و کلا ببرید و بگیر آن بدهید که طالبان این بسیارند
بعد از آن شیخ الاسلام محمد درین محل فرمود که وقتی
بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی
قدس الله سره العزیز حاضر بودم و حضرت قاضی حمید
الدین ناگوری نیز حاضر بود همچنان وزیر سلطان شمس
الدین انار الله برهانه با کوکبهٔ دولت در رسید و شش
دیه را مثال و یک طشت پر از تنکهای زر برسم خدمتی
آورده که سلطان شمس الدین فرستاده است شیخ
الاسلام قطب الدین بختیار تبسم کرد و فرمود که ما قبول
میکردیم اما خواجگان و مشایخ ما از زمانیت قبول نکرده اند
ما خود هرگز قبول نکنیم اکرام و زمانا بر متابعت و کار
بر موافقت پیران خود بکنیم آبروی خود چگونه نمایم
بهمه حال این بیشتر برید که طالبان این بسیارند
و کلاه می اندازند بعد از آن سخن در حدیث راند که صاحب

٥٥ مشارق در احادیث نوشته است و صحیح است که سی هزار
حدیث از زبان دُربار رسول الله صلی الله علیه و سلم مسکین
نسیان شده بود تمام مولانا رضی الدین اصفهانی در مشارق
نوشته است و این سخن گفت آنچه من درین کتاب
از احادیث نوشته ام حجت است میان من و میان خدا
تعالی فردا قیامت انگاه هم از بزرگی مولانا رضی الدین
چغانی حکایت فرمود که اگر مولانا رضی الدین را قدس الله
سره العزیز در حدیث مشکل شدی و با خلق دران نزاع
می افتاد آن شب حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم
در خواب دیدی و آن حدیث پیش حضرت رسالت
بگذرانیدی رسول صلی الله علیه و سلم بقلم مبارک اصلاح
کردی و این حدیث را فرمودی که وقتی رسول علیه
السلام خواست که نماز کند هیچکس حاضر نبود مگر
عبد الله عباس دست او بگرفت و در ایستار خود
بایستانید برابر خود چون رسول صلی الله علیه و سلم در نماز

تحریمه بست عبد الله از مقام خود پس‌تر آمد حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم نماز بشکست و دست او بگرفت برابر
خود بایستانید و باز در نماز شروع کرد عبد الله پس‌تر آمد
تا یک دو بار همچنین کرد بعد ازان حضرت رسالت فرمود
که چرا پس‌تر میروی گفت چه زهره دارم که برابر رسول خدای
تعالی بایستم رسول را صلی الله علیه وسلم از حد حسن ادب
او خوش آمد در حق او دعا کرد اللّٰهم فقّهه فی
الدّین بعد ازان سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ
مبارک راند که کرامت و مکاشفه کردن اگر چه هنرست
اما اهل سلوک مکاشفه کردن میفرماید و میگوید این هم
کار حق ضلالتست و مشایخ طبقات می نویسند
که کسی که او کرامت آشکارا کند و یا خود را چیزی بداند
بعد ازان هم درین محل حکایت فرمود که وقتی حسن
نوری آغاز کرد که مرا کرامتی خواهد بود دو نیم من ماهی
بیرون آید وزن کردند که دو نیم من ماهی شد کم و بیش

واین جز

و این خبر بخواجه جنید قدس الله سره العزیز رسید فرمود کاشکی
که درین جامه باری سیاه بیرون نامدی تا او را کزندی نمیدانم
که عاقبت حال او چگونه خواهد شد آنگاه همدرین محل حکایت
کرد که وقتی من و او یکجا بودیم شیخ سعد الدین حمویه
فرمود هر که خود را در کرامت پیدا کند ترک فرض کرده
باشد آنگاه ملایم این معنی فرمود که برادرم سعد الدین
حکایت کرد که والی این شهر بر من عقیده نداشت آن
پادشاه بر در خانقاه من گذشت حاجبی را فرستاد
و این لفظ گفت این صوفی بچه را بیرون طلبید تا او را ببینم
حاجب اندرون آمد و پیغام بر من رسانید من بسخن هیچ
التفات نکردم بنماز مشغول شدم حاجب بیرون
آمد و صورت حال باز گفت پادشاه فرو نشست و
بخدمت دعا گو آمد چون ویرا دیدم که او می آید برخاستم
و بشاشتی کردم هر دو یکجا نشستیم آنگاه با من اشارت
کردم تا طبقی سیب آوردند من سیب را پاره پاره میکردم

من و آن پادشاه تناول میکردیم که سیب بزرگ بر آن
طبق بود و در دل پادشاه بگذشت اگر این شیخ را صفای نسبت
این سیب را گرفته بر من خواهد داد و همین که اندیشه این
در دل پادشاه بگذشت من دست دراز کردم و آن سیب را
برداشتم و روی سوی پادشاه کردم و گفتم وقتی در
سفر بودم بشهری رسیدم بر در آن شهر جماعتی دیدم که
درازگوشی را چشم او بجامه بسته بود و در میان انگشتری بر بسته
آنگاه درازگوش در دایره آن جمع همچنان چشم بر بسته
گشتن گرفت و هر کسی را بوی میکرد و بآن مرد بسیار
بوی میکرد که بران انگشتری بود و همانجا بسیار قرار
میگرفت تا لعاب بیامد و انگشتری بین از وی ستد الغرض
بعد تقریر نظر سوی پادشاه کردم اگر چیزی از کشف بگویم
خود را برابر آن خر کرده باشم و اگر نگویم و کرامتی ننمایم او را
در خاطر بگذرد که درین درویش صفایی نیست این بگفتم
و آن سیب بزرگ جانب او بیرون انداختم الحکایة

الاسلام

الاسلام چشم پر آب کرد و ها های بگریست و فرمود ۵۷
که مردان اندیشهای خود را پوشیده داشته اند و پیش کسی کشف
نکرده اند و شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز برآمد
خدمت شیخ الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعا
گو باز گشت والله اعلم بالصواب

بتاریخ بیستم سنه خمس وخمسین وستمایه ماه شوال پای
بوس میسر گشت شیخ الاسلام بدرالدین غزنوی یاران
دیگر حاضر بودند سخن در عدل امیر المومنین عمر خطاب رضی
الله عنه افتاده بود بر لفظ دربار راند که پیش ازین که
امیر المومنین عمر خطاب در اسلام در دنیا مده بود بانگ نماز
در اندرون غار میگفتند اما چون امیر المومنین عمر خطاب در اسلام
در اسلام در آمد چندان را از نخست تیغ برهنه کرده ایستاده
شد فرمود بلال را که بالای غار برآید و بانگ نماز گوید چون بالای
غار برآمد و بانگ نماز بگفت هزاهز در میان کافران افتاد
که امروز چیست که بانگ نماز کسان محمد صلی الله علیه وسلم آشکارا

کفتند یکی از میان طایفه کفت که امیر المومنین عمر رضی الله
عنه اسلام آورد و مسلمان شد دندان لشکر جمله کافران
بشکست کفتند که ما را اکنون خلل پیدا شود و دین محمد صلی
الله علیه وسلم بالا کیرد چون عمر مسلمان شد آنکاه درین محل
حکایت فرمود که وقتی امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه
در راه میکذشت و دره پیش میرفت جغرات فروشی در راه
ایستاده میکریست پرسیدند که چرا میکریی کفت روا
باشد که در عهد تو جغرات من بریخت و زمین فرو برد کفت
ای زمین این ضعیفه را جغرات نمیدهی یا ترا بدین دره
عدل کنم هنوز نیکو این سخن نکفته بود که زمین شکافت
و تمام جغرات را داد جغرات فروشی سبوی جغرات را
پر کرد و برد بعد از آن هم از بزرکی او حکایت کرد که وقتی
در حظیره نشسته خرقه مبارک خود را بخیه میکرد پشت مبارک
او بجانب آفتاب بود کرمی تافت روی پس کرد و بغضب
جانب آفتاب بدید فرشتکان را فرمان شد که نور از آفتاب

بستانند چرا باشد که بر پشت عمر ما بتابد که موافق حال او نباشد
پس فرشتگان بر حکم فرمان نور آفتاب بستدند جمله
جهان تاریک شد رسول صلی الله علیه وسلم در آن
زمان حیات بود غمناک شد فرمود مگر قیامت قایم
شد که نور آفتاب بستدند همدرین محل بود که حضرت
جبرییل فرود آمد و بگفت یا رسول الله قیامت قایم
نشده است فاما آفتاب بر پشت مبارک عمر تافته است
عمر بنظر تیز جانب آفتاب بدید ما نور از و بستدیم اگر
عمر ما را بخشد ما نور او را بدهیم رسول صلی الله علیه
وسلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت من
با غضب ... ... اما بخشیدم نور آفتاب باز
دادند و جهان روشن شد آنگاه از بزرگی او حکایت
کرد که وقتی قیصر روم را پیغام فرستاد که مال چرا نمی
فرستی او را باشد که عذرها میگفت چنانچه از قصر امیر
المومنین عمر رضی الله عنه قیصر روم را خبر شده بود فرمود

که چندین نفر رسول صلی الله علیه وسلم بودند اول
او را ببینید اگر لایق آن باشد مال بفرستید
و اگر نباشد همچنان بگویید الغرض رسولان قیصر روم
بمدینه آمدند در خانهٔ او رفتند بخانه نبود پرسیدند که
عمر کجاست گفتند در حظیره است رسولان را بیشتر تحیر
نمود الغرض در حظیره آمدند و دیدند خرقهٔ مبارک خود را
بخیه میکرد ایشان سلام کردند از آن روشن ضمیر
که حضرت عمر داشت بکیاست بشناخت روی سوی
ایشان کرد و فرمود که مال آورده اید ایشان گفتند که او
[illegible] بهشت بود بر دست گرفت و جانب روم
دست برآورد و گفت ببینید [illegible] قیصر روم را این
رسولان و بهشت خوردند و بازگشتند در اثنای راه
بودند که خبر رسید که قیصر روم بر تخت نشسته بود و بار
داده دیوار بشکافت و دستی با [illegible] بیرون آمد نزد
قیصر روم را سر برانید ایشان این کیفیت که گفته بودند

بار لقصد

۵۹ باز گفتند چندان مال بیامد که آنرا حد و نهایت نبود و چندین
هزار مسلمان شدند والله اعلم بالصواب

بتاریخ بست و یکم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ستمایه
دولت پای بوس میسر گشت سخن در ترک دنیا میرفت
بر لفظ مبارک راند که وقتی بزرگی از بزرگان دین مصلا
بر روی آب انداخت نمازی میکرد و میگفت خدا وندا
خضر برگزیده ارتکاب میکند او را ازان توبه ده همارزمن
بود که خضر حاضر شد گفت تو درختی در بیابان نهال
کرده در سایه آن می نشینی و آسایش میگیری و میگوی
برای خدای کرده ام خضر در حال مستغفر شد بعد
ازان آن بزرگ را معنی بزرگ حقیقت گفت چگونه
می باشی و چه میکنی آن بزرگ حقیقت گفت که همچنانکه
اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که آن قبول کن و نیز گویند
اگر قبول نخواهی کرد ترا در دوزخ خواهند برد من دوزخ
قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا گفت دنیا

مغضوب و مبغوض خدایست چیزی که خدای آنرا
دشمن دارد من بجای آن دوزخ قبول کنم و آنرا نکنم
بعد از ان سخن دران افتاد که این کس را می باید که همیشه
دریا[ی] حق مستغرق باشد انگاه شیخ الاسلام ادام
الله برکاته فرمود یک درویش صاحب دل درخواست
کرد که آن ساعت که ترا با حق تعالی شغلی باشد مرا یاد
آری و دعا بکنی آن درویش گفت وای بران وقت
که مرا از تو یاد آید انگاه سخن در عقل افتاد که کتاب مفصل
پیش بود علم بیان میکرد و در میان آن فرمود خدای
بر بندگان دو محجتست یکی ظاهر است و یکی باطن اما
محجتی که ظاهر است پیغامبرانند و آنکه باطن است
عقل است زیرا که اگر او را علم باشد و عقل نیست
آن علم او را نافع نباشد انگاه فرمود که در اخبار تابعین
نوشته دیده ام که چون مهتر آدم صلوات الله علیه در
عالم موجودات آمد مهتر جبرئیل فرود آمد و فرمان رسانید

و علم و عقل را فرود آوردند و عَلَّمَ آدَمَ الاَسْمَاءَ کُلَّهَا
علم و عقل را هر دو بروی عرض کردند حضرت مهتر
آدم صلوات الله علیه در تفکر شد که چه قبول نماید را
از مهتر جبرئیل پرسید که اگر علم قبول کنم عقل بر
دست آید یا نه گفت نی پس مهتر آدم عقل را قبول کرد
و گفت توانم که از عقل علم را حاصل کنم اما از علم نتوانم که
ذره از عقل حاصل کنم پس او عقل قبول کرد و دلیل آنکه
اگر صاحب علم را عقل نباشد در علم ذره استخراج نتواند
کرد آنگاه همدرین محل حکایت فرمود که مهتر سلیمان علیه
السلام را در صحف فرمان شده بود که واجبست جمله
عاقلان مصالح ایشان را که از چهار ساعت غافل نباشند
اول ساعت باید که با خدای خویش مناجات کنند
در نماز با آخر نماز یعنی دعایی که ساعة یناجی فیها ربّه
ساعت دوم آنست که یکزمان کس کرد خود بر آید بیند
از گناهان خود که من چی کنم و چه میخورم و در چه کار مشغول می‌باشم

که ساعة یحاسب فیها نفسه اما ساعت سیوم آنست
که ساعتی این کس نزد محبت دوستان نشیند و مرعیبی
که ازان ایشان درین مر آید پیش ایشان بگوید و عیب
خود اگر باشد نیز بگوید بایشان که چه گویند و ساعة
یجلس عند اخوان یخبرون عن عیوبه اما ساعت چهارم
آنست که زمانی بخورد و بخسپد و خود را تا آرزو رساند
و نزدیک مردمان زشت خوی و درشت گوی ننشیند
انگاه بر لفظ مبارک راند که در حدیث آمده است از
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدرستی که علم و عقل هر دو
نزدیک یکدگر اند زیرا که چاره نیست علم را از عقل و اند
علم فاضل تر بر خردم حیست که چیزی را بشناسد و صاحب
عقل اوست انگاه همدرین محل فرمود که در تواریخ قاضی
حمید الدین ناگوری می نویسد که چون چیزی را غایت است
و غایت عبادت عقل است زیرا که عبادة بی علم
هیچ بیهوده است و علم بی عقل درد سر است و حجة

دو بیت

٦١ روز قیامت همین عقل است بعد ازان فرموده که از
امام اعظم پرسیدند که شما از آیتی و حدیثی هزار مسئله که
استنباط میکنید از کجاست فرمود از قوت عقل و کیاست
خود استخراج میکنیم اگر عقل نبودی یک مسئله شریعت
نتوانستمی که استخراج کنم انگاه شیخ الاسلام قدس
الله سره العزیز فرمود که ما را معلوم شد که عقل شریف
ترین جمله چیزهاست زیرا که اگر عقل نبودی چیزی از معرفت
حق تعالی نبودی شیخ الاسلام درین حکایت بود
بانگ نماز برآمد بندگی شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
در نماز مشغول شد خلق و دعاگو بازگشت والله اعلم بالصواب
بتاریخ روز دوشنبه دویم ماه
ذی القعده دولت پای بوس حاصل شد سخن در علم
و فضیلت این افتاده بود بر لفظ مبارک راند که علم
فاضلتر از جمله عبادتهاست نزدیک خدای تعالی از
نماز و روزه و حج و جز آن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب

کرد و فرمود که در علم علمیست که علما را از ان خبر نیست و در زهد
زهدیست که زهاد ازان ندانسته اند و هر کار ازین مرد و پیر
مرد باید که ازین مرد و خبر داشته اند تا هم علم باشد و هم زهد
انگاه درین محل فرمود که عالم با عمل کسی است که از هر دو
کون دل خود بریده گرداند انگاه فرمود که اگر مردم درجه
علم بداند که کدام درجه است دست از جمله کارها بدارد
هم در علوم مشغول شود زیرا چه علم ابریست که ازو جز باران
رحمت نبارد پس هر که دست بران ابر زد از جمله معاصی
و عصیان پاک گردد انگاه ملایم این معنی فرمود که وقتی
من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز یکجا
بودیم سخن در علم معرفت بعد ازان شیخ جلال الدین
فرمود که علم چراغیست در قندیل آبگینه پاک که جملگی عالم
علوی و عالم ملکوت از نور روشن شده است پس هر که
در نور علم است پس او را از تاریکی چه باک چون در علم
روشن انگاه هم درین محل فرمود که علما از علم غافل اند

زیرا که

زیرا که دنیا را قبله گاه دل گردانیده اند و شریعت را
مغز ور نفس خود کشند شیخ الاسلام چشم پر آب
کرد و بگریست اکنون قوة در علم از کجا ماند که چون کار
بندان علم نماندند و این حکایت فرمود که در شرح العلما
می نویسد که فردا قیامت آمنا و صدقنا صلحا و
اهل علم را که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار بعلم
نمیکردند فرمان شود تا غلهای آتشین در گردن ایشان
کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام فرمود که
این علما ایشانند که در ظاهر پیش خلق بعلم و پارسایی
نمود ارمیکردند و در باطن و نهان بعلم کار نمیکردند
بحیله و تدبیر دینار از مسلمان می ربودند بعد از این فرمود
که در راحت الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة
الله علیه می نویسد که چون مردم در کار علم مستثنی
شود و لوبران کار کند و نه اند حق تعالی او را چنان گرداند
که حق را از باطل جدا کند و نیک را از بد بداند و حلال را

از حوامی شنا سید انگاه فرمود که علم چند بن نوعست
اما امام علم مطلق معاشنست و اکر علم بنبودی اسماعست
وآن وحی است از بزرگان عالم بر پیغامبر ما رسید
و از وتا بما رسید انگاه سخن در معرفت افتاده بر لفظ
مبارک راند که آنکس را که بخود شناخت داده‌اند او را
مبتلا خود کرداینده‌اند یعنی تا بدیگری الفت نگیرد و اما چون
مردم محب حضرت شد بعد از ان هژده هزار عالم روی
در وی وارند او بگوشه چشم نیک ننگرد و بعد از ان روی
سوی دعا کو کرد و فرمود که اهل معرفت قومی اند اگر
از عرش تا ثری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل قدم از عدم در بادیه اهل معرفت
نهند او در جنب وجود معرفت حق تعالی ایشانرا
موجود نه پندارد و از آمدن و بیرون شدن خبر نباشد
و اگر بر خلاف آن نباشد مدعی دروغ زن باشد نه اهل
معرفت باشد بعد از ان هم درین محل فرمود که وقتی محمد

شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس ٦٣
الله سره العزیز حاضر بودم که فرمود چون حق تعالی
خواهد که بنده را دوست گیرد در ذکر بروی کشاده گرداند
پس او را در سرای فردانیت فرود آرد پس او را محل
عظمت و جلال باشد و دل او بر حفظ حق تعالی باشد
بعد ازان همین فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر
بودم می فرمود که شنیدم از زبان حضرت خواجه معین
الدین سجزی قدس الله سره العزیز که اهل معرفت را
در توکل و قناعت و از اهل عالم علویت و شوق
پس اگر دران وقت اورا بسوزند خبر نباشد بعد ازان
فرمود که اهل معرفت را دعوی کردن آنگاه درست
آید که اول از خود شهر معرفت بخلق چیزی ننماید
و کسانی که بدعوی محبت در بحث در آیند ایشان را
بقوت کرامت ملازم گردانند بعد ازان از جمل

حقایق

شیخ جلال الدین حکایت کردند که وقت رحلت
حاضر بودم چون خدمت شیخ از جهان رحلت کردند
تبسم میکرد چنانکه در حیات بود نزدیک شدم
و پرسیدم که تو مرده تبسم چیست گفت که معرفت
خدای تعالی چنین باشد بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که در عشق معرفت درست کسی است که هیچ شی
جز عشق یادش نشود آنگاه فرمود که شنیدم از
زبان حضرت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار کاکی
اوشی قدس الله سره العزیز که درخت معرفت را آب
فکرت دهند تا برخورد و درخت غفلت را آب جهل دهند
تا خشک گردد و درخت توبه را آب موافقت دهند
تا ازو یاد پذیرد بعد ازان هم درین محل فرمود که از اوقات
حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره العزیز فرمود
آن شب که آن بزرگوار نقل خواهد کرد حضرت رسالت پناه را
در خواب دید و گفت دوست خدای معین الدین نقل

۶۴ کرو بر پیشانی او نوشته پیدا آمد حبیب الله مات
فی حب الله شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
بانگ نماز درین حکایت بود که آواز برآمد خواجه بنماز مشغول شد
خلق گرد عا گو باز گشت والله اعلم بالصواب

بتاریخ دویم ماه ذی القعده سنه
المذکور دولت پای بوس میسر گشت مولانا بدر الدین
غزنوی شیخ جمال الدین هانسوی و عزیزان دیگر حاضر بودند
سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که حق
سبحانه و تعالی از آن بار که این دنیا را بیافرید بنظر در دنیا
در وی ننگریست آنگاه ملایم این معنی فرمود که امیر المومنین
علی رضی الله عنه فرموده است که از موتان بدو چیز
می ترسم یکی درازی عمر دویم متابعت دنیا و هوای نفس
بنده را از حق باز دارد و درازی عمر بنده را فراموش
کند آنگاه فرمود که بزرگی بود در غزنین من از و شنیدم
که دنیا پشت بسوی ما دارد و آخرت روی سوی

پس سر یکی را پس روانند بر شما باد اکه فردا قیامت
خواهند که کار کنند نتوانند کرد پس بر شما باد اکه
بر آخرت باشید و آخرت را بسیار یاد کنید بعد
ازان همدرین محل فرمود که خواجه اسمعیل قدس الله سره
آنچه از مال دنیا داشت همه را بخلق خدای تعالی داد
مردمان و اهل خاندان او زبان بملامت دراز کردند
که ذره برای قوت خرج لابدی نگاه نداشتی او فرمود که
چه حاجتست نگاه دارم برای کسی که دهم او میدارم بعد
ازان همدرین معنی فرمود که در اسرار العارفین نوشته
دیده ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمه الله علیه که چون حکمت
از آسمان فرو آمد سوی دلها پس نکرد آرام در دلی که درو
این چهار خصلت بود اول آنکه حرص دنیا دویم اندوه فردا
که چه خواهم خورد سیوم حرص و حسد مسلمانان چهارم
دوستی شرف و جاه آنگاه فرمود که من و برادرم بهاء
الدین زکریا قدس الله سره العزیز یکجا بودیم حکایت زهد

یم فرمود

می‌رفت فرمود که زهد سه چیز است در کسی این نیست او
زاهد نیست اول شناختن حق و دنیاست پس داشتن دبت
از وی دوم خدمت مولی کردن و نگاه داشتن ادب
آن سیوم آرزومندی آخرت داشتن بس طلب
کردن آن بعد از آن بر لفظ مبارک راند که او از خواجه
تا تکیه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسید که روز
قیامت دنیا را بنیارایند و او در عرصات میخرامد میان
بران ترتیب و نیکویی خود پس بگوید یا رب مرا بنمای
یکی از میان بندگان خود کردان از خدای تعالی ندا
آید ای دنیا نه پسندم ترا و ایشان را که ترا متابع بوده‌اند
پس دنیا را هبا منثورا کرده‌اند انگاه روی سوی دعا
گو کرد که خردمندان باشند که ترک دنیا امروز کیرند
تا فردا برابر او درد و زخ نروند انگاه ملک درین محل فرمود
که چندین فتوح و نقد آنکه بر دعاگو میرسید اگر نگاه میداشتم
خزانها پر کردیدا اما چنان که می آید همچنان در راه تصرف

میرسانم بعد از آن هم درین محل فرمود که خواجه مودود چشتی
قدس الله سره العزیز در شرح الاولیا می نویسد که بلاها
در یکخانه جمع کرده اند و کلید آن خانه از دنیا کرده اند پس گنج
دانا ست کرد آن کلید نکرده که همه بلاها از دنیاست
بعد از آن تفسیر امام زاهد بخاری پیش بود درین آیه رسید
نجی المخففون وهلک المثقلون چنان میفرمودند که نجات یافتند
سبکباران و هلاک شوند گران باران بعد ازین سخن ذکر
خدای تعالی افتاد بر لفظ مبارک راند که ذکر خدای تعالی از همه
بزرگتر است چون چنین باشد چرا باید که مردم ازین
چنین نعمت خود را محروم دارد هم درین ذکر عمر خود صرف
کند و هم درین محل فرمود که خدای تعالی را بندگانند که
در شنیدن نام دوست مال و جان فدا کنند چنانچه
در آثار تابعین آورده اند که وقتی درویشی در بادیه مسکن داشت
بیست سال در عالم تفکر ایستاده بود چون ناگاه از عالم غیب
آوازی آمد یا ایها الدرویش که در عالم تفکر ایستاده بود چون این

اینچنین

نام شنید

نام بشنید نعره بزد و بیفتاد چون نظر کردند جان بحق
تسلیم کرده بود بعد ازان همدرین محل فرمود که اهل سلوک
اگر زمانی از ذکر خدای تعالی باز مانند میگویند که امروز مردیم
که مرده می بودیم ذکر مولی از ما فوت نمیشدی بعد ازان
هم ملایم این معنی فرمود که وقتی بزرگی در بغداد بود سه هزار
بار ذکر الله وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شده از
عالم غیب ندا آمد که فلان بن فلان بمرد جمله خلایق
بر حکم ندا خروج کردند بر در آن بزرگ حاضر شدند
و او را زنده یافتند عجب ماندند معذرت پیش آمدند
آن بزرگ تبسم کرد و فرمود یعنی شمار است آمده بودید
همچنین بود که ورد ابو ذر بیراحه مرا سه هزار بار هر روز ذکر
الله وظیفه بود و پیشه روز از من فوت شد در عالم غیب ندا
دادند که فلان نماند بعد ازان همدرین محل فرمود که
ذکر مولی داشتن بر زبان نشان ایمانست و بیزاریست
از نفاق و حصاریست او را از دوزخ و حرزیست از

از آتش بعد ازان فرمود که در شرح مشایخ نوشته است
که چون مومنان ذهن بذکر خدای عز و جل باز نشستند
ندا آید از آسمان که برخیزید و شادیها کنید که خدای
عز و جل شما را بیامرزید و گناهان شما عفو کرد آنگاه بر لفظ
مبارک راند که در سیستان بودم درویشی را دیدم دریافتم
در عالم سکر ایستاده و سخن او نبود مگر همان ذکر که
چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که این کشت
در روز ایستاده و نشسته و خفته و پاک و جنب از یاد حق
غافل نباشد مگر بوقت قضاء حاجت بعد ازان هم
درین محل فرمود که وقتی جانب لاهور مسافر بودم بزرگی
را دریافتم از حد بزرگ و صاحب نعمت چون با او
ملاقات شد روی سوی من کرد و فرمود که مردم را در
ذکر خدای تعالی شش چیز است که حاصل میشود اول
چون ذکر آغاز میکنند ذوقش حاضر میشود بجایی میرسد
که حضرت مخصوص را بدل می نگرد دوم آنگه خدای تعالی

اورا

اورا از معاصی بازدارد و هرکه در وقت ذکر از معاصی
دور نشود علامت آن بود که او از خدای دور افتد سیوم
آنکه خدای تعالی بگوید و شرف روشنی باشد و دوستی
خدای تعالی در دل او مستحکم شود چهارم آنکه چون خدای تعالی
را مردم یاد کنند او را خدای تعالی بسیار یاد کند و از
بشر دور بود و پیری برسد پنجم آنکه خدای تعالی در گور مونس او
باشد چون وی غافل نباشد با ذکر خدای تعالی دوست
گردد ششم آنکه ذاکر را تا در گور عذاب نباشد آنگاه بر سلام
این معنی فرمود که هیچ ذکری برابر کلام الله خواندن نیست
و ثمرهٔ آن برترست از همه طاعتها بعد از آن فرمود شنیده‌ام
از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی
قدس سره العزیز که در خبر آمده است از رسول صلی الله
علیه وسلم که سورة الملک را در توریت نام ماثوره
است و بپارسی بازدارنده باشد یعنی از عذاب گور بعد از آن
فرمود که در خبرست هرکه در شب سوره یس بخواند

همچنان باشد که شب قدر را یافته باشد بعد ازان
هم ملایم این معنی فرمود که بزرگی بود در بغداد هر روز
الله الله بسیار گفتی روزی در راهی میگذشت از موضعی
چوبی افتاد و بر سر او رسید سر او بشکست و خون روان شد
هر قطره که بر زمین می افتاد نقش نام الله پیدا می شد پس
بحقیقت باید دانست که بنده اندر دنیا بر هر چه باشد
هم بران برود و اگر در کار آخرت باشد آخرت باشد
و اگر در کار دنیا بود دنیا یابد چنانچه بزید همچنان بمیرد و بس
چنان برخیزد بعد ازان سخن در دعا افتاده بود بر لفظ
مبارک راند که در فتاوی کبیری نوشته دیده ام در باب
دعا بروایت ابو هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که لَیْسَ شَیْءٌ اَکْرَمُ مِنَ الدُّعَاءِ
یعنی هیچ چیز نزدیک خدای تعالی گرامی تر از دعا نیست
بعد ازان فرمود که حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین
قدس الله سره العزیز روایت کرد از خواجه عثمان هارونی

رحمة الله علیه در قوت القلوب می نویسد که ان ۶۵
الله یحب المحسنین فی الدعاء المخلصین
یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که در دعا جهد بسیار
کنند با درگاه خدای تعالی بعد ازان فرمود که وقتی در ملتان
منزل برادرم بهاء الدین زکریا قدس الله سره العزیز بجا
بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا
بیر گفت آن بزرگ آغاز کرد که هر که چهار چیز باز گیرد حضرت
صمدیت نیز چهار چیز از وی باز گیرد اول هر که زکوة مال
باز گیرد ایزد تعالی نگاه داشت مال از وی باز گیرد و هر که
صدقه باز گیرد ایزد تعالی بوقت مرگ عیاذا بالله
منها از وی ایمان باز گیرد دوم استجابت دعا باز
گیرد و بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی مردی را در
بغداد پیش شیران انداختند بقصد هلاکت هفت
روز پیش ایشان افتاده بود او را هلاک نکردند چون
فرمان حق نبود که او را بکشند سلامت بیرون آمد و لا

الملحّین

او ازینجا بوده است که این اسم اعظم بروی نموده دعای
بزرگوار اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا دایم
بلا فناء و یا قایم بلا زوال و یا امیر بلا وزیر و یا
صانع بلا مشیر انگاه شیخ الاسلام قدس سره
العزیز بر زبان مبارک راند هر که خواهد که دشمن خود را
دفع کند این دعا بسیار پیوسته بخواند انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و فرمود دشمن همین نفس اماره است [illegible]
و ابلیس لعین خدمت شیخ الاسلام درین فواید بود که [illegible]
بر آمد شیخ الاسلام در دعا مشغول شد والله اعلم بالصواب
بتاریخ روز چهار شنبه
دویم ماه ذی الحجه سنه المذکور دولت پای بوس
میسر گشت سخن در فضیلت ماه ذی الحجه افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام قطب
الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز آورده است
بروایت ابو هریره رضی الله عنه هر که دو رکعت نماز بگذارد

تمن بگیر

درانش

در شب ماه ذی الحجه بخوانند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها
الکافرون یکبار و در دوم رکعت فاتحه و قل هو الله احد
حق سبحانه و تعالی ثواب حج کنندگان در نامهٔ
اعمال او بنویسند بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که وقتی جوانی فاسقی و بدکرداری گناهکاری
نقش کرده بود خلق از تعجب او در تعجب بودند که حال او
در تنگنای لحد چگونه خواهد بود همدران روز بزرگی
از بزرگان او را در خواب دید و پرسید که حق تعالی
با تو چه کرد گفت آن زمان که مرا در گور فرود آوردند و خلق
باز گشت بفرمان خدای تعالی فرشتگان عذاب در
گور در آمدند با عمودهای آتشین و مرا حق تعالی زنده
گردانید خواستند که عمودهای آتشین که بر دست داشتند
بر من زنند و عذاب کنند فرمان آمد از زنده که نمیرد
و پاینده که فنا نپذیرد دست ازین بنده بردارید که
ما او را بیامرزیدیم و جای او در بهشت دادیم گفتم که از حج

کنند کانست فرشتگان عذاب دست برداشتند
و در حضرت بی نیاز عرضه داشت کردند که الهی این
جوان گناهکار بود کدام نیکی ازو در وجود آمد که او را آمرزیدی
فرمان آمد که ای ملایکه همچنین است که شما میگویید حال
این جوان در شب اول ماه ذی الحجه [illegible] نماز دو
رکعت نماز گذاردی پس ما او را در کار آن نماز بخشیدیم
بعد از آن همدرین محل فرمود که از وهب بن منبه رضی
الله عنه آمده است که حق سبحانه و تعالی هدیه فرستاد
و بر حضرت موسی علیه السلام حضرت جبرئیل بیاورد
که مر ترا و امتان ترا بهتر ازین کلمات نیست و فاضلتر
از گفتن این کلمات پس قوم خود را بگو همیشه این کلمات
گفتن باشند و این پنج کلمه اینست هر یکی را صد بار بگویند
پس چنانستی که دوازده بار توریت خوانده باشی و گویند
این کلمات ده هزار نیکی در نامهٔ اعمال او نویسند و ده
هزار بدی پاک کنند و هزار فرشته بروی صلوات

گویند

گویند و عمل او از عمل اهل زمین فاضلتر باشد بعد از آن شیخ
الاسلام شیخ شهاب الدین قدس الله سره العزیز می
نویسد بروایت ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه در
کتاب تنبیه آورده است که این کلمات در انجیل منزل
بود از آسمان نابینایی بود از برکات این کلمات بینا
شد نوری دید که در خانه فرود می آید آنگاه شیخ الاسلام
فرمود هرکه حرمت و تعظیم این کلمات نگاه دارد اثر
آن بیند که آن نابینا دید ان شاء الله تعالی کلمه اول در روز
اول صد بار بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ
لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ
اَبَدًا ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ
شَیْءٍ قَدِیرٌ کلمه دویم در روز دویم صد بار بگوید اَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَحَدًا
صَمَدًا فَرْدًا لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا کلمه سیوم در روز
سیوم صد بار بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ

احدا صمدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد روز چهارم
صد بار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر کلمهٔ پنجم صد بار بگوید
حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله
منتهی سبحان الله لم یزل کریما و لا یزال حـ[illegible] ۱
بعد از آن روز ششم از سر گیرد و همبرین ترتیب خواندن ۱۰
گیرد و نگاه دارد بعده هر که در عشرهٔ متبرکه ذی الحجه دو رکعت
نماز کند بعد از وتر و نیتش از خواب بخاند در هر رکعتی فاتحه
یکبار و انا اعطیناک الکوثر و اخلاص سه بار یکبار ایگان
یگان بار [illegible] تعالی اورا چندان ثواب دهد که جز خدای
تعالی دیگری نداند و گزارنده این از جهان نرود تا جای
خود در بهشت نه بیند بعد از آن همه درین محل ملایم این
معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حمویه رحمة
الله علیه اورا در خواب دیدند و پرسیدند کیف حالک فرمود

پنجم در روز

که خدای

که خدای تعالی مر ابیا مزید بدل سر طاعتی و عبادتی ثواب
بر انداز و آن طاعت ارزانی داشت اما بدل آن
دو رکعت که در شب اول ماه ذی الحجه گزارده بودم
چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی دیگری
نداند بعد از ان بر لفظ مبارک راند که هرکه در شب اول
عشر شب و یا روز جمعه شش رکعت نماز بگزارد
و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص یازده بار
و بعد از فراغ نماز ده بار صلوات گوید بعد از صلوات
این کلمات بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین
حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آنرا حد و نهایت
نیست و یک لک و بیست و چهار هزار پیغامبر انرا
ثواب بدهد تا سالی دیگر بروی هیچ گناهی ننویسند
بعد از ان فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح
و صاحب نعمت او این نماز گزاردی چنانچه نقل کرد بعد از
نقل او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدای با تو

چه کرد فرمود که مراد کار آن نماز گزاردن بیامرزید بعده
فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ معین الدین
حسن سجزی رحمة الله علیه نوشته دیده ام که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که سوره والفجر در ایام عشره
ذی الحجه بخواند حضرت جل وعلا این بنده را بیامرزد و هر
که در جمله روزهای ذی الحجه بخواند از آتش دوزخ خلاص
دهد بعد ازان هم درین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام
شیخ معین الدین سجزی قدس الله سره العزیز را در خواب
دیدند و پرسیدند که حال موت و گور و منکر و نکیر چگونه بود
فرمود که همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون مارا
در زیر عرش بردند من سر بسجده نهادم ندا آمد که معین الدین
سر برکن سر برکردم فرمان شد که چرا چندین می ترسی
گفتم الهی از جباری و قهاری تو فرمان آمد ای معین الدین
آنکس که در دهه ذی الحجه سوره والفجر خوانده باشد او را تا پرسش
چه کار برو خیز ترا بیامرزیدم و از واصلان گردانیدم انگاه

ممیدان

هم درین محل فرمود که نماز تراویح از مصطفی صلی الله علیه وسلم
نیز که در روز شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی
فاتحه یکبار و والعصر یکبار و در رکعت دوم فاتحه یکبار
ولایلاف قریش یکبار و در رکعت سیوم یکبار هم قل یا ایها
الکافرون یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار چون از چهار رکعت
نماز فارغ آید دو رکعت دیگر گزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه
یکبار و اخلاص سه بار پس اگر جمله خلایق جمع شوند ثواب
این نماز بیان نتوان کرد بعد ازان فرمودند که در شب
عرفه ده رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار
و آیة الکرسی صد بار حق سبحانه و تعالی ثواب صد حج
در نامهٔ اعمال او بنویساند بعد ازان فرمود که در طرف
اجمیر مسافر بودم چند روز در روضه حضرت خواجه معین
الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز معتکف شدم
و این سعادت را غنیمت می پنداشتم چنانکه شبی از
شبهای عرفه این نماز آنجا گزاردم نزدیک روضه [illegible]

مخدوم جهانیان شیخ الاسلام حضرت خواجه معین
الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز قولکر ختم د
در کلام الله مشغول شدم ثلثی از شب گذشته بود
که یازده سیپاره بخواندم در سوره کهف یاد رسوره
دیگر والله اعلم یاد نمانده است حرفی مرا ترک شد از روضه
حضرت خواجه معین الدین رحمه الله علیه آواز برآمد که
حرفی را گذاشته این سوره را باز از سر بخوان آنرا از
سر خواندم دویم بار آواز برآمد که نیکو میخوانی ای فرزند
همچنین می باید خواند بعد ازان چون ختم قرآن تمام کردم
سر در قدم خواجه در پایان روضه نهادم و بگریستم و
مناجات کردم که نمیدانم از کدام طایفه ام از آمرزیدگانم
و یا از راندگانم همین که این اندیشه در خاطر گذشت آواز
برآمد از روضه که ای مولانا کسی که این نماز را بگزارد
حقیقت بداند که او از آمرزیدگانست آنگاه سر بر کردم
و خاطر من جمع شد بعد ازان از آنجا باز گشتم با نعمت

فراوان

فراوان که از بابایان حضرت خواجه معین الدین سجزی
قدس الله سره العزیز آمدم بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که هر که در روز عرفه چهار رکعت نماز بگزارد میان نماز
پیشین و نماز دیگر بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص
پنجاه بار بعد از فراغ خاطر هزار بار اخلاص بخواند داده
شود او را هر چه از خدای تعالی خواهد آنگاه فرمود هر که
در روز عرفه صد بار بگوید بسم الله ما شاء الله لا حول
ولا قوت الا بالله بسم الله ما شاء الله لا یکشف السوء
الا الله بسم الله ما شاء الله کل رحمة من الله بسم الله
ما شاء الله الخیر کل بید الله بسم الله ما شاء الله
لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله ما کان
من نعمة فمن الله مصطفی صلی الله علیه وسلم فرماید هر که
در روز عرفه پیش از غروب آفتاب این کلمات را
که گفته شده است صد بار بخواند منادی حضرت ذو الجلال
ندا فرماید که خشنودی کردانیدی ما را بر ماست خشنودی

توسوال کن ای بنده تا آنچه خواهی بتو دهم پس هر بنده
که این کلمات را که گفته شده است از خواب بیدار شود و
یا در وقت خفتن بگوید حضرت عزت آن بنده را
نگاه دارد از برای خویش و حرزی باشد او را از شر
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در شب اضحی دوازده
رکعت نماز آمده است هر رکعتی یکبار فاتحه و یکبار آیة
الکرسی و یک بار قل هو الله پنج بار ثواب بسیار است
بعد ازان چون از نماز اضحی فارغ شود و خطبه بشنود
بعده چهار رکعت نماز بگذارد در اول رکعت فاتحه یکبار
و سوره سبح اسم یکبار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و
سوره والشمس یکبار و در رکعت سیوم فاتحه یکبار
و والضحی یکبار و در رکعت چهارم فاتحه یکبار و اخلاص
یکبار بخواند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره آمده است
که از مصطفی صلی الله علیه و سلم آمده است هر که دو

دو رکعت نماز بعد از عید اضحی چون در خانه آید بگزارد و بخواند ۴۲
در هر رکعتی فاتحه یکبار و والشمس و والضحی پنج بار این
بنده شریک گردد در حج ایشان و در عمرهٔ ایشان
و در دعای ایشان و در طواف ایشان و در عمرهٔ ایشان
و دیده حضرت عزت ذو الجلال برکتی و مدد در مال او
بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان
هارونی رحمة الله نوشته دیده ام هر که در آخر سال
روز غرهٔ ذی الحجه این دعا را بخواند حق تعالی او را تمام سال
نگاه دارد در امان و عصمت خدای تعالی باشد بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم ما عملت من عمل سوء فی هذه السنة
مما نهیتنی عنه ولم ترضه ولم تنسه وحلمت عنی بقدرتک
علی عقوبتی ودعوتنی الی التوبة بعد جراتی علیک اللهم
انی ارتکبت المعاصی فاستغفرک منها یا غفور فاغفر لی
وما عملت من عمل ترضاه ووعدتنی علیه الثواب فتقبله
منی ولا تقطع رجائی یا عظیم الرجا الخ شیخ الاسلام شیخ

بهاء الدین زکریا در اوراد خود آورده است که مصطفی الله صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که دو رکعت نماز بگذارد در غره ماه ذی الحجه و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه صد آیة قرآن و بعد از سلام هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیامرزد هر چه دران سال گناه کرده باشد همه عفو کنند حضرت شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعاگو باز گشت والله اعلم بالصواب

بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مذکور پای بوس حاصل شد سخن در مجاهده افتاده بود عزیزان اهل سلوک حاضر بودند جناب شیخ برهان الدین هانسوی و شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ صوفی بدهنی لاهوری علیه الرحمه والغفران و چند نفر صوفی دیگر از خانواده خواجگان چشت آمده سخن در مجاهده میرفت بعد ازان بر لفظ مبارک راند که هر گرا

مجاهده است

مجاهده است مشاهده نیز هموار است و هرکه یافت
از مجاهده یافت بعد از آن همدرین محل فرمود که
حضرت خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره هفتاد
سال طاعت کردم خدای تعالی را چنانچه ندانست
که امروز کدام روز است و یا امشب کدام شب
است و کدام ماه است الغرض از مجاهده وی
را سوال کردند فرمود که بیست سال من در تفکر بودم
ایستاده و دو چشم در هوا داشته و درین بیست
سال وقت نشستن و خاستن یاد ندارم چنانچه از
پایهای من خون روان شدی و پشت پای من
ترقیدی از بسیاری ایستادن بعد از آن بیست
سال باز در عالم صحو افتادم و هیچ ساعتی و لحظه روز
نفس را آب سیر ندادم و اگر بدادمی در ماهی و یا در هفته
موازنه دو درم سنگ آب میدادم بعد از آن
کار خود را در حد کاهلیت دیدم ده سال دیگر نفس را

آب سیر نداده‌ام بعد آرزوی نفس سوی انار شیرین گرد
هر روز بوعده نگاه میداشتم تا مدت ده سال دیگر
نفس فریاد برآورد که چند عز زار کشی کفتم تا دم آخر
بعد ازان معاملها که بر خود و بر نفس خود کردم اگر بگویم
طاقت شنیدن نتوانند آورد والغرض چون هفتاد
سال بدین منوال بگذشت باریافتم حجاب از میان
برگرفتند آواز برآمد که درون آی در رفتم فرمان شد
که گروهی آنچه حق مجاهده بود و هیچ تقصیر در کار ما نکردی
پس ما را واجب شد که بر تو تجلی کنم همین که این آواز
برآمد خواجه بایزید نعره بزد و جان بداد بعد ازان شیخ
الاسلام فرمود که آدمی هر گز مجاهده کند مشاهده یابد
بعد ازان شیخ الاسلام این بیت خواند
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت
نگنجد هر گز بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی بزرگی
را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را از نا

بگذ

76 نکشد یعنی هیچ آرزوی او با و ندهند و سر چه او را آرزو
کند آنرا بدو نرسد ... هر آینه سر طاعتی که خواهی بکنی نفس
بچن راضی باشد بعد ازان سخن در مذهب افتاده بود بر لفظ
مبارک راندند که مذهب چهار است اول مذهب امام
اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه دوم مذهب امام
شافعی رضی الله عنه سیوم مذهب امام مالک رحمة
الله علیه چهارم مذهب امام احمد حنبل رحمة الله علیه
بعد ازان فرمود که مردم را می باید که درین چهار مذهب
هیچ شک نیارد تا مسلمان سنی باشد اما بالقطع
و بیقین داند و اعتقاد کند که مذهب امام اعظم
ابو حنیفه برحق است و از همه فاضل تر است و
دیگران پس رو مذهب او یند زیرا چه اول مذهب
که در عالم بنا کرد امام اعظم بود رضی الله عنه و الفضل
للمتقدمین و حق عند الله تعالی یکی بیش نیست در فروع
سنیان را اعتقاد باید کرد که مذهبی که ما داریم آن مذهب

ابو حنیفه است رضی الله عنه و صواب و احتمال خطا
صواب وار و آن خطا است اما لاکن گفته اند بعضی
هر که چهار مذهب بر سنت و جماعت بودند هیچ
کس ازان مجتهدان میل سوی نفس و بدعت نکرده اند
متابعت کتاب خدای تعالی و سنت رسول صلی الله علیه
وسلم کردند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در
فتاوی ظهیری در آخر باب این حکایت نوشته است
که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج
آخرین بگذارد با نفس خود اندیشه کرد شاید که بار
دیگر تا در نشوم یا نشوم حج گذاردن پس درخواست
کرد در خانه کعبه شرفها الله تعالی گفت باز کنید واجب
کنید تا یک شب مر خدای را بندگی کنم پس گفتند
ای امام مسلمانان این کار نیست که پیش ازین کسی را
میسر نشده است اما چون تو سابق در علم و مردمان بتو
اقتدا میکنند در باز خواهیم کرد و ما کردند امام مسلمانان

ودران

ودران وقت میان دو ستون بایستاد و برپای راست
و پای چپ را بر پشت پای چپ نهاده نیمی قران
بخواند و در رکوع رفت و بسجده افتاد و پس بسجده افتاد
پس بایستاد بر پای چپ و پای راست بر پشت پای
نهاده نیمی قرآن دیگر تمام کرد در رکوع رفت در دو رکعت
بیکپای ایستاده بخواند چون سلام کرد در مناجات
شد گفت ای بار خدای نکردم هیچ عبادتی چنانکه حق
عبادتست و نشناختیم ترا چنانکه حق شناختن است
ببخش نقصان خدمت مرا بکمال قدرت خود هاتف
آواز داد که ای امام اعظم بدرستی و راستی شناختی
مرا و اخلاص کردی در شناختن و خدمت کردن
مرا ترا بیامرزیدم و هر کسی که پس روی تو کند و کسی که در
مذهب تو باشد بعد از ان شیخ الاسلام چون این حکایت
تمام کرد فرمود که الحمد لله که ما هم در مذهب اوییم بعد از ان
هم درین محل فرمود که بروایت خواجه اسمعیل رضی الله عنه

هاتف غلط شده [illegible]

آمده است که او فرمود محمد بن حسن شیبانی رحمة الله علیه
را در خواب دیدم پرسیدم که حال تو چیست گفت حق تعالی بما توجه کرد
گفت مرا بیامرزید فرمود که می خواستم که عذاب میکردم
اگر علم نصیب تو نمیکردم اسمعیل گفت که من پرسیدم
امام یوسف قاضی کجاست امام محمد گفت میان او
و میان من این قدر فرق است که آسمان و زمین پس
پرسیدم امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه کجاست
امام محمد گفت هیهات هیهات امام ابوحنیفه رحمة
الله علیه در اعلی علیین است بعد ازان حکایت
در فرق مذهب افتاده بود که بهتر کدام است شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و فرمود که هیهات سخن نام امام اعظم تو
گرفت امام اعظم را شاگردی بود محمد بن حسن شیبانی
آنقدر که سوار می شدی امام شافعی رکاب بگرفتی امام
محمد را اکر امام اعظم بود پس ازینجا معلوم توان کرد
که چند فرقست میان دو مذهب انگاه همدرین محل فرمود

که وقتی

که وقتی قاضی حمید الدین ناگوری و خواجه قطب الدین
بختیار اوشی و شیخ جمال الدین تبریزی و بدر الدین
غزنوی و شیخ جمال الدین هانسوی در مسجد جمعه دهلی
چند روز معتکف بودند هر یکی دوگان ختم قرآن
در روز و شب بر خود وظیفه کرده بودند چنانکه شبی
از شبها روی بیکدیگر کردند اگر بتوانیم در یک پای
ایستاده مر خدای را امشب طاعت کنیم یعنی بدو رکعت
نماز بگذرانیم همه یکدل شدند چون شب در آمد قاضی
حمید الدین در پیش رفت و ایشان بدو اقتدا کردند
مر همه بیکپای ایستاده شدند قاضی حمید الدین در یک
رکعت ختم قرآن کرد و چهار سیپاره زیاده خواند
و در دویم رکعت ختم کلام الله تمام کرد و سلام نماز
بداد و انگاه بایستادند و دست بدعا بردند و گفتند
که الهی عبادتی چنانچه حق عبادتست نکردیم آن بخشش
ما را در نقصان خدمت مرا بکمال قدرت خود در گذار

از گوشهٔ مسجد آواز برآمد که ای دوستان ما بدرستی
و راستی که نیکو بشناختید و خدمت و طاعت
کردید بس شما را بسیار زیدیم و آنچه مطلوب شماست
بشما دادیم الغرض آن بزرگان ازانجا متفرق
شدند و بهر جانبی مسافر گشتند بعد ازان سخن
دران افتاد که شجرهٔ مذهب باید داشت بحضرت
ابو حنیفه از چند کس می خوانند بعد ازان شیخ الاسلام
بر لفظ مبارک راندند چنانچه مرید را شجرهٔ پیر داشتن
فریضه است شجرهٔ مذهب نیز داشتن فریضه است
آنگاه فرمود که اگر پرسند که تو در مذهب کیستی
بگو در مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله
علیه اگر پرسند که امام اعظم در مذهب کیست
بگو در مذهب امام حماد اگر پرسند که امام حماد
در مذهب کیست بگو در مذهب امام علقمه اگر
پرسند امام علقمه در مذهب کیست بگو در مذهب

ابراهیم نخعی اگر پرسند ابراهیم نخعی در مذهب کیست
بگو در مذهب عبد الله مسعود و اگر پرسند عبد الله مسعود
در مذهب کیست بگو در مذهب ابو هریره رضی الله عنه
اگر پرسند که ابو هریره در مذهب کیست بگو در مذهب
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اگر پرسند رسول
صلی الله علیه و سلم در مذهب کیست بگو در مذهب
ابراهیم خلیل الله اگر پرسند که ابراهیم خلیل الله در
مذهب کیست بگو در مذهب شیث پیغامبر علیه السلام
اگر پرسند که شیث پیغامبر در مذهب کیست بگو در
مذهب نوح علیه السلام اگر پرسند که نوح علیه السلام
در مذهب کیست بگو در مذهب جبرئیل علیه السلام
اگر پرسند جبرئیل علیه السلام در مذهب کیست بگو
در مذهب میکائیل علیه السلام اگر پرسند که میکائیل
علیه السلام اگر در مذهب کیست بگو در مذهب اسرافیل
علیه السلام اگر پرسند اسرافیل در مذهب کیست بگو در

مذهب عزرائیل علیه السلام اگر بپرسند عزرائیل در مذهب
کیست بگو عزرائیل را در حضرت عزت اسرار است آنجا
هیچکس نداند مگر خدای تعالی بعد از آن حکایت در ادعیه
و آیات کلام الله افتاد بر لفظ مبارک راند این کس را
می باید که از دعا و آیات کلام الله خالی نباشد و بهوسه
در کار خدای تعالی باشد تا در امان باری تعالی باشد انگاه
فرمود که نماز تهجد بر رسول علیه السلام فریضه بود و در حق
ما سنت است و آن نماز هشت رکعتست نزدیک
سحر هر چه اندازد قرآن بخواند رسول علیه السلام قرات
دراز خواندی انگاه ملایم این فرمود که وقتی بزرگی بود از
بزرگان دین چنانچه شیخ یحیی قطب الدین رازی از
حد بزرگ مردی بود وقتی از و نماز تهجد فوت شد مدت
ایشانرا درد زانو پیدا شد چند روزی بدان مبتلا بود
آخر معلوم شد که پیش ازین یک نماز تهجد از و فوت
شده بود بعد از آن بر لفظ مبارک راند که در اوراد حضرت

خواجه

خواجه معین الدین سجزی نوشته دیده ام بروایت ابن مسعود
رضی الله عنه تبرکه ده آیه سوره بقره برین ترتیب چهار آیه
اول آیة الکرسی و چهار آیه بعد از آیة الکرسی دو آیه از آخر
سوره بخواند هر روز شیطان دران خانه در نرود تا شب
و اگر در شب بخواند در نرود تا روز هر گرا درویشی رسد بسیار
بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بعد از ان
همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین
بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم آینده بیامد
روی بر زمین آورد فرمان شد که بنشین بنشست و عرض
داشت کرد که در معاش تنگی دارم حضرت شیخ الاسلام
بر فور فرمود از رسول صلی الله علیه و سلم حدیث است که
کلمه بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگاه دارد
بر تو باد که این کلمه بسیار گویی تا از این آفت برهی بعد از ان
فرمود که در کتاب فقیه ابو اللیث سمرقندی نوشته است
که عجب دارم از چهار گروه که از چهار چیز غافل اند اول انکه

بغم گرفتار باشد چگونه نگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ
اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ زیرا چه حق تعالی در کلام
الله فرمان داده است فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ
الغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ بعد ازان فرمود که مهتر ایوب
علیه السلام چون ببلا گرفتار شد چهل سال بدین مبتلا بود
در حضرت خدای تعالی آن روز که عدهٔ نجات او خواهد بود
مناجات کرد فرمان آمد که بسیار این کلمه بگویی لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چون حضرت
مهتر ایوب علیه السلام این را چند روز ملازمت کرد
حق تعالی او را ازان بلا خلاصی داد بعد ازان فرمود که
وقتی جوانی را هارون رشید بخطا بند کرده بود و وزیر
بودند که او را هلاک کنند که بزرگی بر سر وقت او رسید او را
غمگین یافت از احوال او باز پرسش کرد آخر چون روان شد
همین چند آیت او را بیاموخت چند روز آن جوان نیکو این
آیت را ملازمت نموده بود که خلاصی یافت و خلعت

خاص

خاص مشرف شد بعد ازان فرمود که دویم عجب دارم
ازان گو بود که از کسی ترسد و نگوید حَسْبِیَ اللّٰهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيل زیرا چه حق تعالی در کلام الله
میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم
یمسسهم سوء بعد ازان فرمود که روزی پادشاهی
ظالم نفس خویش بود که او را با وی بر سر افتاده بود او
دعوی خدایی کرد خاک در دهن او گفت حیله کنم
که این فن بر من مستقیم شود وزیری مکاره داشت
او گفت و وجه ترا میگویم اگر قبول کنی گفت که
اول اندیشه کن که توانی کرد آنگاه بگویم فرمود که بگو
چه تو میخواهی گفت ما خواهیم کرد گفت که درین شهر ندرا
و دانشمندان بسیار اند ایشان را از میان برگیر چون از
میان ایشان کسی نماند پس اسلام را کسی نداند هر چه که تو
گویی و دعوی کنی استوار دارند پادشاه همچنان کرد
هر جا که دانشمندی و غدر گری بود از میان برگرفت و همه را

بقطع تیغ رسانید الغرض چون از ایشان کسی نماند
گفت اکنون حکیم گفت تا آنچه کتب خوانند و ایشان
علم می نویسند ایشانرا از میان برگیر هرچه گفتی روا ست
انگاه آن طایفه را از میان برگرفت مسلمانان آن
شهر بضلالت مبتلا گشتند که این بادشاه از دین
برگشت و بدعوی باطل مشغول شد خاک در دهن او
الغرض بزرگی بود دران شهر از بنسه کان خواجه حسن
بصری رحمة الله علیه همران برکت که بزرگان او
بودند در میان اهل کتب گرفتار شده بود و این
کلمه بسیار گفتی قضا را او را پیش آن بادشاه ظالم
آورده‌اند برفور آن بادشاه از تخت فرود آمد و در
پای او افتاد و معذرت بسیار کرد و فرمود که این را
رها کنید و بخلعت خاص او را مشرف گردانید
بعد ازان آن بادشاه فرمود که آنزمانکه این بزرگ
را پیش من آورده‌اند و ماران واژدها از پهلوی راست

دجب

وجب او به آمدند یک لب ایشان در آسمان بود و یکی
بر زمین آتش از دهان ایشان میجهید خواستیند
که مرا فرو برند عجز کردم مرا گفتند که دست از این بزرگ
بدار و اگر نه ترا هلاک خواهیم کرد پس آن بزرگ
را پرسیدند که تو از چه خلاص شدی گفت من این
کلمات بسیار گفتمی حسبی الله نعم الوکیل پس هر که
این کلمه را بسیار بگوید او را هیچکس چیزی نتواند
کرد بعد از ان شیخ الاسلام ادام الله تعالی برکاته
فرمود سیوم عجب دارم از کسی که بترسد از مردمان
و نگوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حق
تعالی فرموده است فوقیه الله سیآت ما مکروا الکافر
شیخ الاسلام فرمود که خواجه حسن بصری رحمة الله
وقتی که پیش یوسف حجاج سوگند خورد که من از هیچکس
چندان در هراس نیم که از خواجه حسن بصری هستم این
زمان که او می آید در من لرزه می افتد گوییی همین زمان

ترسیدن امیر از خواجه حسن بعد از آن یوسف حجاج

مرا ذره فره خواهد کرد انگاه فرمود که چهارم عجب دارم
که ازان گروه که رغبت بهشت کنند و نگویند که ما شاء
الله لا قوة الا بالله زیرا که حق تعالی فرموده است
فعسی ربی ان یوتینی خیرا من جنتک انگاه فرمود
که در آثار تابعین نوشته دیده ام که وقتی جوانی از جمله فاسق
بفسق پیوسته در معصیت بودی اما وقت صبح و وقت
عشا این کلمات بسیار گفتی بعد از نقل او را در خواب
دیدند که در بهشت می آمد خلق را ازان تعجب امد سوال
کردند که این دولت از کجا یافتی جواب داد که من بد کردار
بودم اما یک کار کردمی وقت خفتن این کلمه بسیار
گفتمی ما شاء الله لا قوة الا بالله سر سعادت که یافتم
از گفتن این کلمه یافتم انگاه سخن در ترس منکر و نکیر افتاده
بود و تنگی گور و هیبت آن انگاه بر لفظ مبارک راند
که مروی از عبد الله عباس رضی الله عنه پرسید که
من قوی تر ترسم و ترسیدن من از منکر و نکیر است

عبد الله

عبد الله عباس گفت من ترا چیزی بیاموزم اگر کنی از سو۸
ایشان هیچ نترسی پس گفت که هر شب جمعه دو رکعت
نماز بگذارد و در هر رکعتی الحمد یکبار و سورهٔ اخلاص صد
بار بخوان پس آن سبب امان از منکر و نکیر است انگاه شیخ
الاسلام فرمود که آن مرد دو رکعت نماز را چند شب
جمعه ملازمت نمود در شرح اولیا می نویسد که چون آن
جوان نقل کرد او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدای
تعالی با تو چه کرد و از منکر و نکیر چون رستی گفت از آن زمانکه
بدان هیبت آمدند و از من سوال کردند من در جواب
ایشان عاجز شدم خواستند که عمود ها بر من زنند
فرمان آمد که دست ازین بنده بدارید که من او را
بیامرزیدم انگاه ایشان دست از من بداشتند
بعد از آن محمد بن محل فرمود که وقتی خواجه عبد الله
عباس را پرسیدند هل عندک من ضغطة القبر
شیء قال نعم یعنی هست نزدیک تو که ضغطهٔ گور را

نگاه دارد گفت آری بعد ازان فرمود که بگذارد شب
جمعه دو رکعت نماز بخوان در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا
زلزلت الارض پانزده بار آن شب در امان حق
باشی انگاه خودی دیگر آمد و سوال کرد هر که این را
بگذارد همچنان باشد که پانزده بار ختم قرآن کرده
باشد و امان باشد از ضغطه گور بعد ازان بر لفظ
مبارک راند که وقتی پیش خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز نشسته بودم بزرگان
از صدور و مشایخ حاضر بودند حکایت در ترس
میرفت مولانا شهاب الدین قریشی در شهر دهلی
حاضر بود فرمود وقع این در کتاب خود می نویسد هر که
این چند سوره بخواند چنانچه سوره واقعه و سوره
مزمل و سوره واللیل و الم نشرح امان آنکس باشد از
ترس گور و از درویشی بعد ازان بر لفظ مبارک راند
که وقتی درویشی نقل کرده بود و او از خاندان حضرت

خواجگان

خواجگان چشت بود چون آن درویش را در زمین
سپردند فرشتگان سوال در آمدند آن درویش جواب
گفت آنگاه در گور او روشنایی پیدا شد و فراخی که
تا نظر کار کند پایان نباشد او را در خواب دیدند
بپرسیدند که آنرا حد و نهایت نبود
فرمان شد که ما ترا در کار آن سوره ها کردیم و بخشیدیم
بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بلفظ
مبارک راندند که در حدیث مسطور است از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم هر که بعد از فریضه سه بار سوره اخلاص
بخواند و سه بار درود و یکبار این آیة بخواند و من یتق
الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث
لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء
قدرا بعده روی سوی آسمان کند بحضرت عزت
آن بنده را سه نعمت دهد یکی درازی عمر و مال و بسیار شود

وبرخورداری و بحساب در بهشت رود ان شاء الله
تعالی شیخ الاسلام درین فواید بود که بانگ نماز برآمد خلق
و دعاگو بازگشت والله اعلم بالصواب

بتاریخ روز چهارشنبه سنه خمس و
خمسین و ستمایه سعادت پای بوس میسر گشت وقت
چاشت بود که شیخ الاسلام در جماعت خانه نشسته
بود و طایفه مسافران حاضر بودند دعاگو آمد و روی بر
زمین آورد فرمان شد که بنشین بنشستم روی سوی
حاضران کرد و گفت من از خدای تعالی خواسته ام که
هرچه مولانا نظام الدین از خدای تعالی بخواهد بیابد بعد
ازان سخن در درود افتاده بود و برکت درود بر لفظ
مبارک راند که در آثار مشایخ آورده است و نوشته
دیده ام هر که یکبار صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم بفرستد همچنان پاک گردد از گناهان گویی که این
زمان از مادر زاده است و صد هزار نیکی در نامه اعمال او

نویسند

بنویسند بعد ازان بر لفظ مبارک راندکه اصحاب تابعین
مشایخ طبقات و تا این غایت مشایخ است بر خویشتن
هر کسی وظیفه کرده است و اگر شبی ایشان را آن وظیفه
صلوات فوت شدی خود را میان مردگان تصور کردندی
و بماتم نشستندی و گفتی که امشب مرده ام اگر زنده
بودمی وظیفه صلوات رسول علیه السلام از من فوت
نشدی آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی خواجه یحیی معاذ
رازی رحمة الله علیه در شبی وظیفه درود از وی فوت شد
بود وظیفه او سه هزار بار درود الغرض چون روز شد ماتم داشت
چنانچه برای مرده را تعزیت نشینند همچنان کرد چون
مردمان بیامدندی ازان سوال کردندی که از کجاست و موجود
آنکه شب وظیفه درود از من فوت شده است این
ماتم ازانست که ازان سعادت محروم مانده ام خواجه
یحیی درین حکایت بود که هاتف آواز داد که ای یحیی
هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادم

امروز ترا صد چندان داویم و نام ترا از بندگان درود
گوهی نوشتیتم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد
دیگریست و این حکایت فرمود که وقتی خواجه
حسن ثنایی رحمة الله علیه حضرت رسول علیه السلام را
در خواب دید که روی خویش رسول خدای در جامه
پنهان میکند ثنایی بدوید و در پای مبارک رسول
خدای افتاد و بوسه داد و گفت یا رسول الله جان
من فدای نام تو باد از کجاست که خود را از من پنهان
میکنی ثنایی را در کنار گرفت که ای ثنایی تو چندین مدح
و مدح من کرده که من از تو شرمنده ام بکدام روی
ثنایی را خواهم دید بعد از ان شیخ الاسلام های های
بگریست که یک بندگان ایشانند که از بس یاری
و زود رسوان از ایشان در کار و طاعت شرمنده اند سبب
پس صد هزار رحمت بر جان ایشان که برین نوع باشند
و همبرین بمیرند و همبرین برخیزند انگاه همدرین محل فرمود

که طایفه جهودان نشسته بودند مسلمانی بیامد و از
ایشان درخواست کرد همبرین میان امیر المومنین حضرت
علی رضی الله عنه پیدا شد این جهودان نشسته بودند
برای جهودان سخن درویش گفت که شاه جوانمردان
می آید برو از وی بخواه آن درویش گفت کیست گفتند
اینک می آید برو از وی بخواه الغرض آن درویش رفت
و دست امیر المومنین علی کرم الله وجهه بگرفت و سلام
بگفت حال فقر و فاقه خویش بگفت امیر المومنین علی
کرم خود بدید که هیچ چیز نبود معلوم کرد که جهودان برای
تسخر بر من فرستاده اند که این چیزی ندارد الغرض
امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه دست
آن مرد بگرفت و برکف دست او ده بار درود
فرستاد و گفت مشت به بندی مشت به بست
و نزدیک ایشان آمد ایشان گفتند که چیزی یافتی
گفت چیزی نیافتم اما ده بار درود بر حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم گفت و بدین وست دمید ایشانرا
بیشتر سخت نمود الغرض گفتند که باز کن چون
باز کرد ده دینار زر دید که بر دست او شده است
چندین هزار جهودان مسلمان شدند بعد از ان
هم درین محل فرمود که وقتی هارون رشید زاید
رحمه از زحمت ضعف شده چنانکه یک سال و شش
ماه در زحمت بود بدین شد که در حالهٔ نزع در اید قضا
را شیخ شبلی رحمه الله در پیش گذشت این خبر بسمع
هارون رشید رسید که ابابکر شبلی میگذرد کس انرا
فرستاد که روی رشید به بیند چون شیخ آمد و
هارون رشید را دید و گفت که خاطر جمع دار که نیکو شوی
آخر معلوم شد که یکبار درود بخواند و بهارون دمید
یکبار درود گفته بود که برکت درود صحت یافت
بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که این
کس رامی باید که درود بسیار فرستد و اگر هیچ بار نفرستند

بهم تو

صلوت

۸۷ بهتر بود که این درود بهترین درودهاست و فاضلتر
واگرچه درود یکی است اما در روی فضیلت دیگر است
و پنج درود این است بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد
من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب وترضی من الصلوات
علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوت علیه وصلی علی محمد
کما امرتنا بالصلوة علیه انیاه شیخ الاسلام ادام الله
برکاته بر لفظ مبارک راند که این سبب آن گفتیم که مولانا
فقیه ابو الحسن زید را رحمة الله علیه بعد از نقل در خواب
دیدند و برسیدند که خدای با شما چه کرد امام شافعی فرمود که
حضرت جل و علا بیامرزید از برکت پنج درود که بر خواجه
عالم می فرستادم اما دویم فضیلت آنست که روزی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته بود و یاران گرد
بر گرد او ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست او بود
فرمود ایها العشاق باده وی کش میخانه ایم لاابالی کشته ایم

اندر جهان افسانه ایم   هرچه جز عشق است اگر جانیست نیز ازو
وانکه جز معشوق باشد ما ازو بیگانه ایم   جوانی بیاید خواجه عالم
علیه السلام فرمان داد تا بالا دست ابو بکر صدیق رضی
الله عنه نشیند ابو بکر گفت یا رسول الله مگر این جوان طعام
و شراب نمیخورد و هیچ مصلحت دیگر مشغول نمیشود و جز درود
مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که طعام و شراب میخورد و
بمصالح دیگر مشغول می باشد اما یکبار درود بر من بشب
میفرستد و یکبار روز همبرین طریق که بالا گفته شده است
همبرین فواید که بخدمت شیخ الاسلام پنج نفر درویش
بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینند بنشستند
و عرضه داشت کردند که خرج خانه نداریم اما خرج خانه کعبه
تعیین شود تا بدل فارغ رهان شویم شیخ الاسلام
چون این بشنید در تفکر شد و سر در مراقبه کرد تا یکی
بود سر بر آورد چند خسته سفال پیش بود بستد و چیزی
بخواند و بر دست ایشان داد و با ایشان تحیری بیدا شد

هیم

رباعی

ضمیر روشن حضرت شیخ الاسلام بود روی بایشان
کرد و فرمود که ببینید چون نظر کردند تمام سفال و دینار
زر گشته بود آخر معلوم شد از شیخ بدر الدین اسحق که شیخ
الاسلام درود خوانده بود بران سفال از برکت درود
همه دینار زر گشته بود انگاه سخن در آیة الکرسی افتاده
بود بر لفظ مبارک راند آنروز که این آیة منزل شد هفتاد
هزار فرشته مقرب که گرد کرسی می باشند برابر مهتر
جبرئیل فرود آمدند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بستند با هزار اعزاز و اکرام بر سر و دیده نهاد انگاه مهتر
جبرئیل فرمود یا محمد فرمان میشود هران بنده از بندگان
که آیة الکرسی بخواند هر حرفی که درین آیة است کرسی است
بعدد هر حرفی هزار سال ثواب بنام او ثبت فرمایند
بال هر فرشته که نزدیک کرسی است بخواننده این
آیت ثواب دهم و او را از مقربان درگاه گردانیم بعد
ازان هم درین محل بر لفظ مبارک راند که در فتاوی

ظهیری نوشته دیده ام که نقل است از حضرت رسول
علیه السلام که آیة الکرسی بخواند و از خانه بیرون آید حضرت
عزت فرمان دهد هزار فرشته را تا آن زمان که این بنده
بیرون بود نگاه دارند و برای او آمرزش خواهند بعد
ازان فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز هر که این
آیة الکرسی وقتی که درون خانه برود بخواند حضرت عزت
ازان بنده درویشی دفع کند بعد ازان فرمود که در جامع
الحکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد در خانه درویشی
چند نفر دزد در آمدند و سر درون خانه درویش خانه بود
کروند باشد که چیزی ربایند و این درویش آیة الکرسی
خوانده بود و بروی دمیده همین که دزدان در آمدند بفرمان
خدای تعالی کور شدند آن درویش بیدار بود و این جما
کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید گفتند که ما دزدانیم
بدزدی در خانه شما آمده بودیم ای بزرگوار ما همه کور شدیم اگر

دعای کنی

۸۹

الهی کنی تا چشمها یابیم که ازین کار توبه کنیم و بدست مسلمان شویم آن بزرگ تبسم کرده فرمود که چشم باز کنید بفرمان خدای تعالی چشم باز کردند همه بینا شدند توبه کردند و مسلمان شدند والله اعلم بالصواب

بتاریخ روز شنبه هفتم ماه ذی الحجه بود سنه خمس و خمسین و ستمایه دولت پای بوس میسر گشت سخن در دعا افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در روضهٔ امام محمد حسن شیبانی نوشته دیده ام بروایت امام جعفر محمد صادق رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده است که هر کرا غمی یا مهمی پیش آید و یا کاری بزرگ که قابل صلاح نباشد چون نماز بامداد بگزارد صد بار بخواند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا قدیر یا قیوم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد فان لم یصلح فلیلعن علی و لیلعن علی الراوی بعد از ان شیخ الاسلام ادام الله برکاته

از ینجا بگذارد

فرمود که اگر این کار اصلاح نشود بر راوی لعنت کنند از
بلفظ مبارک راند که وقتی بخدمت شیخ شهاب
سهروردی حاضر بودم بخدمت ایشان نشسته بودم
حکایت در دعا بود فرمود هر که را تنگی معاش پیدا
آید برای کشادن تنگیها این دعا بخواند و دعا اینست
یَا دَایِمَ الْعِزِّ وَالْبَقَاءِ یَا ذَا الْجُودِ وَالْعَطَاءِ یَا
وَدُودُ یَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِیدِ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ بعد از آن
فرمود که وقت درماندگی هر که این نام ها را یکهزار بار بگوید
آن بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات اینست اَللّٰهُمَّ
اَقْوِنِی مُعِینٍ وَاهْدِ عَلَی دَلِیلِ الْحَقِّ اِیَّاکَ
نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِینُ بعد از آن هم درین محل
فرمود که در تفسیر امام ضحاک رضی الله عنه نوشته دیدم
هر که خواهد که اعمال او بشرف قبول حق آراسته باشد این
آیت بخواند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ
الْعَلِیمُ و چون خواهد که دنیا و آخرت بدو دهند و الحسن

دران

و رنج بدو نرسد این آیة بخواند رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدمش در کارها
ثابت بود و دشمنان بر و ظفر نیابند این آیة بخواند رَبَّنَا
أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و چون خواهد که دلش ایمن
از زوال ایمان شود و رحمت حق بر و نثار کند و این آیت بخواند
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بعد
از آن همبرین محل فرمود که وقتی حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم نشسته بودند و صحابه گرد بر گرد بودند حکایت
پیغامبران گذشته بودند درین میان صحابی از
یاران حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برخاست
و روی بر زمین آورد و عرض داشت کرد و گفت
یا رسول الله از ایمان چگونه ایمن گردم که با ایمان

خواهیم رفت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم درین
اندیشه بود همچنان مهتر جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد
این آیة آورده ام هر که این آیة را ملازمت کند دل
او از زوال ایمان ایمن شود امید بود که او با ایمان رود
انگاه شیخ الاسلام فرمود که نزول این آیة درای وقت
بود که آن اصحابی التماس کرده بود انگاه پیمبر عم محل
فرمود اگر خواهد با دوستان جمع شود این آیة را بسیار
خواند ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه ان
الله لا یخلف المیعاد و بعد ازان بر لفظ مبارک راند که
چون انکس در ملازمت کردن این آیت با دوستان
جمع شود چرا نشود که خود را ازین سعادت محروم دارد
انگاه فرمود که چون کسی را چیزی غایب شود یا برده
بگریزد یا خواهد که فرزند پارسا و شایسته بود بدهد
آیت را بسیار بخواند رب هب لی من لدنک
ذریة طیبة انک سمیع الدعاء بعد ازان

برلفظ

91 بر لفظ مبارک راند که مهتر زکریا در مناجات همین آیة
خواننده بود که خدای تبارک و تعالی او را اجابت کرد
پسری همچو یحیی علیه السلام داد که در آغاز جوانی و کودکی
چندان بگریست از ترس خدای عز و جل که
جمله گوشت رخساره مبارک او بریخت مهتر زکریا
و قوم بزرگوار ایشان یعنی مادر یحیی علیه السلام
بگریست گفت ای فرزند تو هنوز صغیری ترا چندین
گریه و ترس چه گفت ای مادر این زمان که تو نزدیک
آتش میکنی تا آنزمان که چوب خورد اول بالای آتش
نمی نهی آتش بنیاد نمیگیرد آنگاه هیزم بزرگ میدارای
پس ازین می ترسم نباید که فردا قیامت اول خردکان را
پیش اندازند و بزرگان را از پس بدوزخ فرستند بعد
از ان مهدرین محل فرمود که وقتی جانب سیوستان
مسافر بودم اولیا و بزرگان آن شهر را دریافتم چنانچه
بخدمت شیخ محمد سیوستانی حاضر بودم پیری بس بزرگ

بود و صاحب ولایت سخن در سلوک معرفت و نشان
در صحبت بودند آینده می‌آمد و روی بر زمین آورده و نشسته
خدمت شیخ محمد سیوستانی ضمیر روشن بود روی بسوی
او کرد که حاجت مند آمده به فور سر بر زمین آورد و گفت
ای گفت برو و این آیه را ملازمت نمای چون سبحانه و تعالی
ترا فرزندی شایسته روزی خواهد کرد و آن آیه اینست
رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ چون از خدمت شیخ نوشته
بستد برفت بعد از آن بعد از مدتی از وی شنیده شد
که حق سبحانه و تعالی او را پسری داد که صاحب سجاده
شد و پای پیاده هفتاد حج گذارد و نیت آن مرد همین
بود که شیخ سیوستانی مکاشفه کرد بعد از آن بلفظ
مبارک راندند که در تفسیر کشاف نوشته دیده ام چون مر
مردم خواهند که در وعده‌های نیک مردان برسد و
نیز در عرصات قیامت نه بیند این آیت بخوانند ربنا

تخزنا
۹۲

آتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا
یوم القیمة انك لا تخلف المیعاد بعد
ازان ملایم این معنی حکایت فرمود که در بخارا بخواندن
سبق بجد مشهور بودم چنانچه اولی نقل کرد مسلمانان اورا
در خواب دیدند که میان اولیا و دوستان خدای
تعالی ایستاده است ایشانرا عجبی و حیرتی پیش آمد
پرسیدند که این دولت از کجا یافتی گفت در تفسیر
کشاف نوشته دیده بودم که هر که این آیت را بخواند
خدای تعالی اورا بیامرزد و آیت اینست ربنا آتنا
ما وعدتنا تا آخر خواندم چون اندک پذیر و بسیار
بخشاینده است از من این طاعت قبول کرد و کرد نامهٔ
ما را بیامرزید و کار مرا ازین آیة کرد و میان نیک مردان
ورا نشست تا بباشم بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند چون مردم خواهد که از صحبت ظالمان نجات
یابد این آیة بسیار بخواند ربنا اخرجنا من هذه

القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک و
لیا واجعلنا من لدنک نصیرا پس خوانده
این آیة را در بیعت دوستان خود برساند و پیوسته
مظفر و منصور بود بعد از آن فرمود که امیر المومنین
علی رضی الله عنه در جنگ غول بیابانی رفته بود هر چند
که خواست او را زدن نتوانست در مانده شد بجانب
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مکتوب نوشت که
جمله جنگها و آنچه شرط جنگست بجا آوردم با غول بس
نمی آیم چون مکتوب بحضرت رسول رسید رسول
صلی الله علیه وسلم از حد دل تنگ آمد در زمان حضرت
مهتر جبرئیل فرود آمد و این آیت آورد ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک
ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا گفت ای محمد
خرمان میشو که این آیة را بر علی مافرست تا این آیة
را ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیة مظفر و منصور

الظالم

باز گردد

۹۶ باز کرد آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم همین آیت
و تفسیر آن بر حضرت شاه جوانمردان فرستاد امیر
المومنین علی رضی الله عنه از جد ثنا و شد و این آیت
را ملازمت نمود و اول روز چون جنگ روی داد غول
بیابانی را زنده گرفت و در مدینه آورد و اما این فتح از
برکت این آیت بود که حضرت علی رضی الله عنه با غول بیابانی
جنگ کرده بود و انگاه فرمود در تفسیر مولانا برهان الدین
مرغیلانی صاحب هدایه نوشته دیده ام چون مردم
خواهند که برکت و رحمت بر و نازل شود و روزی او
فراخ گردد و هیچ کس محتاج نگردد این آیت بخواند ربنا
انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا
وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین
انگاه فرمود که این آیه در باب قوم حضرت عیسی علیه
السلام بود که ایشان دعا کردند خدای تعالی آن قوم
را بوزنه و خوک گردانید بعد از آن بر لفظ مبارک راند

مرغینانی

که چون مردم خواهند که با دوستان خود جمع شوند و روزی
و آنحضرت این آیت را بسیار خواند ربنا لا تجعلنا
فتنة للقوم الظالمین انگاه فرموده که خواهد
که فرزند کافی با خیر باشند و مونس با سلام باشد این آیة
را بسیار خوانند آیة اینست ربنا افرغ علینا صبرا
و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین انگاه
فرمود چون مردم بدست ظالم افتد این آیة را بسیار
بخوانند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین
و نجنا برحمتک من القوم الکافرین و چون
خواهد که مسلمانش میرانند و بحد ایمانش رسانند این آیة
بسیار بخوانند ربنا قد اتیتنی من الملک و علمتنی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض
انت ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و
الحقنی بالصالحین بعد از ان شیخ الاسلام ادام الله برلفظ
مبارک راند که چون مهتر یعقوب و یوسف یکی شدند

بعد از

بعد ازان فی حضرت مهتر یوسف علیه السلام در سجده 94
این آیه بخواند فاطر السموات والارض انت ولیی
فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین
زار زار بگریست و میگفت الهی اگرچه مرا بادشاهی
دادی اما خواست من نبود درین اما چون خواست
تو بود آن شد مقصود آنکه مرا در بادشاهان روی
زمین فردا قیامت حشر نکنی که من مسکین و ضعیفم
طاقت آن ندارم که میان ملوک حشر من کنی میان
درویشان و صالحان و اولیا و انبیا برانگیزی که من
بیچاره ام بعد ازان فرمود که چون مردم در دست
ظالمان و فتنه افتد این آیه بسیار بگوید فاطر السموات
والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما
والحقنی بالصالحین بعد ازان فرمود که چون مردم خواهد
که از شر ظالمان ایمن باشد او را واولاد او را از بند
بر بستی نگاه دارد این آیه را بسیار بخواند رب اجعل

هذا البلد امنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام بعد
از آن فرمود که شیخ الاسلام ادام الله برکاته
که نزول این آیت همچنین بود که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم نشسته بود و یاران برگرد او بودند
بند و نصیحت و احادیث میفرمود همدرین میان
اعرابی بیامد و روی بر زمین آورد و عرضه داشت کرد
یا رسول الله مرا چیزی بیاموز که حرزی باشد مرا
و اولاد مرا از جمله بت پرستان حضرت علیه السلام
همدرین بود که این را چه آموزم آسمان نشان مهتر جبرئیل
این آیت را آورد و گفت یا رسول الله فرمان میشود
که این آیة را بدین اعرابی دهی تا این آیة را یاد و بسیار
بخواند حق تعالی او را از ترسایان و بت پرستان نگاه
دارد و ایمن بود از شر ایشان بعد از آن فرمود که حضرت
شیخ الاسلام ادام الله برکاته چون مردم خواهد که
کافران بر و مستولی نشوند این آیت چهار بار بخوانند

گیرو

بابق

ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا واغفر
لنا ربنا انک انت العزیز الحکیم و چون خواهد
که نور ایمان در دل او کامل شود این آیت بسیار
بخواند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی
کل شیء قدیر بعد ازان شیخ الاسلام فواید
تمام کرد و روی سوی حاضران آورد و برای دعاگو
گفت این همه ترغیب از برای کمالیت حال شما میگویم
زیرا چه پیر مشاط مرید می باشد تا آن زمان که مرید باشد
پیر مرید را از جملگی چیز شریعت و طریقت و معرفة
و حقیقت ترغیب نکند او را بخدای تعالی نرساند
در کار دیگر مشغول نشود زیرا که آن زمان که پیر مرید را از
همه دلایل چنانچه شریعت و طریقت و راه رفتن
ترغیب نکند همچنان دان بیچاره که او در ضلالت
ماند هرگز بیرون نتواند آمد بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که حضرت رسول علیه السلام فرموده است که این

دعا او در روز یک بار بخواند در آن روز اگر بمیرد از اهل
بهشت باشد و اگر در شب بمیرد در رود در بهشت این
دعا اینست اللهم انت ربی لا اله الا انت
خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت
و اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بذنبی فاغفر لی
ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم
الراحمین بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل
فرمود که حق تعالی هر روز تا شب ششصد هزار بلا
بلا نازل میکند و بر سر یکی خیر و شر و خیر پس سر یکی را که نماز
و تسبیح و دعا می باید کرد تا بود در زد دعا آن بلا دفع میشود دیگر اگر
در خبر است چون بلا از آسمان نازل میشود بر سر یکی
آنکسی که میخواند این دعا از بلا میرود و اگر دعا از دو ای
باشد البته بلا را هم از راه باز میگرداند و اگر در آن
دعا اخلاص و صدق نمیشود پس آن بلا را دعا رد میکند
و فرود می آید لما از زبان شیخ قطب الدین بختیار قدس سره

الله سره العزیز شنیده ام که این کس را می باید که
بهر جا که باشد از دعا کردن و گفتن و خواندن و شفیع
فرمود که آوردن خالی نباشد انگاه شیخ الاسلام ابو
طالب مکی در قوة القلوب آورده است از حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم که او فرمود که این دعا را در
روز بخواند و یا شب هیچ بلایی بدو نرسد و ان اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله
الا انت علیک توکلت و انت رب العرش
العظیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء
الله کان و ما لم یشاء لم یکن اشهد ان لا اله الا الله
و اعلم ان الله علی کل شی قدیر و ان الله قد احاط بکل
شی علما و احصی کل شی عددا اللهم انی اعوذ بک من
شر نفسی و من شر غیری و من شر کل دابة انت اخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد از ان همدرین
محل فرمود که قاضی امام شعبی در کفایت خود آورده است

که وقتی پیری زاهدی وجای مانده در بنی اسرائیل از حد
بزرگ بود و او کنیزکی جوان داشت و آن کنیزک از
زاهد بغایت در ستوه آمده بود چنانچه پیش خلق گله
کردی که چه تدبیر کنم که ازین زاهد خلاص شوم زالی بود در
همسایگی او گفت که سهل است برای دفع این زاهد تو در
زهر هلاهل بدهم در کوزه آب زهر بکن چون بخورد
همان وقت هلاک خواهد شد آن کنیزک چون ازو در
ستوه آمده بود همچنان کرد وقت افطار زهر در آب
انداخت و زاهد را داد او با بخورد ذره در زاهد کار نکرد و
آن کنیزک را طاقت نماند پیش زاهد این کیفیت تمام بگفت
خواه بکش و خواه بدار من ترا زهر داده بودم چگونه بود که
ترا کار نکرد زاهد تبسم کرده گفت من دعایی دارم هر
این را بخواند زهر چه باشد که کار کند که او از جمله بلاها
ایمن بود و هیچ از زهر و جز آن کار نکند از برکت این دعا
و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله شافی بسم الله

کافی

کافی لکم الله معافی بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب
الارض والسماء بسم الله الذی لا یضر مع
اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم
بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند
که شرایط دعا کردن را اسباب بسیار است اگر
هر یکی را بنویسیم سخن دراز کشد اما یک شرط آنست
که آغاز دعا بنام پروردگار عالم جل جلاله وعم نواله
کند زیرا که مصطفی صلی الله علیه وسلم می فرماید که
اول بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بعد ازان دعا
بخواند تا اجابت شود شرط دوم آنست که اهل بیت
را از پوشیدن خلخال با آواز منع کند زیرا که حضرت
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی لا
یستجیب دعاء قوم یرضون من نسایهم بلبس الخلخال
و شرط سیوم آنست که در آغاز دعا و اتمام صدقه
بدهد چنانچه روایت کرده اند از امام شافعی رحمة الله علیه که

اگر بادشاهی بود که بدان احتیاجی بود که بدان
احتیاجی کند بروی رفت و درویشی را صدقه داد و
گفت دعا کن حاجت من تمام شود زیرا که شرطست
که بر بادشاه برود دربانرا چیزی بدهد بس درویش
دربان خدای است عز و جل بس چون حاجت او
با تمام رسید باز نیامد صدقه دیگر داد برای اتمام
حاجت والله اعلم بالصواب
بتاریخ روز دوشنبه غره ماه محرم
سنه ستة وخمسین وستمایه دولت بای بوس میسر
شد آن روز غره ما بود جمله خلق اجوذهن صغیر
و کبیر مشایخ و درویش و غیر آن همه مبارک
باد وی می آمدند اما هر که درویش و مسکین می آمد
خدمت شیخ الاسلام دست زیر مصلا میکرد
تنکه و یا جیتل هر جه بخت او می آمد می داد او تا بلا
میکشت و از بزرگان هر که می آمد شیرینی بیشش داشت

ارسی ابو

قدری

قدری ناقدری برایشان بدادی پس آن روز هیچ کس
غریب و شهری محروم نرفتی و این رسم حضرت شیخ ۹۱
الاسلام بود که در غره همچنین کردی بعد از آن شیخ
عبدالله محمد احمد بلخی یکی از واصلان بود برابر جمع
صوفیان بیامد و روی بر زمین آورد و بنشست
خدمت شیخ الاسلام در مراقبه بود همدران حال
در ذکر شد چندان ذکر بگفت که بیهوش شده افتاد
خرقه حضرت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بیاوردند
و بر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بهوش باز
آمد همه حاضران سر بر زمین آوردند روی بسوی شیخ
احمد بلخی کرد و گفت برادر دینی شیخ بهاء الدین
بخدای پیوست وازین عالم فانی سفر کرد دیدم
چگونه دیدی گفت هزار فرشته پیش برادرم بهاء الدین
زکریا در میان و شیخ شهاب الدین سهروردی
پیش شده بالا برده اند اما نمیدانم که این چه ماجراست

گفت این زمان شیخ بهاء الدین نقل کرده است
بیایید که نماز جنازهٔ او بگذاریم بعد از آن فرمود که
در خبرست از حضرت رسول علیه السلام هر که بر
جنازه غایب که بمیرد اگر نماز بگذارد درست باشد
زیرا چه حمزه و یاران دیگر کشته شده اند حضرت رسول
علیه السلام برای هر یکی نماز علاحده گذارده است پس
واجبست که بگذارد و بعد از آن سخن در فضیلت عشرهٔ
محرم که عاشورا افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در
دهه هیچ چیز دیگر مشغول نباید بود درین دهه همه قهر
میرود و رحمت بسیار آنگاه فرمود که بیشتر مشایخ
طبقات درین دهه عزلت گرفته اند بعد از آن بر لفظ
مبارک راند و چشم پر آب کرد که میدانی درین دهه چه حال بر خاندان
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چه گذشته است
و فرزندان او را در آن دشت کربلا کشته اند و بعضی
در تشنگی هلاک شده اند و قطرهٔ آب آن بدبختان

بران

بران کند او نذر اوه نداوه اند چون شیخ الاسلام باین
سخن رسید نعره بزد و بیفتاد چون بهوش باز آمد
گفت زهی سنگ دلان و زهی کافرنشان و زهی
بی عافیتان و زهی بی سعادتان می دانستند که
ایشان فرزندان رسول را ازار کشته اند واین قدر
در خاطر نگذشت که فردای قیامت خواجه عالم را چه روی
خواهند نمود الغرض بر لفظ مبارک راند که سر سال غره
ماه محرم دعا آمده است و آن دعا اینست بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم انت الله الابد القدیم وهذه
سنة جدیدة اسالک العون والعدل علی النفس
الامارة بالسوء والاشتغال بما یقربنی الیک یا بر یا رؤف
یا رحیم یا ذالجلال والاکرام بعد ازان شیخ الاسلام
ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که حق سبحانه و تعالی
برخوانندهٔ این دعا دو فرشته گمارد تا او را نگاه دارند
تا آخر سال از جمله بلاها و آفتها بعد ازان سمدرین محل فرمود

فیها العصمة من الشیطان الرجیم ومن کل [illegible]
ومن البلاء [illegible]

که در اوراد حضرت شیخ معین الدین سجزی قدس الله
سره العزیز نوشته دیده ام که در شب ماه محرم شش
رکعت اول نماز آمده است بگذارد فاتحه یکبار و اخلاص
ده بار و بروایت ابا جی دو رکعت نماز آمده است
بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار و سوره انعام یکبار
و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سوره یس یکبار دهد
خدای تعالی او را در بهشت دو هزار کوشک و در هر
کوشکی هزار در یاقوت و در هر دری یک تخت از زبرجد
سبز و بران تخت حوری نشسته و از کذا زنده این
نماز هزار بلا دور کردانند و بدل هر رکعتی شش هزار
نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسد بعد ازان شیخ الاسلام
اذام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که در کنز العلم
شعبی رضی الله عنه نوشته دیده ام در هر شبی از ماه
محرم صد بار این کلمه کوید خدای تعالی او را از آتش
دوزخ نگاه دارد و آن کلمه اینست بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله وحده لا شریک له یا قدیم اللهم لا مانع
لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا راد لما
قضیت و لا ینفع ذا الجد بعد ازان دست بر
روی مالد خداوند تعالی او را چنان پاک گرداند گویی
این زمان از مادر زاده شده است حضرت شیخ
الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعاگو باز گشت
والله اعلم بالصواب

بتاریخ روز جمعه نهم ماه محرم سنه ست و خمسین
و ستمایه دولت پای بوس میسر گشت شمس دبیر
و شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی
و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند سخن در برکت روز
عاشورا افتاده بود بر لفظ مبارک راند که روز عاشورا
روز بیعت که در حدیث آمده است من صام یوم
عاشورا فکانما صام الدهر یعنی هر که روز عاشورا روزه
دارد و بدرستی و راستی گویی روزه داشته باشد تمام

منک الجد

سال انکاه ملایم این معنی فرمود که در روز عاشورا آهوان
دشتی بدوستی خاندان آنحضرت فرزندان خود را
شیر نداده اند خاصه که مردم چرا بود که روزه ندارد و نکاه
فرمود که بزرگی بود ببغداد وقتی پیش از شهید شدن
امیر المومنین حسین علی رضی الله عنه میکفت چندان
سر خود را بدوستی خاندان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بزمین زد که جوی خون روان شد یک زمانی برآمد
که بزمین افتاد جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
او را در خواب دیدند که پیش حضرت امیر المومنین حسین
رضی الله عنه استاده است پرسیدند که خدای تعالی
با تو چه کرد گفت که مرا بیامرزید و فرمان آمد از آنکه تو دوست
دار خاندان بودی ترا بیامرزیدم پس این زمان گفت مرا فرمود
که پیش امیر المومنین حسین رضی الله عنه باشم بعد از ان
محمد رزین محل فرمود که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم با جمیع اصحاب نشسته بود امیر المومنین علی رضی الله

عنه پیش بود معاویه یزید لعین را بر کتف سوار کرده بود
خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بدید و تبسم کرد و گفت
سبحان الله دوزخی بر کتف بهشتی سوار می آید و این سخن
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه بشنید از آن
حال پرسید که یا رسول الله این پسر معاویه است دوزخی
از کجا میگوئید حضرت فرمود که یا علی این بدبخت کسی است
که حسن و حسین و تمامی آل مرا بدرجه شهادت خواهد
رسانید همین که حضرت رسول علیه السلام این گفت
حضرت علی در غضب شد خواست که او را با یزید
بر زمین زند حضرت رسول مانع شد و گفت یا علی
غضب مکن که تقدیر چنین رفته است این مخالفت
باشد با تقدیر خدای تعالی حضرت علی بگریست و گفت
یا رسول الله شما آن روز بر سر ایشان باشید که ایشان مرا
بکشند گفت نی گفت که یکی از یاران علی کسی باشد
گفت خیر گفت اهل من باشد گفت خیر گفت

فاطمه باشند فرمود خبر علی و رسول هر دو سر خود را در کنار گرفتند و نعره بر زدند و بگریستند و این سخن بگفتند که ای غریبان نمیدانم که حال شما در آن دشت چگونه خواهد شد بعد از آن شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت شب آن ام المومنین فاطمه رضی الله عنها با جملگی زنان انبیا و امتی در کمر مبارک بسته همانجا که امیر المومنین خواهد افتاد جاروب میدادند و با آستین مبارک زمین را پاک میکردند پرسیدند که ای خاتون روز قیامت و ای ملکه روز محشر این چه مقامی است گفت حسین ما اینجا شهادت خواهد یافت بعد از آن همدرین محل فرمود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم این حکایت بشنید گفت یا اخی جبرئیل تعزیت ایشان که دارد چون از ما کسی نباشد فرمود یا رسول الله امتان تو برای فرزندان تو تعزیت

شیخ کرم

و ما تها

وما تمها دارند که بزبان صفت آن نتوان گفت بعد
ازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک
راندند که در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است در
هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار چون از نماز
فارغ شود صد بار سوره اخلاص بخواند بعد ازان فرمود
که در اوراد شیخ عثمان هارونی آمده است بروایت
ابوهریره رضی الله عنه که در روز عاشورا بوقت بر آمدن
آفتاب دو رکعت نماز گذارد و در هر چه داند بخواند
که ثواب بسیار است بعد ازان این دعا بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم یا اول الاولین و یا آخر الآخرین یا لا اله
الا انت خلقت اول ما خلقت فی هذا الیوم اعطنی
خیر ما اولیت فیه من الکرامات بحق محمد صلی الله
علیه وسلم بعد ازان فرمود که در اوراد خواجه خود شیخ الاسلام
حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
العزیز نوشته دیده ام هم بخط مبارک ایشان که در

نوشته بودند در روز عاشورا دو رکعت نماز بگذارد و
بخواند فاتحه یکبار و اذا زلزلت الارض و اخلاص
و معوذتین این همه یکان بار بخواند چون از نماز فارغ
شود سر بسجده نهد و هفت بار قل یا ایها الکافرون
بخواند و حاجت خواهد روا شود انگاه بلفظ مبارک این معنی فرمود
که در اوراد نوشته دیده ام در روز عاشورا هفتاد بار
بگوید حسبی الله نعم الوکیل حق سبحانه و تعالی او را ایمن گرداند
و نام او در زمرهٔ اولیا و مشایخ کبار نویسد انگاه بلفظ مبارک
این معنی فرمود که در روزگار گذشته نباشی یعنی کفن
کش مردی بود که همیشه نباشی میکرد و یکهزار و دویست آدمی
را کم یا بیش کفن بیرون آورده بود الغرض تایب شد بعد
از ان حضرت خواجه پرسید که مسلمانان را که کفن بیرون آورده
چگونه یافتی گفت اگر هر یکی را احوال بگویم که ایشان را چه حال
بود شنوانم گفت گوری را وقتی بکشادم در گور مردی دیدم
که او را اسیاه کرده اند و دستها را او در پشت گردن بسته

۱۰۳ بسته و تخت بند آتشین در پای او کرده و زبان او بیرون
مثل افتاده خون و ریم از زبان او می‌رود و شکم او کنده
و هم کروه بدبوی کند که ای انسان مروحی آید اگر از آن ریم یکقطره
در دنیا افتد همه عالم از گنده کی او نفرت گیرند و الغرض
چون آنچنان بدیدم بگریختم آن مرد بر من بانگ زد که
چرا همی گریزی از حال من بپرس که چه کار کرده بودم که
بدین بلا مبتلا کرده اند باز گشتم و نزدیک او آمدم و دیدم
که فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او
گرفته ایستاده اند پرسیدم که تو کیستی گفت مسلمان
و مسلمان زاده ام اما مردی خمر خوار بودم و زانی و بدکردار
بودم و بمردم همچنان مست بی توبه و بی کلمه از جهان رفتم
این عذاب که در من مسلط کرده اند از سبب این فن
که من میکردم بعد از آن از آنجا بگذشتم و دیدم مردی
برهنه و روی او سیاه کرده اند و گرد بر گرد او آتش
بر آمده است او را میسوزند و زبان او بیرون افتاده

و زنجیر در گردن او فرشتگان گرفته ایستاده اند مرا
گفت آب دهی که از تشنگی عاجز شدم همین که
او این سخن گفت خواستم که بدو آب دهم آن فرشته
بر من بانگ زد که زنهار این تارک صلوة را آب
ندهی فرمان نیست که او را آب دهی انگاه از آن
مرد تفحص کردم که تو چه کار کرده بودی گفت مسلمان
بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکردم و تارک
صلوة بودم الغرض بمثل این چیز دیگر بعذاب گرفتار
بدیدم بعد از آن گوری دیگر بگشادم جوانی خوبروی
که صفت او نتوان کرد و دیدم که بران گور بر تخت
نشسته و سبزه گرد بر گرد او بر آمده و جویهای آب
میرود و حوران بهشت پیش او ایستاده و بهجتی
در من پیدا شد پرسیدم ای جوان تو کیستی و این
درجه از کجا یافتی و عمل تو چه بود گفت ای خواجه من
نیز مثل تو بناشی بودم ولیکن در ماه محرم روز عاشورا

از عروی

از مردی شنیده بودم هرکه شش رکعت نماز
بگذارد خدای تعالی جل جلاله اورا بیامرزد من
همین نماز بلا نهمت نمودم حق تعالی این درجه مرا
کرامت کرد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در خبرست
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هرکه در روز عاشورا
برای خشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگذارد
بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و چهار قل یکان بار پس
خداوند تعالی برهاند اورا از عذاب گور و از هول گور
و خشنودی بخشد خداوند تعالی خصمان اورا والله اعلم
بالصواب بتاریخ روز
دوشنبه چهارم ماه صفر سنه خمسین و ستمایه پای
بوس میسر گشت چند روز دعاگو بجانب هانسی بخدمت
شیخ برهان الدین محمد هانسوی که یکی از یاران اعلی شیخ
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز رفته
بودم چون دولت پای بوس خدمت شیخ الاسلام

روزی شد دعاگو روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین
بنشستم مکتوبی که بخدمت شیخ الاسلام برهان
الدین ارسال شده بود آنرا بشرف مطالع کردنی
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که چرا دیر کردی بنده رو
بر زمین آوردن خاکی بیش آنجا بود اما دل و جان
همین جای آویخته قدم بوس مخدوم بنده نواز بود
فرمود آری همچنین است که تو میگویی باید تا ترا خبار
اشتیاق ما غالب میشد که میگفتی اگر فرمان شود
بروم و بخدمت خواجه بیوندم بعد ازان روی سوی جانب
خلق کرد که مرید و فرزند شیخ چنین می باید که مولانا نظام
الدین است انگاه فرمود که مکتوبی هم نوشته بودی
و دران ذکر اشتیاق بسیار بود و بیتی هم نوشته
بودی و آن بیت میخواندم از حد بی نظیر نوشته اگر
بخوانی بشنوم بنده روی بر زمین آورد و ایستاده
شد و بیت بخواندم زانروی که بنده شود انشهر

لطف توکه عامست عنایت فرمود بر مردمک دیده نشانند مرا
ورنه کیم از کجا بخوانند مرا جون این بیت بخواندم
خدمت شیخ الاسلام را وقتی پیدا شد برخاست
و در رقص شد جندان رقص کرد که آنرا حد و نهایت
نبود از جاشت تا میانه روز در رقص بودند بعد ازان
جون بماند خرقه خاص بر دعاگو عطا کرد و عصا آنروز
به بخشید و مصلا و نعلین نیز و دعاگو را کنار گرفت
و فرمود مولانا نظام الدین اکنون نزدیکست
که ترا روان کنم که داند بعد ازین به بینم یا نه همین
روز ترا وداع است اما جند روز دیگر باش تا ترا سیر
به بینم که دیدار یکدیگر غنیمت است بعد ازان شیخ
الاسلام جشم پر آب کرد و هایهای بگریست و
این مثنوی بر زبان مبارک راند
دیدار دوستان موافق غنیمتست جون یافتیم حیف بود گر نه ما کنیم
بعد ازان مسافران از جانب ملتان بیامدند و روی

بر زمین آوردند فرمان شد نشستند نشستند طعام
موجود بود خرج شد بعد ازان حکایت در ماه
صفر افتاده بود آنگاه فرمود که ماه صفر گران ما بهشت
زیرا چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در ماه صفر
بزحمت افتاده بود بعد ازان فرمود که در اخبار نوشته
دیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تنگ دل
شدی چون بیرون آمدی که ماه صفر نزدیک بودی
شادمان گشتی و این تنگدلی حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم از سبب آن بود که ماه صفر از حد گران
ما بهشت بعد ازان همدرین محل حکایت فرمود
که خدای تعالی در تمام سال دو لک هشتاد هزار بلا
از آسمان منزل میکند و در ماه صفر سه لک و
بیست هزار بلا نامزد میشود پس هر که درین ماه بدعا
و طاعت نداشت او را از بلا هیچ گریز نیست
بعد ازان فرمود همدرین محل شنیدم از بزرگی هر که خوا

که چون از ماه صفر شادی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

جای

در ماه صفر

در ماه صفر از ین بلاها ایمن بود و لبس بروی باد که این
و عا بسیار بخواند بعد ان از فریضه نماز و دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من شر
هذه الزمان و استعیذ من شرور الایام اعوذ
بجلال وجهک و کمال قدسک و قدرتک ان
تجیرنی من هذه السنة وقنا شر ما قضیت فیها
واکرمنی بالصفر باکرم النظر واختمه بالسلامة
والسعادة لی ولاهل بیتی واولیایی واقربایی و
لجمیع امة محمد صلی الله علیه وسلم بعد از ان همدرین
محل فرمود که در ماه صفر برای عصمة خود و برای عصمت
جمله مسلمانان در شب اول ماه صفر چهار رکعت نماز
آمده است بعد از فریضه نماز بیک سلام بگذارد
در رکعت اول فاتحه یکبار و سوره اخلاص یازده بار
و در رکعت سیوم فاتحه یکبار و قل اعوذ برب الفلق یازده
بار و در رکعت چهارم فاتحه و قل اعوذ برب الناس

و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون یازده بار

یازده بار بعد ازان سلام گوید و هفتاد بار صلوات
بر حضرت نبی گوید و این نماز بیشتر از نماز وتر بگذارد
اگر خدای تعالی هزار بلا دران سال تقدیر کرده بود او را
بفضل خویش از بلاها نگاه دارد و بعد ازان سید زین الحق
بر لفظ مبارک راند که در شرح خواجه معین الدین حسن
سجزی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که در تمامی
ماه صفر سه لک و بیست هزار بلا منزل میگردد اما در
آخر ماه چهارشنبه آخر ماه صفر ازان دو چندان بلا
منزل میگردد پس این روز ازان روزها گران
تر است پس هر که دران روز آخر چهارشنبه چهار
رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و انا
اعطیناک الکوثر هفده بار و اخلاص پنج بار و این دعا
را بخواند حق تعالی از جمله بلاها که دران روز نازل میشود
نگاه میدارد و هیچ بلایی گرد آن بنده نگردد و در سال
تمام و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا شدید القوی

یا شدید المحال یا عزیز یا عزیز یا عزیز ذللت ۲۰۷
بعزتک جمیع خلقک اکفنی عن جمیع خلقک
یا محسن یا مجمل یا مفضل یا منعم یا مکرم یا
لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین
بعد ازان هم درین محل فرمود که مبتلا میشوند هم
درین ماه صفر چنانچه آورده اند که حضرت آدم صلوات
الله علیه گندم بخورد هم درین ماه بخورد دیگر از بهشت
بیرون افتاد سیصد سال بگریست بدان یک ذره که زشت
در وجود آمده بود بعد ازان کهیچ در وجود او نماند همه گو
و پوست بریخت که توبه او قبول افتاد واین همه از گرانی
ماه صفر بود که چندین بلا و محنت دید بعد ازان ملایم
این معنی فرمود بروایت وهب ابن منبه رضی الله
عنه که او فرمود در ماه صفر وقتی هابیل با برادران بشکار
بیرون آمد مهتر آدم ایشان را منع کرد که ماه صفر است
بیرون مروید ایشان سخن مهتر آدم را هیچ ندادند الغرض

در بادیه رسیدند که میان هر دو برادران سخن شد
قابیل در زمان تیغ کشید و هابیل را بکشت و پشیمان
شد که این چه کردم از آنجا تخلف نمود و این خبر بحضرت
آدم رسید حضرت آدم از حد دل تنگ شد مهتر
جبرئیل آمد و گفت بحضرت آدم که فرمان میشود هر فرزندی
که از هابیل میشود همه مسلمانان و سنی باشند و هر فرزندی
که از قابیل شود همه جهود و کافر شوند زیرا که ماه صفر برادر
را بکشت بعد از آن همدرین محل فرمود که قوم نوح علیه السلام
را که غرق کردند هم در ماه صفر بود که ایشان را بلای
طوفان گرفتار گردانیده بودند و مهتر ایوب را
بلای کرمان مبتلا گردانیدند هم ماه صفر بود و حضرت
ابراهیم خلیل الله را در آتش انداختند هم در روز
اول ماه صفر بود و حضرت زکریا را که اره بر سر راندند
آخر ماه صفر بود روز چهارشنبه و حضرت یحیی را کارد
بر حلق راندند ماه صفر بودند که دویست سال گذشت

دولت

وبوست از رخساره مبارک بربخت انگاه توبه آدم را

قبول شد وجرجیس پیغامبر را هفت بار پاره پاره

کردند هم ماه صفر بود ونمرود را که ببلاء پشه مبتلا

گردانیدند هم در ماه صفر بود ویونس پیغامبر را

که در شکم ماهی بداشتند هم در ماه صفر بود وبعد

ازان چشم پر آب کرد وفرمود بگریست ونعره

بزد وبیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد فرمود

سلطان انبیا راکه رحمت حق بیوست انگاه فرمود

بمثل این جمله انبیا را هر بلایی که منزل شده است

ومیشود همدرین ماه صفر بود که این ماه از حد گرانست

خدای تعالی ما را وشما را وکافه مسلمانان را از گرانی

این ماه صفر نگاه دارد والله اعلم بالصواب

بتاریخ روز پنجشنبه بیست

وپنجم ماه سنه ست وخمسین وستمایه دولت پای

بوس میسر گشت سخن در مجاهده بود عزیزان اول

شد هم در ماه صفر بود وهم ازان رحمت

۱۰۹

سلوک حاضر بودند چنانچه شیخ برهان الدین هانسوی
و شیخ جمال الدین هانسوی بدهنی لاهوری علیهم الرحمه
و چند نفر صوفی دیگر از خانواده چشت آمده بودند سخن در
مجاهده میرفت بعد ازان خواجه بسطامی قدس الله سره العزیز
هفتاد سال طاعت کرد خدای تبارک و تعالی را چنانچه
ندانست که امروز کدام روز است و یا امشب کدام
شب است و این کدام ماه است الغرض ازو از
مجاهده سوال کردند فرمود که بیست سال من در عالم
تفکر بودم اما ایستاده بودم و چشم در هوا داشته
و درین بیست سال وقتی نشستن و خفتن یاد ندارم
چنانچه از پایهای من چشمها خون روان می شدی
و پشت پای من بترقید و از بسیاری ایستادن
بعد ازان دو سال در عالم صحو افتادم و درین دو سال
هیچ ساعتی و لحظه روزی نفس را آب سیر ندادم و اگر بدادمی
در ماهی و هفته دو درم سنگ آب میدادم بعد ازان چون

کار رفته

کار خود بکمالیت دیدم آب سیر نفس را ندادم بعد
ازان آرزوی انار شیرین کرد هر روز بوعده میدادمش
تا مدت ده سال دیگر باز نفس فریاد برآورد که چند مرا زار
کشتی گفتم تا دم آخر بعد ازان معاملها کردم بر خود و
بر نفس خود کردم اگر بگویم طاقت شنیدن نتوانند
آورد الغرض چون هفتاد سال برین منوال بگذشت
بار یافتم حجاب از میان برگرفتند آواز برآمد که
درون سرای در رفتم فرمان شد کردی آنچه حق مجاهده
بود و هیچ تقصیری در کار ما نکردی پس مرا واجب شد
که بر تو تجلی کنم همین که آواز برآمد خواجه بایزید نعره بزد
و جان بدوست تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام
ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که حال جان
دادن خواجه این بود آنگاه شیخ الاسلام فرمود
که آری سر کار مجاهده است مشاهده نیز همو راست
بعد ازان این بیت را بر زبان مبارک راند شعر

در کوی تو عاشقان چنان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد
هرگز بعد ازان حمد بن محل فرمود که وقتی بزرگی را
که مجاهده چیست فرمود آنکه نفس را آزار میکشد و ابای
او بدو ندهد و هرچه آرزو کند بدو ندهد سالی و هر آینه
سر طاعتی که نخواهی بکنی نفس برو راضی باشد بعد
ازان حمد بن محل فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس الله
سره العزیز شبی با نفس خود گفت که ای نفس اگر امشب
تو با من موافقت کنی ورد و دو رکعت نماز ختم قران
کنم و آنشب موافقت نکرد و این دو رکعت ایشان
فوت شد روز دیگر در مقام مناجات بود عهد کرد
بیست سال نفس را آب همراه ندادم و این کاهلی نفس
ازان بود آن شب آب بسیار خورده بود آنگاه حمد بن
محل فرمود که شاه شجاع کرمانی قدس الله سره العزیز
چهل سال در شب نخفت بعد از چهل سال شبی در
خواب شد رای انکه باشد که حضرت عزت را در خواب ببیند

پرسیدند

دید

وید بعد ازان تاریخ سرجا که بر فتی جامه خواب برابر بروی
و در خواب شدی برای انکه باشد که آن دولت بار دیگر
میسر گردد انگاه هاتف آواز داد که ای شاه شجاع
این ثمره بیداری چهل سال بود که بیکشب این دولت
یافتی اکنون تا باز همچنان باشی که پیش ازین بودی
که این دولت بتو رسید بعد ازان شاه شجاع کرمانی
تا بزیست هیچ شبی خواب نکرد و بعد ازان بر لفظ مبارک
راند و چشم پر آب کرد که آخر چون نقل شاه شجاع
کرمانی نزدیک رسید همان روز که نقل خواهد کرد دران
روز هزار رکعت نماز گذارد و ختم کرد نماز شام گزارد
و هم بر سر مصلا در خواب شد حضرت عزت [illegible]
در خواب دید فرمان شد ای شجاع می آیی یا چند روز دیگر
هم خواهی ماند شاه شجاع گفت الهی دیگر مرا جای بودن
نماند خواهم آمد همدرین بود که بیدار شد وضو کرد و دوگانه
نماز بگزارد وقت نماز خفتن بود سر بسجده نهاد و جان بداد

انگاه شیخ الاسلام نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش
باز آمد این بیت بر لفظ مبارک راند   در کوی تو
عاشقان چنان جان بدهند   کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه بایزید بسطامی
قدس الله سره العزیز پرسیدند که یک حکایة از مجاهده
خود با ما بگو فرمود اگر از حال مجاهده خود بشما گویم طاقت
شنیدن نیارید اما معامله که با نفس خود کردم میگویم
و او آن بود که شبی اورا در عبادت طلبیدم او
کاهلی کرد و آن کاهلی او ازان بود که شب خرما از
وظیفه خود زیاده خورده بود الغرض با من موافقت
نکرد چون روز شد عهد کردم تا نیم خرما نخورم در
مدت پانزده سال او را خرما ندادم تا همدرین ایزد تعالی
بعد ازان نفس با من عهد کرد که بعد ازین هرچه فرمایی
بکنم انگاه خرما او را بدادم بعده نفس فرمان بردار شد
که هرچه بدو میگفتم او میکرد بلکه چیزی ازان زیاده بعد ازان

فرمود

فرمود که وقتی خواجه ذوالنون مصری قدس الله سره ۱۱۱
العزیز را پرسیدم که مجاهده خویش تا کجا رسانیده
گفت تا انجا رسانیده ام که دو کان سال و سه کان
بسال میکذرد و نفس را طعام و آب سیر نمیدهم تا امروز
مدت ده سالست که آب سیر ندادم و هر شبی تا
دو ختم قرآن نکنم و بکار خود مشغول نشوم بعد از آن
از نقل خواجه ذوالنون مصری رحمة الله و اصحاب
او حکایت موت اولیا میگفت هم درین آینده بیاید
جامه سبز پوشیده خوب روی خوب سیرت سیبی
بر دست گرفته روی بر زمین آورد فرمان شد که بنشین
بنشست خواجه ذوالنون هر بار حکایت میکرد و دیده
سوی آن مرد آینده میکرد که خوش آمدی چون یکزمانی
برآمد سیب بر دست خواجه ذوالنون داد خواجه بهر دو
دست آن سیب را بگرفت و تبسم کرد و فرمود
که شما باز گردید چون آینده بازگشت خواجه خلق را

معذرت میکرد و باز کردانید همچنین زمانی برآمد
مستقبل قبله بنشست و قرآن آغاز کرد و همین
که قرآن تمام شد آن سیب را بو کرد و جان بداد
بعد ازان خواجه را در جنازه کردند همچنان جمله جانوران
بر جنازهٔ خواجه پدید آمدند و پر بر پر بافتند و سایه کردند
پیش در مسجد آوردند تا نماز جنازه بگذارند چون این
موذن رسید که اشهد ان لا اله الا الله خواجه ذوالنون
دست از کفن بیرون آورد و انگشت شهادت
برگرد و گفت اشهد ان محمداً رسول الله این انگشت
شهادت ایشان ایستاده بماند هر چند خلق خواست
همه که انگشت شهادت ایشان فرو خوابانند نتوانستند
آواز برآمد ای مسلمانان انگشتی که ذوالنون بنام ما و
ما محمد برکرده تا دست را حضرت رسول نگیرد انگشت
فرو نشود بعد ازان شیخ الاسلام این بیت فرمان
مبارک راند   در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند

کاینجا ملک الموت بکجذ هرگز بعد ازان شیخ الاسلام
ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند واین حکایت
فرمود که خواجه سهل تستری قدس الله سره العزیز
نقل کرد جنازهٔ خواجه بیرون آوردند جهودی بود در
تستر از حد منعم وقوم بسیار داشت پای برهنه پیدا
شد و نزدیک جنازه خواجه بیامد و گفت جنازه فرود
آرید جون جنازه فرود آوردند جهود مقابل جنازه بایستاد
وروی سوی جانب خواجه کرد و گفت مرا کلمه تلقین
بکن تا مسلمان شوم همین که آن جهود با قومی هزار
آدمی بود آن سخن بگفت خواجه دست از کفن
بیرون آورد و چشم بگشاد و گفت اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
همین این کلمه بگفت و دست در کفن کرد و چشم
بربست و آن جهود مسلمان شد ازو سوال کردند
که تو چه برهان دیدی که بر فور مسلمان شدی گفت آن زمان که

شما جنازه بیرون آورد من نظر جانب آسمان
کردم بانکی صعب شنیدم کفتم این چه بانکست نظر
کردم جمله ملکوت آسمان بدیدم طبقها نور بدست
کرفته فوج فوج می آیند و بر جنازه خواجه نثار میکنند
ازین سبب آمدم و مسلمان شدم که در دین حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم اینچنین سروانند بادشاه
شیخ الاسلام این فواید فرمود و در عالم تفکر شد
واین مثنوی بر لفظ مبارک راند
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نکنجد هرکز
انکاه بمایمت
این معنی فرمود وقتی حضرت شیخ علی مکی رحمة الله علیه در خواب
دید که کویی عرش را بر سر کرفته میرود چون روز شد
اندیشه کرد که این خواب را پیش که کویم کفت بزرکی درین
شهر بجز حضرت خواجه بانبوید دیکر نیست بروم و با او
بکویم تا این را تعبیر کند چون بیرون آمد شوری در بغطا کی
افتاده و خلق در کریه و متحیر ایستاده پرسیدم که حال چیست

کفت

۱۱۳ گفته شد که خواجه بایزید نماند شیخ علی مکی سر بزمین
زد و نعره کنان روان شد چون نزدیک خانه حضرت
خواجه بایزید رسید جنازه بیرون آورده بودند آنجا
جای نبود که کسی از خلق جنازه خواجه بگیرد شیخ علی
مکی بهزار دو سواری درآمد و جنازه خواجه بایزید بگرفت و
روانه شد الغرض چون روان شدند حضرت خواجه
بایزید دست از جنازه بیرون آورد و دست شیخ علی
مکی را بگرفت و فرمود ای علی خوابی که دیده بودی تعبیر
آن خواب همچنین همین است و آن عرش همین جنازه
بایزید است که بر سر گرده میبردی بعد ازان شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راندکه سی سال دعا
گو در عالم مجاهده بودم نه روز دانستم و نه شب روز را
در تلاوت میگذرانیدم و شب را بقیام بعد ازان
بیست سال دیگر در عالم تفکر بودم ایستاده همین
که وقت نماز آمدی نماز ادا میکردم و باز در عالم خود مشغول

میشنیدم محمد بن محل فرمود آنروز که خواجه قطب الدین
مودود چشتی قدس الله سره العزیز نقل کرد او انچنان
بود که خدمت خواجه نشسته بودند باشد بود و در بند
اندام مبارک ایشان تکسر داشت و خود بطریق
منتظران نشسته بودند الغرض مردی با هیبت
و کاغذ حریر بر دست بیامد و سلام کرد و آن کاغذ
بر دست داد خواجه آنرا مطالعه کرد دران کاغذ نام الله
بود حضرت خواجه دیده بران نام نهاد گویی جان در تن
خواجه نبود و شراهز در میان عالم افتاد که خواجه قطب الدین
نماند الغرض حضرت خواجه را بشستند و در جنازه
کردند هیچکس را مجال نی که جنازه برگیرد همه حیرت
زده بماندند دیگر نماز نهادند که آواز صحبت برآمدن گرفت
خلق دور شد مردان غیب بیامدند نماز جنازه خواجه
بگذاردند و باز گشتند انگاه خلق نماز بگذاردند و خواستند
که جنازه را برگیرند بفرمان خدای تعالی جنازه خود در هوا شد

خلق دنبال گرفته و جنازه پیش تا آنجا که مغلی و بیگانه
بود بیامدند و مسلمان شدند از ایشان پرسیدند
که شما چه برهان دیدید که مسلمان شدید گفتند بدیدیم
که فرشتگان جنازه خواجه را بر سر کرده میبردند چون
حضرت شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعره
بزد و بیفتاد و این بیت بر لفظ مبارک راند

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک
الموت نگنجد هرگز حضرت شیخ الاسلام
ادام الله برکاته همدرین فواید بود که بانگ نماز ظهر آمد
شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگو باز
گشت والله اعلم بالصواب

بتاریخ دوشنبه دویم ربیع الآخر سنه ست و خمسین
و ستمایه دولت پای بوس حاصل شد آن روز بنده
را بخدمت خاص مشرف گردانیدند عزیزان اهل
صفه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که مولانا نظام

الدین را ولایت هندوستان داده‌ایم و صاحب
سجاده گردانیده‌ایم همین که این سخن از زبان حضرت
شیخ بیرون آمد بنده بار دوم روی بر زمین آوردم فرمان
شد که سر برکن ای جهانگیر عالم سر برکردم دستار
حضرت شیخ قطب الدین بر سر داشت بدعاگو عطا
کرد و نعلین و عصا بر دست داد و خرقه بدست خود
به بنده پوشانید فرمود که برو دوگانه نماز بگذارد
خود مستقبل قبله شد و دست مرا بگرفت و روی سوی
جانب آسمان کرد که ای نظام الدین ترا بخدای رسانیدم
بعد از آن فرمود این را که میدهم سبب آنکه تو در وقت
رفتن بر سر ما نخواهی بود اما من حمله بحضور و باطن
خواهی بود و این سخن هم بگفت که من نیز در وقت
نقل حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
سره العزیز حاضر نبودم بجانب هانسی بودم الغرض
شیخ بدر الدین اسحق را فرمان شد که مثال بنویسند بنده

چون

چون مثال بستدم سر در کنار گرفت و بخدای تعالی ۱۰۵
سپرد انگاه شیخ الاسلام شیخ جمال الدین را بمینی
انگاه سر رو بهی بروی و سرجا که خدا افزوده باشی بعد
ازان فرمود که امروز عرس حضرت رسول الله است
بباش فردا روان شوی انگاه ممدرس نحل فرمود که
امام شعبی در کتاب خود بروایت صحیح از امیر المومنین
علی رضی الله عنه روایت کرده در نقل حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم در دوازدهم ماه ربیع الاول بود در روز
دیگر برای معجزه حضرت رسالت پناه داشته بودند
سیوم روز بر زمین سپردند و در اندام مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چنان بوی خوش
می امد گویی جمله عطریات عالم در وجود مبارک ایشان
مالیده اند چنانچه در حال حیات بود درین سه روز
ذره تجاوز نکرده بود و آن روز چندین هزار ترسا
مسلمان شدند الغرض حضرت رسول را صلی الله

علیه وسلم نه حجره بود هر روز در حجره یکان روز طعام
میدادند دوازده شد از روز که امیر المومنین ابی بکر
صدیق رضی الله عنه طعام بداد اما جمله خلق مدینه را
رسید چون آن طعام دوازدهم روز شهرت یافت
جمله مسلمانان ازین جهت رسول میکنند و میگویند
که عرس حضرت رسول دوازدهم ماه مذکور بود اما
بتحقیق و بروایت صحیح در دوم ماه ربیع الاول و دو
روز دیگر برای معجزه حضرت رسول را نگاه داشته
بودند سیوم روز بزمین سپردند و از اندام مبارک
ایشان چنان بوی خوش می آمد کو بی جمله عطریات عالم
را در وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مالیده
چنانچه در حیات بودند درین سه روز تجاوز نکرده
بودند بعد ازان همه درین محل فرمود که چون زحمت
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زیاده بشد سه روز
نتوانست که در مسجد بیاید بعد از سیوم روز بلال

عرس حضرت

برو در حجره آمد و ندا کرد الصلوة یا رسول الله حضرت رسول
برخاسته نشست و گفت که بلال را بگوشید که ابوبکر
و عمر ایشان بیایند حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت
عثمان و حضرت شاه جوانمردان حضرت علی بیامدند
حضرت دست مبارک خود بر دوش ایشان نهاد
و در مسجد بیامد و بخواست که امامت کند نتوانست
دست امیر المومنین ابوبکر صدیق بگرفت و پیش
فرستاد و از اصحاب نعره برآمد و نزدیک بودند
که زهره ایشان آب گردد الغرض حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بازگشت و در حجره بیامد و خواب
کرد گلیم سیاه بالا انداختند زمانی بود که بر در اعرابی
در رسید و دست بزد و آواز داد و از دست او لرزه در دیوار
افتاد حضرت خاتون جنت فاطمه رضی الله عنها بیرون
آمد و گفت ای اعرابی حضرت رسول علیه السلام از حد زحمت
دارد و بازگردید این زمان محل نیست سر جنبد ام المومنین

فاطمه رضی الله عنها معذرت میکرد او نشنوا نبود

چنانچه آواز در گوش مبارک حضرت رسالت رسید

صلی الله علیه وسلم حضرت فاطمه را طلبید که جان پدر

این شخص [illegible] این کسی است که اگر در [illegible] از راه

دیوار در آید و فرزندان [illegible] یتیم کند و آن حرمت پدر تو نگاه

دارد که اجازت میطلبد بگو تا در آید و بآن کار که آمده است

آنرا بجا رساند نعره از حجره برخاست ملک الموت در آمد

و روی بر زمین نهاد و فرمان شد که بنشین نشست

حضرت رسالت فرمود که ای ملک الموت کجا آمده

گفت بزیارت شما اما فرمانست که بی ادب و اجازت نروی

آنزمان که ترا طلبند آنگاه روی و این سخن بگویی ای محمد

اگر بیایی جان پاک ترا قبض کنم و اگر جانی باز گردم گفت

یا ملک الموت زود باش در کار خود مشغول شو اما زمانی

صبر کن که برادرم جبرئیل بیاید همان زمان مهتر جبرئیل

بیامد و حضرت رسول علیه السلام گفت یا اخی جبرئیل

گفت

کیف گفت یا رسول الله جمیع ملایکه طبقهاء نور بر دست
گرفته منتظر تو اند و درهاء آسمان گشاده اند و ارواح
انبیا ایستاده منتظر آمدن آنحضرت اند و حورهای
بهشت به دیدار تشنه اند و رضوان بهشت را آراسته
که تو در آیی فرمود ای اخی جبرئیل این نمی پرسم اما
این بگو که بعد از نقل من حال امتان من چگونه خواهد
شد گفت یا رسول الله این نیز فرمایشت که امتان
خود را بمن بسپار تا فردا قیامت چنانچه در حیات اند
همچنانکه در حیات شد همچنان بسپارم آنگاه حضرت فرمود
که مقصود من همین بود بعد از آن ملک الموت دست
بر کف پای مبارک نهاد کف پاره پاره شد دست
درون انداخت و جان پاک رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبض کردن گرفت و کاسه آب پیش حضرت
رسول الله بود صلی الله علیه وسلم حضرت رسول بار بار
دست مبارک تر میکرد و بر سینه فرود می آورد

واین میگفت اللّهم هوّن علیّ سکرات
الموت ای بارخدایا تلخی جان دادن محمد آسان
کن بعد ازان که چون جان تا غایزه حلق مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رسید لب مبارک
می جنبانید حضرت فاطمه رضی الله عنها میگوید شنیدم
که میگفت الهی بحرمت جان محمد رحمت کن بر
امتان من تا دم آخرین در غم امت بود چون شیخ
الاسلام ادام الله برکاته این حکایت تمام کرد
نعره از جمله حاضران مجلس برخاست شیخ الاسلام
بیهوش شد چون از بیهوشی باز آمد روی سوی خلق کرد
و فرمود از برای کسی که همه عالم بیافرید و مملکت
خود بدوستی او آشکارا کرد او را از میان برده اند
من و تو گیستم که دم حیات زنیم بس ما خود را یکی از
ایشان بر فور گذاردایم اما زاد در احله را تدبیر کنیم
و این غفلت گفت و گوی بیر دازیم باشد که فردا شرمندگی

بیارد چون شیخ الاسلام این سخن بگفت شمس دبیر
حاضر بود روی بر زمین آورد و گفت نظمی از گفتار حضرت
شیخ نظامی بر خاطر آمده است اگر مرحمت فرمان شود
بخوانم فرمان شد که بخوان شمس دبیر این نظم آغاز کرد
بر حضرت شیخ الاسلام چنان در گرفت که یک ساعت بی خود
افتاده بودند وقتی با راحت بود آن گه روز بارانی خاص
شمس دبیر را عطا شد بعد از خواندن این نظم شیخ الاسلام
به تلاوت قران مشغول شد از آینده گان شنیده شد
که آن روز تا این غایت که نقل کردند با هیچ کس مشغول
نشدند مگر مشغولی حق تعالی الحمد لله رب العالمین
گفتار حضرت شیخ نظامی رحمة الله علیه والغفران

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او	رهایی نیاید کس از چنگ او
مقیمی نه بینی درین مرغ کس	تماشا کن از سر کسی یک نفس
بکا یک ورقهای ما زین درخت	فرود اوفتد چون وزد باد سخت
درین چارسوی سپنج کام نیست	که کینه بر مرد خودکام نیست

در و سر دم اندر نوردی میبد / کهی میپرود و دیگری میرسد
جهان گرچه آرامگاهی خوشست / تابنده را نعل در آتشست
دو در دارد این باغ آراسته / در بند ازین هر دو برخاسته
در آی از در باغ و بنگر تمام / ز دیگر در باغ بیرون خرام
اگر زیرکی با گلی تنگ گیر / که با غم بجا ماند ناگزیر
درین نوبت که وارهی بادی / که آینده وقت هیچ هیچ
نیم آمده از پی دلخوشی / کم از پی رنج و محنت کشی
یکی را در آرد بهنگام تیز / دگر را بهنگام گوید که خیز
نظامی سبک باش با آن سران / تو ماندی بغم غمگساران شدند

حضرت شیخ الاسلام درین وقت چنان در رقص در گرفت
که یک پاس روز افتاده بود وقتی باز راحت بود و بابه نی
شمس و بیر را عطا شد بعد ازین تاریخ تا غایت
نقل حضرت شیخ الاسلام بکسی مشغول نشد مگر مثنوی
حق تعالی الحمد لله رب العالمین سخن این بود و آن
چند که بسمع جمیع ملکوت جمع کرده شد الله ولی الاحسان

بعون

بعون الله تعالی تمت هذا الکتاب گفتار بندگی حضرت
وقطب العالم شیخ فرید الحق والشرع والدین قدس الله
سره العزیز

هر سحر بر آستان سر میزنم … بر طریق دوستان [illegible] میزنم
همچو مرغ نیم بسمل بر درش … در میان [illegible] خون پر میزنم
او مرا در عشق قربان میکند … من ز [illegible] دق الله اکبر میزنم
تا دمی آتش شوم پروانه وار … خویش را بر شمع انور میزنم
عشقبازی کیمیایی دیگر است … بر رخم زان کیمیا زر میزنم
تا مگر شیطان من مسلم شود … بر نهال خویش خنجر میزنم
گر ضعیفم با حریفان قوی … گام در راهش برابر میزنم
چون شه سلطان ملک خاطرم … پنج نوبت همچو سنجر میزنم

تا مگر روزی بگوید ای فرید
سر بخیمه بر آستان سر میزنم

بتاریخ دهم شهر جمادی الاول [illegible] اتمام یافت
کاتبه فقیر فتح الله شیخ محمد فاروقی
سنه ۱۰۲۰